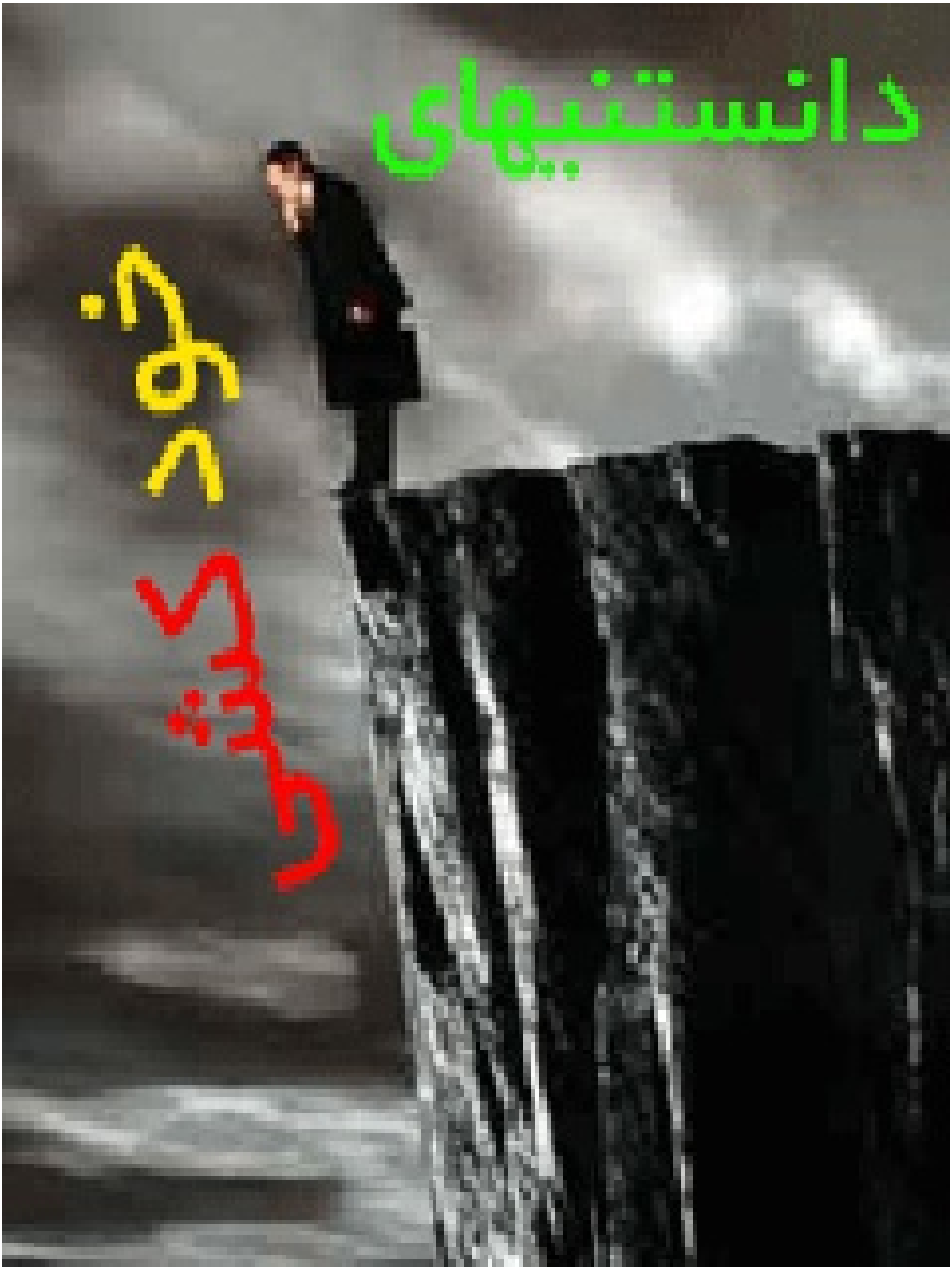

دانستنیهای
خود کشی

بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنی های خودکشی

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای خود کشی

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای سرزمین وحی/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان /سید مجید نبوی

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : خانواده

موضوع : خودکشی

انگیزه تولید

نامه الکترونیکی

چندی پیش پس از آنکه نرم افزار دانستنیهای زناشوئی توسط این مرکز انتشار یافت شاهد این نامه الکترونیکی بودیم

تقدیر وتشکر

نیلوفر ۲۰۱۰-۰۳-۲۰ ۱۸:۱۲:۴۱

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت تمامی دست اندرکاران مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان که این همه فعالیت در زمینه فرهنگی کشور دارید بخصوص در بحث جوانان کار می کنید من این نرم افزار را که مشاهده کردم دیدم خیلی اشتباه در زندگی خود کرده ام متوجه شدم چقدر خیانت به شوهر خود کرده ام من ازدواج کرده بودم ولی با دوست پسرهایم زندگی می کردم نه با شوهرم یعنی روحم پیش اونها بود با تلفن با اونا صحبت می کردم پارتی با هاشون می رفتم و کارهای دیگری که شرمم میشه در ایجا بازگو کنم من فقط این سوال برایم پیش آمده که چرا خانواده ها این مسائل را از اول زندگی به ما نگفتند و حال ما باید بعد از گذشت ۱۲ سال زندگی با وجود ۲ بچه به تمام کار های اشتباهم فکر کنم و چون من به شوهرم این همه خیانت کرده ام نمی توانم خودم را ببخشم واقعا نباید از اسلام فاصله گرفت اگر فاصله بگیریم به را اشتباه می رویم در پایان من مبتلا به ایدز شدم و از شوهر و فرزندام پنهان کردم برای اینکه خیانت به شوهرم کرده بودم خدا مرا مجازات کرد من دیگر نمی توانم تحمل این زندگی شیطانی را داشته باشم هر روز رنج می کشم و از خودم خسته می شوم خدا مرا ببخشد و چرا در دانشگاه ها و

مراکز ما همچنین فرهنگ سازی ها نبود که ما

به سمت راه اشتباه برویم من این نامه را قبل از خودکشی خود می نویسم و دیگر امیدی به برگشت زندگی ندارم . نیلوفر ۳۲ ساله از شیراز لطفا حرف های من را به مسئولین و مراکز فرهنگی برسانید تا بیشتر در زمینه جوانان کار بکنند.

پاسخ ۱

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه ۲۰۱۰-۰۳-۲۲ ۱۴:۴۶:۱۷

باسلام و تشکر از حسن نظر جنابعالی به این مرکز. نوشته درد آور شما دریافت شد و انگیزه ی ما را برای فعالیت های مضاعف بیشتر کرد و باعث شد نرم افزار دیگری را در مورد « دانستنیهای خودکشی » تهیه کنیم که کسی تصور نکند با خودکشی راحت می شود و می تواند مسائل را از این طریق حل نماید بلکه باید بداند که خود و دیگران را دچار مشکلات جبران ناپذیردیگر می کند مواظب عذاب های الهی بعد از ین دنیا باشید ولی اگر بمانید و مشکلات را با مشاوره حل نمایید تمام خسارت ها را می توانید جبران کنید . لطفا منتظر بمانید .

پاسخ ۲

سید امین ۲۰۱۰-۰۳-۲۴ ۲۲:۲۲:۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علیکم خواهر گرامی بهتر نیست که الان که پشیمان شده اید وبیدار شده اید، سعی کنید با توسل به خدای متعال وخاندان پاک رسول الله(ص) راه درست راپیش گیرید؟ به خدا این راهی که شما انتخاب گرده اید(خودکشی)،بدترین مرگها واز بدترین گناهان است """"دم میآید روایتی شنیدم که در آن آمده بود هر کس یک نفر را بکشد انگار همه مردم عالم را کشته است وهر کس یک نفر را نجالت دهید انگار همه مردم عالم را نجات داده باشد"""" شما با این کار(خودکشی) گناه قتل همه مردم عالم را بر دوش می کشید پس به جای خودکشی با یک روحانی متعهد وهمچنین یک روانشناس مشاوره داشته باشد تا کمکتان کنند،ومخصوصا توسل به اهل بیت یادتان باشد اگر من گناهانم را در اینجا برایتان بگویم شاید از من متنفر بشوید ،اما همین اهل بیت

پاک وطاهر (ع) آنچنان درجه با قبلم فرق کرده باشم ، پس شما را به خدا خودتان را بدبخت نکنید وبه فکر بچه هایتان هم باشد که بعد از مرگتان بر سرشان چه می آید کتاب داستانها تائبان را خریداری کنید وببینید که افرادی بوده اند که گناهانشان صد ها بار شاید بیشتر از شما بوده اما وقتی پشیمان شده اند،راه درست(توبه) را انتخاب کرده اند وبه بالاترین درجات معنوی رسیده اند امیدوارم سایت قائمیه هم بیشتر در این زمینه تلاش کند

پاسخ ۳

سید امین ۲۰۱۰-۰۳-۲۴ ۲۲:۴۴:۲۷

خانم نیلوفر

این آیه از قرآن را بخوانید؟ حضرت حق جلّ جلاله در قرآن سوره فرقان آیه ۷۰ فرموده : الا مَنْ تابَ وَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رحیما مگر آن کسانیکه (از گناه) توبه کنند و ایمان (بخدا) آورند و عمل صالح بجا آورند پس خدا گناهان آنها (گنه کارانی را که توبه کرده اند) را مبدل به حسنات گرداند زیرا خداوند در حق بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است . خواهر گرامی، در صورتی که توبه کنید وواقعا پشیمان باشید خداوند گناهان را به حسنات تبدیل می کند ،این دیگر سخن خدای متعال است نه من گنه کار من واقعا خیلی ناراحت شدم،ناراحتم که شما خودکشی کنید ،چون از نوشته تان بر میآید که پشیمانید وبیدار شده اید

پاسخ ۴

م.ه.ص ۲۰۱۰-۰۳-۲۵ ۱۵:۱۲:۰۶

سلام برشماها یعنی بر مرکز تحقیقات، خانم نیلوفر، آقایان خادم و سید امین خانم نیلوفر من در کودکی، نوجوانی و جوانی یعنی دوران جاهلیّتم خیلی خیلی بدتر از شما بودم به طوری که درون قلبم تمام سیاهی احاطه کرده بود. روزی نبود که با شیوه ها و افکار گوناگون قصد خودکشی را نداشتم ولی دلم گواهی می داد روزی خواهد آمد که با کمک خداوند و اهل بیت (ع) راه حق را بیابم همین موضوع باعث می شد که دست به خود کشی نزم زیرا می دانستم که عاقبت خودکشی یعنی مرگ در پست ترین لحظات عمر آدمی و چنین مرگی راه یا پاداشی جز جهنم نخواهد داشت. بنده بعد از فاصله گرفتن از دوستان در پوست گرگ(البته خودم را بی

تقصیر نمی دانم) رو به خدا آوردم و با خواندن کتاب در زمینه های گوناگون برای پیشرفت خود مخصوصاً قرآن توانستم تا حدودی دل زخمین خود را تسلی دهم و راه درست را پیدا کنم. خانم نیلوفر در این دنیا وقتی کسانی که خصوصاً در کشورهای غربی بدترین گناه را انجام می دهند نمی آیند که خودکشی کنند چونکه می دانند تنها ضرر به خود زده اند. یک سؤال از شما دارم آیا ما کمتر از آنان هستیم؟ یقیناً این طور نیست ما با کمک خدا و اهل بیت(ع) به راحتی می توانیم از پس مشکلترین مشکلت هم برآییم "امّا در صورتی که خود بخواهیم" کلام آخر این که بنده وقتی می دانم که خداوند توبه پذیر است و اهل بیت به طور مثال امام علی (ع) با قاتل خود مهربانی می کند و شیری که فقیران برای او آورده اند خود نمی خورد و به قاتلش می دهد و با او مهربانی می کند و کسانی مانند خادم، سید امین و... به فکر آینده هم میهنان خود هستند دور گناه نخواهم رفت. قطعاً با یاد خدا دل ها آرام می گیرد. موفق و پیروز سربلند باشید.

پاسخ ۵

م.ه.ص ۲۰۱۰-۰۳-۲۵ ۲۳:۴۷:۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام

خانم نیلوفر استاد مطهری می گوید: علّت عمده خودکشی ها، خلأ معنوی و اشباع نشدن روحی است.احساس بیهودگی در زندگی و این که من برای چه زنده ام؟ چرا به دنیا آمده ام؟ فایده ی این زندگی چیست؟ و، که پاسخ آن ها را می توان در ایمان به خداوند، جست و جو کرد و یافت. با تحقیق خودشناسی، بخش عمده ای

از هویت فردی محقق می شود، زیرا بر پایه خودشناسی می توان به پرسش من کیستم و چه نقشی دارم؟ پاسخ داد. کارل می گوید: فایده عملی خود شناسی، احیا و نوسازی خویشتن است. در واقع خانم نیلوفر با خود شناسی آدم به خدا شناسی می رسد. و با خداشناسی و یاد خدا دل آرام خواهد گرفت. خواهر گرامی گفتن استغفرالله، الحمدالله و سبحان الله از جمله ذکرهایی است که خیلی به زخم دل آدمی از ناحیه خود و دیگران کمک خواهد کرد. امام باقر (ع) فرمود: همانا مؤمن به هرگونه بلاء گرفتار گردد و به هرگونه مرگی می میرد، ولی خودکشی نمی کند. پس خانم نیلوفر بنده حقیر شما را نمی شناسم و نمی دانم کی هستید و چه کار می کنید، امّا این را بدانید که کسی توبه پذیرتر و مهربان تر نسبت به خدا نیست پس سعی کنید به جای اندوه از اعمال گذشته راه تجربه و توبه را پیش بگیرید و با استعانت جستن از خدا و اهل بیت (ع) افقی روشن را به روی خود بگشایید در ادامه چند شعر و دعا برای اطلاع شما خواهر گرامی تقدیم می کنم با امید موفقیت روز افزون شما در تمام عرصه های زندگی. عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت "حافظ" همه انسان ها همانند گوهر تابناکند که زیر خاک ها خفته اند خاک ها را باید کنار زد تا به اوج سعادت نائل آمد "بنده حقیر"

خدایا از تو می خواهم که از خطاهایم درگذری و در آستانت بیزاری می جویم از گناهانی که مرا به فلاکت انداخته و احاطه ام کرده و به هلاکت کشانده است. ای پروردگار من، از آن گناهان با حال پشیمانی به سوی تو گریخته ام، پس توبه ام بپذیر. به تو پناه آورده ام، پس پناهم ده. پس خوارم مساز، دست گدایی به سوی تو دراز کرده ام، پس محرومم مفرما. به ریسمان تو چنگ انداخته ام پس تسلیم دیگری ام مکن. تو را می خوانم، پس ناامیدم باز مگردان. امام سجاد (ع) با آرزوی موفقیت برای تمامی آزاد اندیشان

خودکشی

مقدمه

آیا تاکنون با پیشامدهای ناکام کننده ای در زندگی مواجه شده اید ، طوری که دلتان بخواهد به همه چیز خاتمه دهید ؟ آیا تاکنون مرگ به عنوان راه حلی بهتر از مبارزه با زندگی برایتان مطرح شده است ؟ بسیاری از مردم در دوره ای از زندگی خود به مرگ فکر کرده اند ، ولی تعداد بسیار کمی از آنها واقعا به خودکشی عمل می کنند. بحران خودکشی تجربه ای مغشوش کننده ، دردناک و سخت است. برای بیرون آمدن از بحران خودکشی ، تعیین عوامل ایجاد کننده بحران ، فهم احساسات شخص خودکشی کننده و مواجهه با افکار خودکشی گرا ، مسائل بسیار مهم و اساسی هستند.

چه چیزی به بحران خودکشی منجر می شود ؟

یک بحران خودکشی معمولا توسط یک تجربه آسیب زا و یا مجموعه ای از تجارب که احساس ارزشمندی شخص را پایمال می کنند ، ایجاد می شود. این تجارب شامل یک فقدان اساسی ، ناکامی در نیل به اهداف شخصی و یا مشکلات شخصی دراز مدت می باشند. زمانی که نظام مقابله ای شخص قادر به رویارویی با تجارب منفی زندگی نباشد ، افسردگی و یأس ناشی از آن می تواند شخص را به افکار خودکشی ، آسیب پذیر نماید.

احساسات شخص خودکشی کننده

عموما شخص در معرض خودکشی ، به دلیل احساس بیگانگی از تعاملات اجتماعی کناره گیری می کند. او در پس انبوه جمعیت احساس انزوا و تنهایی می نماید. نیروی لازم برای عملکردهای روزانه کاهش می یابد. احساس خستگی و نوسانات خلقی ایجاد می شوند. خواب ، خوراک و عادات مراقبت از خود از نظم معمول خارج می گردند. شخص ممکن است بدلیل سخت و غیر قابل تحمل بودن الزامات زندگی از خوردن خودداری کند ، در خواب مشکل داشته باشد ، کلاس درس یا کار خود را فراموش کند و از آرایش ظاهری خود غفلت نماید. عواطف خشم ، آسیب و غمگینی احساس ناامیدی و درماندگی فرد را در بر می گیرد.

شیوه های مواجهه با افکار خودکشی

در زیر چند راهبرد جهت مواجهه با معمای بحران خودکشی ذکر شده است. نکته کلیدی برای پیشرفت از طریق این حالت ، برقرار کردن رابطه با یک شخص و مشارکت در یافتن راههای جایگزین جهت توجیه زندگی (زنده ماندن) است.

ترسها ، ناکامی ها و نگرانی های خود را با والدین ، دوست ، همسر ، استاد ، مشاور یا یک روحانی در میان بگذارید. اگر شما راه حلی برای مشکلات ندارید به این معنی نیست که برای آن مشکلات دیگر هیچ راه حلی وجود ندارد. ابراز افکار و احساساتتان آغازکننده فرایندی است که از طریق آن نیرو ، امید و احساس ارزشمندی مجددا ایجاد شده و به کشف راه حل های دیگر جهت حل و فصل بحران منجر می گردد. اگر افکار خودکشی پیش از چند روز طول کشید ، کمک حرفه ای و تخصصی الزامی خواهد بود.

آنچه را که موجب ناراحتی شما می شود ، بطور مشخص بنویسید. علاوه بر این ، چگونگی رویارویی تان با

مشکلات را معین کنید. با مشخص کردن آنچه جهت مقابله با یک موضوع خاص انجام می دهید ، دریچه ذهن خود را برای راه حل های دیگر باز می گذارید.

افکار مثبت را جایگزین افکار منفی کنید. اگر شما بطور دائمی درباره نقائص ، تقصیرها و بدبیاری های زندگی خود تعمق و تفکر نمائید ، خود پنداری و نگرشی منفی در مورد آینده را درونی خواهید کرد. تمرکز بر اسنادها ، توانایی ها و مشارکت های شخصی مثبت ، نگرشی متعادل در مورد خود و توانایی هایتان ایجاد خواهد کرد. در بعضی اوقات جهت ایجاد احساس بهتر با خودتان حرف بزنید.

کسانی را که در صورت کشتن خودتان ، زندگی آنها آسیب خواهد دید ، مشخص کنید. تعیین اینکه آیا کسی در زندگی خود به شما نیازمند است ، کاری سخت است. بهرحال ، ما همه در شبکه های اجتماعی درگیر هستیم و در هر لحظه از زمان شخصی وجود دارد که رابطه ای معنی دار با شما داشته باشد. در نظر داشته باشید که شما به حساب می آیید و برای دیگران مهم هستید ، ارزشمندید و استحقاق این را دارید که چیزها را بهتر سازید. زندگی در دوره هایی از زمان سخت می گردد ، همه فراز و نشیب دارند. یک بخش از خوبی زندگی در این است که شما امیدوارید فردا بهتر از دیروز خواهد بود. اگر شما از افسردگی ، ناامیدی و افکار خودکشی در رنج هستید ، مطمئن باشید که مراجعه به متخصصین بهداشت روانی برای شما بسیار کمک کننده خواهد بود.

پیشگیری از خودکشی! ؟ چرا مردم خودکشی می کنند ؟

خصوصیت مشترک مابین افرادی که اقدام به خودکشی می کنند ، داشتن این باور است که خودکشی تنها راه حل غلبه بر احساسات غیرقابل تحمل است. کشش خودکشی

دراین است که نهایتا به این احساسات غیرقابل تحمل خاتمه می دهد. درتراژدی خودکشی ، آشفتگی و مشکلات عاطفی به حدی شدید می گردند که فرد را دریافتن راه های مختلف حل مشکل خود ناتوان می سازند. درحالی که راه حل های دیگری نیز وجود دارند..

همه ما درطول زندگی احساس تنهایی ، افسردگی ، بی کسی و ناامیدی را تجربه می کنیم. مرگ یکی از اعضای خانواده و شکست در برقراری ارتباط از جمله مواردی هستند که اعتماد به نفس ما را تحت تأثیر قرارداده احساس بی ارزشی را در ما بوجود می آورند. ورشکستگی های اقتصادی نیز از جمله مشکلات عمده ای هستند که بعضی از ما در طول زندگی کم و بیش با آن مواجه می گردیم. از آنجایی که ساختار هیجانی هر شخص منحصر به فرد می باشد ، هرکدام از ما در شرایط مختلف پاسخ های متفاوتی می دهیم.

در تشخیص این که آیا واقعا فردی قصد خودکشی دارد ، لازم است این موقعیت بحرانی ، از دید فرد مورد ارزیابی قرارگیرد ، چرا که ممکن است موضوعی که از دید شما از اهمیت کمی برخوردار است بنظر شخص دیگر بسیار مهم باشد ، و یا واقعه ای که شما برای آن اهمیتی قائل نمی شوید برای شخص دیگر بسیار ناراحت کننده و مهم تلقی گردد. بدون توجه به ماهیت بحران ، اگر کسی احساس می کند که دیگر تحمل مشکلات را ندارد خطر اقدام به خودکشی ، به عنوان راه حل جذاب برای وی وجود دارد.

علائم خطر

حداقل ۷۰ درصد کسانی که اقدام به خودکشی می کنند ، قبل از اقدام ، به گونه ای قصد خودشان را نشان می دهند. آگاهی از این نشانه ها و حاد بودن مشکلات فرد می تواند در پیشگیری از

چنین تراژدی هـایی کمـک کننـده باشـد. اگر شـما فردی را می شناسـید که در برقراری یـک ارتبـاط هدفمنـد و یا رسـیدن به اهداف از پیش تعیین شده درموقعیت پراسترسـی قرار دارد و یا حتی به دلیل شـکست در امتحان دچار مشـکل می باشد ، لازم است درصدد یافتن سایر علائم بحران برآیید.

بسـیاری از افراد غالبـا بـا ابراز جملاـتی همچون ، دلم می خواهـد خودم را بکشم ، یا ، نمی دانم چه مـدت دیگر می توانم این فشارها و مشـکلات را تحمل کنم ، یا اینکه ، من قرص هایم را برای روزی نگهداشـته ام که کارها واقعا بدتر گردد ، یا ، اخیرا طوری راننـدگی می کنم گوئی واقعا برایم اهمیت نـدارد چه اتفاقی برایم پیش بیایـد. دیگران را مسـتقیما از برنامه خود کشـی خود مطلع می گرداننـد. بطور کلی وجود احسـاس افسـردگی ، ابراز درمانـدگی ، تنهـایی و ناامیـدی شدیـد ، می توانـد بیانگر افکار منجر به خودکشـی در فرد باشد. گوش دادن به صحبتهای فرد که نشانه درخواست کمک از طرف اوست ، حائز اهمیت بسیاری است. چرا که معمولا این گونه صحبتها تلاش ناامیدانه فرد جهت برقراری ارتباط ، دریافت کمک و درک مشکلاتش توسط دیگران می باشد.

بیشتر اوقـات دررفتار بیرونی افرادی که به فکر خودکشـی می افتنـد تغییراتی دیـده می شود آنها ممکن است با بخشـیدن اموال قیمتی خود و مرتب کردن کارهایشـان خود را برای مرگ آماده کننـد. آنها همچنین ممکن است از اطرافیان خود کناره گیری نموده الگوی خواب و خوراک خود را تغییر دهند و یا علاقه شان را نسبت به فعالیتها یا ارتباطات گذشته اشان از دست بدهند. چنین تغییرات ناگهانی و شدید می تواند به عنوان زنگ خطر تلقی گردد. چرا که با این

تغییرات فرد خود را درموقعیتی می بیند که بزودی مشکلاتش تمام خواهد شد و به آرامش دست خواهد یافت .

باورهای غلط و حقایقی راجع به خودکشی

باور غلط: فرد باید دیوانه باشد که حتی فکر خودکشی به سرش بزند.

حقیقت: بیشتر مردم گاهگاهی درطول زندگی خود در مورد خودکشی فکر کرده اند. بسیاری از افرادی که خودکشی می کنند و یا اقدام به خود کشی کرده اند ، در زندگی خود افراد عاقلی بوده اند.

باور غلط: افرادی که یک بار اقدام به خودکشی میکنند دیگر سراغ آن نمی روند.

حقیقت: اغلب مواقع عکس قضیه درست است . کسانی که اقدام های قبلی خودکشی داشته اند ، بیشتر در معرض خطر خودکشی قرار دارند. برای بعضی از این افراد ، خودکشی دردفعات دوم و سوم آسانتر می باشد.

باور غلط: کسانی که قصد جدی خودکشی دارند هیچ کاری را نمی توان برای آنها انجام داد.

حقیقت: بیشتر بحرانها ی منجر به خودکشی ، محدود به زمان بوده و براساس افکار مبهم صورت گرفته اند. کسانی که اقدام به خودکشی می کنند به نحوی قصد فرار از مشکلات را دارند .درحالی که آنها می باید مستقیما با مشکلات برخورد نموده تا بتوانند راه حلهای دیگری را بیابند .راه حلهایی که با کمک افراد علاقمند به آنها درطول بحران مطرح شده و با حمایت آنها این افراد قادر خواهند بود دقیق تر راجع به مسائل فکر کنند.

باور غلط: صحبت راجع به خودکشی می تواند ایده خودکشی را در فرد بوجود آورد.

حقیقت: بحران و آشفتگی های هیجانی ناشی از آن ، فکر راجع به خود کشی را در ذهن فرد مستعد ایجاد نموده است. علاقمندی وصحبت مستقیم راجع به خودکشی ، این اجازه را به فرد می دهد فشار

یا ناراحتی صحبت درباره مشکلات خود را تجربه نماید که این امر می تواند منجر به کاهش اضطراب در وی گردد. این گونه صحبتها همچنین باعث می شود فردی که قصد خودکشی دارد کمتر احساس تنهایی یا انزوا داشته و احتمالا برای وی تسکین دهنده نیز باشد.

چگونه می توان به فردی که قصد خودکشی دارد کمک نمود.

اغلب خودکشی ها را می توان با اقدام های بجا و مناسب در مورد افراد در معرض بحران پیشگیری نمود. اگر فردی راکه قصد خودکشی دارد می شناسید ، لازم است اقدامات زیر را انجام دهید:

خونسرد باشید. دربیشتر موارد عجله ای در کار نیست. بنشینید و واقعا به صحبت های فرد گوش فرا دهید و ضمن درک ، حمایت های عاطفی خود را در مورد وی اعمال نمائید.

بطور مستقیم راجع به خودکشی بحث نمائید. بیشتر افراد راجع به مرگ و مردن احساسات مبهمی داشته و آماده دریافت هر نوع کمکی هستند. از صحبت یا سوال مستقیم راجع به خودکشی ، ترس و وحشتی بخود راه ندهید.

فرد را به استفاده از روش های حل مسئله و اقدامات مثبت تشویق و ترغیب نمایید. بخاطر داشته باشید فردی که در موقعیت بحران عاطفی قرار دارد ، نمی تواند منطقی و دقیق فکر کند. اورا از هر گونه اقدام جدی و تصمیمات غیر قابل برگشت در موقعیت بحران باز دارید و راجع به تغییرات مثبتی که امید به زندگی را در وی افزایش می دهد بحث و گفتگو نمائید.

از دیگر افراد کمک بگیرید. علیرغم اینکه شما قصد کمک را دارید ، سعی نکنید با ایفای نقش مشاور تمام مسئولیت را خود برعهده بگیرید. درجستجوی افرادی که بتوانند در زمینه های تخصصی به شما کمک کنند برآیید ، حتی اگر به قیمت از بین رفتن

اعتماد او به شما شود. اجازه دهید فرد مشکل دار بفهمد که شما برای وی اهمیت قائلید و نسبت به او چنان علاقمندید که قصد گرفتن کمک از دیگران جهت رفع مشکلات وی را دارید.

خلاصه

بحران منجر به خودکشی موقتی است. غیر قابل تحمل ترین دردها و ناراحتی ها نیز می توانند تحمل گردند. کمک همیشه در دسترس شماست. افراد باهوشی بوده اند که در موقعیت بحران ، انتظار بیش از حدی از خود داشته و موقتا دچار آشفتگی و پریشانی احوال شده اند.

چگونه از خود کشی اجتناب کنیم ؟

اگر قصد خودکشی دارید لطفا دست نگه دارید و ابتدا این مقاله را بخوانید. شاید چیزی در حدود ۵ دقیقه بیشتر طول نکشد. نمی خواهم در مورد احساسات بدی که دارید صحبت کنم. من یک تراپیست و یا روان درمانگر نیستم فقط کسی هستم که از دردهای شما آگاه است.

من شما را نمی شناسم ، و نمی دانم به چه دلیلی این مقاله را می خوانید. فقط میدانم که در حال حاضر این مقاله را می خوانید و این یک نکته مثبت است. به طور حتم شما دارای مشکلی بودید که تصمیم گرفتید به زندگی خود پایان ببخشید. خیلی دوست داشتم که اگر ممکن بود می توانستم در کنارتان باشم ، با شما می نشستم و سر صحبت را باز می کردم ، رو در رو و از صمیم قلب. اما متاسفانه از آنجایی که این کار شدنی نیست باید راه دیگری را انتخاب کنیم.

من خیلی از افراد را می شناختم که تصمیم به خودکشی گرفته بودند بنابراین شاید یک دورنمای کلی از احساسات شما را در ذهن خود داشته باشم. می دانم که شاید آنقدر وقت نداشته باشید که بخواهید یک کتاب کامل در این زمینه مطالعه کنید به همین دلیل من مطلب خود را خیلی کوتاه به عرضتان می رسانم. از آنجایی که برای ۵ دقیقه می خواهیم با

هم باشیم من ۵ راه حل کاربردی و ساده را با شما تقسیم میکنم. من نمی خواهم با شما بحث کنم که نباید خودتان را بکشید اما مطمئنم که اگر برای یک لحظه هم که شده به مرگ خودتان فکر کنید احساسا خوبی به شما دست نخواهد داد.

خوب شما هنوز به خواندن ادامه می دهید و این خوب است. از شما می خواهم که من را تا انتهای این صفحه همراهی کنید. این نشان می دهد که شما هنوز اندکی در اعماق وجودتان در مورد خاتمه دادن به زندگی خود مردد هستید. حتی در کورترین نقاط نا امیدی نیز هنوز می توان به فرداهای روشن تر ایمان داشت. عدم اطمینان نسبت به مرگ یک امر بدیهی و کاملا طبیعی است. چیزی که باعث شده شما تا این لحظه زنده باشید این است که هنوز اندکی دودل هستید. این امر بدان معناست که هر چند میخواهید بمیرید اما قسمت هایی از بدن شما هستند که نمی خواهند به زندگی خود خاتمه دهند. بیایید حواس خود را بر روی آن قسمت ها متمرکز کنیم و چند دقیقه دیگر با هم باشیم.

با این گفته شروع می کنیم:

"شما خودتان خودکشی کردن را انتخاب نمی کنید ، بلکه خودکشی زمانی روی میدهد که درد و رنج برای مقابله با مشکلات زیاد می شود."

بله همه چیز در این جمله خلاصه می شود. شما به این دلیل که انسان بد ، دیوانه ، ضعیف و یا لکه داری هستید تصمیم به خودکشی نمی گیرید. در حقیقت خودکشی برای این نیست که شما واقعا نمی خواهید بیشتر از این زندگی کنید بلکه به

این معناست که در حال حاضر توانایی شما نسبت به مشکلاتی که با آن مواجه هستید کمتر است. اگر همواره بار زیادی بر روی شانه های شما گذارده شود زمانی که بالاتر از یک حد معینی رود ، بدون توجه به اینکه تا چه حد قصد دارید که پابرجا باقی بمانید ، به هر حال در زیر آن طاقت نیاورده و به زمین می افتید. خواستن در این نمی تواند به شما هیچ کمکی کند. با این روش فقط قادرید خودتان را تشویق کرده و به خود دلخوشی دهید.

اگر کسی به شما گفت "این مشکل آنقدرها هم سخت نیست که تو بخواهی خودت را به خاطر آن بکشی" زیادی جدی نگیرید. مشکلات مختلفی وجود دارند که منجر به خودکشی می شوند و ممکن است چیزی که برای شما قابل تحمل باشد برای دیگر باعث سوق پیدا کردن به سمت خودکشی شود. ظرفیت هر انسان با دیگری کاملاً متفاوت است. مسئله ای که مشکلات را برای شما قابل تحمل و یا غیر قابل تحمل میکند این است که از چه منابعی برای مقابله با آنها بهره می برید. افراد مختلف ظرفیت های متفاوتی در تحمل درد و رنج دارند.

زمانی که درد و رنج زیاد می شود و از کنترل شما خارج می شود آنوقت است که تصمیم به خودکشی می گیرید. ما نمی خواهیم بگوییم خودکشی غلط یا درست است بلکه می خواهیم شما را متوجه کنیم که دلایل متفاوتی باعث بروز چنین احساسی در فرد می شوند.

شما با به کار گرفتن یکی از این دو راه ۱) پیدا کردن راهی برای کاستن درد و

رنج و ۲) پیدا کردن راهی برای پیداکردن منابع مقابله با درد و رنج ، به راحتی می توانید از خودکشی جلوگیری کنید. باید توجه داشته باشید که هر دوی این راه ها با کوچکترین تلاشی قابل دسترسی می باشند.

حالا می خواهم به شما ۵ چیز بگویم که اندکی در مورد آنها فکر کنید.

۱- تا به حال انسانهای بسیار زیادی بودند که توانسته اند با این احساس خود بجنگند و از شر آن خلاص شوند. البته شاید وضعیت بسیاری از آنها در مقایسه با شما حادتر بوده. از نظر آماری شانس های زیادی برای شما وجود دارد که بتوانید زندگی خوبی داشته باشید. امیدوارم تا الان کمی امیدوارتر از گذشته به زندگی نگاه کنید.

۲- به خودتان زمان بدهید. به عنوان مثال به خودتان بگویید "قبل از اینکه دست به انجام هر کاری بزنم ۲۴ ساعت صبر می کنم" این زمان را حتی می توانید به مدت یک هفته نیز افزایش دهید. به خاطر داشته باشید که احساسات و رفتار دو چیز کاملا متفاوت هستند. اگر احساس می کنید که باید خودتان را بکشید به این معنا نیست که باید همین الان این کار را عملی کنید. اندکی زمان بین احساس خودکشی و انجام آن به طور واقعی بگذارید ، حتی اگر این زمان تنها ۲۴ ساعت باشد. شما همین حالا ـ با خواندن این مقاله ۵ دقیقه آنرا به تعویق انداخته اید. به خواندن ادامه دهید و به خاطر داشته باشید که میل به خودکشی بدان معنا نیست که باید عمل را نیز به زودی انجام دهید. من که تا این قسمت خیلی دلگرم شدم

امیدوارم شما هم همین احساس را پیدا کرده باشید.

۳- مردم تنها به این دلیل خودکشی می کنند که بتوانند به راحتی از دردها و رنج ها رها شده و به آرامش برسند. البته باید توجه داشت که آرامش نیز جزء احساسات است و شما برای آنکه بتوانید آنرا احساس کنید باید زنده باشید. اگر خود را بکشید هرگز نمی توانید به آرامشی که عاجزانه به دنبال آن می گردید برسید.

۴-بسیاری از افراد نسبت به حس خودکشی افراد دیگر عکس العمل های تندی چه از روی ترس و چه از روی خشم نشان می دهند. آنها به جای اینکه به شما کمک کنند بدتر درد و ناراحتی شما را افزایش می دهند. البته شاید قصد و نیت آنها چیز دیگری باشد اما افکار و واکنش هایشان شما را به سمت این احساس سوق می دهد. اما باید بدانید که عکس العمل بد آنها به خاطر ترس هایی است که در وجودشان نهفته نه صرفا به خاطر شخص مقابل.

اما عده کمی هم هستند که می توانند در یک چنین شرایط بحرانی بدون هیچ جر و بحث ، قضاوت ، روانه شدن به بیمارستان و ... در کنارتان باقی بمانند. آنها کسانی هستند که برایتان ارزش قائل می باشند. بهتر است یکی از این افراد را برای خودتان پیدا کنید. حالا از ۲۴ ساعت و یا ۱ هفته خود استفاده کنید و تمام اتفاقات ناگواری را که در زندگی برایتان افتاده است را با کسی در میان بگذارید. خیلی خوب است که بتوانید از دیگران کمک بگیرید. سعی کنید:

•

یک mail به یکی از دوستان خود بزنید

•

با یکی از

مراکز مشاوره تماس بگیرید

•

نوجوانان می توانند با شماره تلفن ۱۱۰ بخش مشاوره تماس حاصل کنند

•

در دفترچه تلفن خود به دنبال خطوط مبارزه با بحران بگردید

•

با یک روان درمانگر صحبت کنید

•

یک دوست و یا یک عالمی که به دقت به حرف هایتان گوش دهد را انتخاب کنید

سعی کنید با این مشکل به تنهایی برخورد نکنید. اگر بتوانید کسی را پیدا کنید که با مشکلات خود را در میان بگذارید می توانید به راحتی تمام فشارهایی که در وجودتان نهفته است را تخلیه کنید. و این عامل خود یکی از راه های مقابله با درد و رنج است.

۵-افکار خودکشی باعث ایجاد آسیب درونی و بیرونی هستند. زمانی که آنها را در وجود خود بکشید باز هم نیاز دارید که از خودتان مراقبت کنید. تراپی یکی از بهترین انتخاب های شماست. گروهایی هستند که می توانید از طریق آنها این کار را انجام دهید. آنها هم در محل سکونت شما هستند و هم می توانید از طریق اینترنت با آنها تماس حاصل کنید.

خوب چند دقیقه دیگر هم گذشت و شما هنوز با من هستید. ازین موضوع خیلی خوشحال هستم.

از آنجایی که توانسته اید تا این مرحله پیش آیید استحقاق پاداش دارید. می توانید از خودتان با یک هدیه قدردانی کنید. هدیه ای که به خود می دهید باید یک منبع مقابله با درد و رنج باشد. به یاد دارید که در اوایل متن به شما گفتم باید حتما مطمئن شوید که منابع مقابله خیلی بیشتر از درد و رنج باشد. پس به خودتان یکی دو منبع دیگر هدیه بدهید!... تا منابع غلبه بر درد و رنج از خود آنها

بیشتر شوند.

هر چند شاید با خواندن این مقاله به یک آرامش نسبی دست پیدا کرده باشید اما بهترین راه این است که با کسی صحبت کنید. اگر توانستید کسی را پیدا کنید که با کمال میل به حرف های شما گوش دهد و توانستید تمام مشکلات خود را برای او به بیرون بریزید آنوقت یک منبع مناسب برای آسایش پیدا کرده اید. خوشبختانه اولین نفری که پیدا کردید باز هم می توانید با افراد دیگر صحبت کنید و اولی لزوما همان آخری نخواهد بود.

خودکشی زنان جرمی خاموش علیه زنان

منبع مقاله

فصلنامه کتاب زنان ، شماره ۱۹ ، شایگان ، فریبا*؛

چکیده

ایران با حدود ۶ خودکشی در هر صد هزار نفر در سال ، یکی از کشورهایی است که میزان خودکشی در آن نسبتاً پایین میباشد ، ولی این روند رو به افزایش است. در ایران ، مردان بیش از زنان خودکشی می کنند. در استان های ایلام و کرمانشاه نرخ خودکشی زنان به علت ساخت عشیره ای و سنتی آن جوامع ، محدودیت های فراوان زنان و شرایط جامعه درحال گذار ، بیش از مردان است. بیشتر خودکشی ها در ایران ، توسط افراد جوان (۱۸ تا ۳۰ سال) ، اکثراً بی سواد یا کم سواد و بیکار یا فاقد شغل ثابت انجام می شود. اختلافات خانوادگی ، بیشترین علت خودکشی زنان است ، آنها در اغلب موارد با خوردن داروهای آرام بخش و در برخی مناطق ، از طریق خودسوزی ، اقدام به خودکشی می کنند. روانشناسان علت خودکشی را در ویژگی های شخصیتی و روانی افراد ، خصوصاً وجود افسردگی در زنان ، جستجو می کنند ، اما جامعه شناسان بیشتر به ساخت و شرایط جامعه و تأثیر آن بر افراد توجه دارند. از جمله مهمترین راههای پیشگیری از خودکشی علاوه بر تلاش برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی زنان ، تقویت اعتقادات دینی و توکل به خداوند است.

واژگان کلیدی

خودکشی ، زنان ، آمارهای خودکشی ، انحراف اجتماعی ، عوامل روانشناختی ، عوامل جامعه شناختی ، پیامدها ، پیشگیری.

اولین نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده ، زندگی است که بهره مندی از سایر نعم را امکان پذیر می سازد. لذا حفظ این نعمت ، یکی از مهمترین مسئولیت ها و

وظـایف انسـان است و فقـط در صـورتی می توان از آن چشم پوشـید که ارزشـی بالاـتر از آن ، نظیر حفـظ دین مطرح باشـد؛ چنانکه امام حسین (ع) می فرمایند: « اگر دین جدّم جز با ریختن خون من زنده نمی ماند ، پس ای شمشیرها مرا دریابید » .

انسان ها همان گونه که حق ندارند ، حیات و زندگی را از دیگران سلب کنند ، اجازه ندارند به زندگی خود خاتمه دهند. در واقع همـان گونه که کشـتن دیگران ، جرم و گنـاه است ، خودکشـی هم نوعی جرم و انحراف می باشـد ، اگر چه قوانین برای شخصـی کـه اقـدام بـه خودکشـی نـاموفق کرده ، جریمـه و مجـازاتی در نظر نگرفتـه اسـت ، ولی ایـن امر دلیلی بر جرم نبـودن خودکشـی نیست. انحراف و جرم ، رفتاری است که با معیارهای پـذیرفته شـده یا انتظار اجتماعی گروهها یا جامعه ای خاص ، مغایرت داشته باشد.[۱] ارزش ها و هنجارهای اجتماعی در ایران ، خودکشـی را تقبیـح می کنند ، اما در دیدگاه دینی ، مرگ داوطلبانه در جبهه های نبرد و رفتن روی مین برای باز کردن معبر یا عملیات انتحاری فلسطینیان ، « شـهادت » نامیده می شود ، زیرا در جهت حفظ مصالح بالاتری انجام شده است.

خودکشـی در جامعه ای که بر اساس معیارهای اسـلامی بنا شـده باشـد ، گناه و قتل نفس محسوب می شود. خداونـد در قرآن کریم می فرماینـد: « و لا تقتلوا انفسـکم ان الله کان بکم رحیماً و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصـلیه ناراً و کان ذلک علی الله یسیراً »

[۲] « خود را مکشید و دستخوش هلاک و تباهی مسازید که خداوند با شما مهربان است. هر که از روی تجاوز و ستم چنین کند ، به زودی او را در آتش دورخ خواهیم افکند و این برای خدا آسان است. » حضرت علی (ع) هم در این مورد می فرماید: « مؤمن کسی است که به هر طریق الا خودکشی بمیرد » .

در دین اسلام ، ضمانت اجرایی ممنوعیت خودکشی ، بر پایه اصول و مبانی عقیدتی و اخلاقی استوار است. مؤمن کسی است که به حاکمیت خدا بر جهان و انسان اعتقاد کامل دارد و معتقد است که خداوند ، انسان را به سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته و هیچکس نمی تواند این حق خدادادی را از انسان سلب کند. فرد مؤمن در زندگی اجتماعی و در مواجهه با مسائل و مشکلات روزمره ، با تلاش و کوشش و نیروی ایمان ، از الطاف و رحمت پروردگار ناامید نمی شود ، تا اقدام به خودکشی کند. در نتیجه ، اگر افرادی آگاهانه اقدام به خودکشی نمایند ، به این سبب که حیات خود را برخلاف امر الهی سلب کرده اند ، بی ایمان از دنیا خواهند رفت. لذا ضمانت اجرایی انحراف و خطای خودکشی در شریعت اسلام ، امری اخلاقی ، درونی و دینی است و همین امر در طول تاریخ موجب گردیده است که آمار خودکشی در بین مسلمانان با آمار خودکشی سایر ملل قابل مقایسه نباشد.[۳] هر چند مطابق آمار ، خودکشی در کشور ایران نسبت به سایر کشورها کمتر است ، اما در سال های اخیر این

آمـار خصوصـاً در بین زنـان ، رو به افزایش نهـاده است. در ایران ، به طور متوسط سالانه ۳۲۱۶ نفر خودکشـی می کنند که به طـور تقریـبی در هر سـال ، از هر صــد هزار نفر ، ۶ نفر خودکشـی می کننـد. در سـال ۱۳۸۰ از هر صـــد هزار نفر ، ۳۶/۶ نفر خودکشـی موفق داشته اند که این رقم در بین مردان ۶۵/۷ و در بین زنان ۰۴/۵ نفر در هر صد هزار نفر بوده است.[۴] این رقم در مقـایسه بـا سـایر کشورهـای جهان ، بسـیار پایین است. ایران در بین ۴۹ کشـور جهـان ، رتبه چهـل و سـوم را در مورد نرخ خودکشی دارد.

طبق آمار سازمان بهـداشت جهانی ، سالانه بیش از ۵.۰۰۰.۰۰۰ نفر در جهان اقـدام به خودکشـی می کنند که تقریباً ۵۰۰.۰۰۰ مورد آن منجر به مرگ می شود.[۵] در ایران ۶۲ درصد کسانی که اقدام به خودکشی می کنند ، می میرند.

تعریف خودکشی

« ارسطو » ، خودکشی را عملی می داند که شخصی برای معدوم کردن خودش انجام می دهد و به منظور فداکاری نیست.[۶]

به نظر دورکیم[۷] (۱۹۱۷-۱۸۵۸) خودکشـی هر نوع مرگی است که نتیجه مسـتقیم یـا غیرمسـتقیم عمـل مثبت یـا منفی خود قربانی می باشد که شـخصاً می دانسته که باید به همین نتیجه برسد.[۸] کردار مثبت مثل اینکه انسان یک گلوله یک گلوله در شقیقه خویش خالی کنـد و کردار منفی مثل اینکه انسان خانه ای را که در حال سوختن است ، ترک نکند یا آنقدر از خوردن خودداری کند که بمیرد.

خودکشی می تواند حالات دیگری نظیر خودکشی ناموفق ، تظاهر به خودکشی ، ادّعای

خودکشی به منظور بهره‌برداری (شانتاژ) و خودکشی اضطراری داشته باشد.

اقـدام به خودکشـی با خودکشـی متفاوت است. اگر اقـدام به خودکشـی ، با اظهار قبلی به اطرافیان همراه باشـد ، علامتی برای جلب توجه و محبت و اعلام خطر تلقی می شود.[۹] کران[۱۰] اصطلاح قصد خودکشی را برای اهداف ذیل به کار می برد:

۱- نوعی درخواست و تقاضای کمک و حمایت؛

۲- اعلام یک بلای ناگهانی و حادثه مصیبت بار و فاجعه انگیز؛

۳- تهدید و اخطار به شخص ثالث؛

۴- فرار و گریز جهت اجتناب از موقعیت دشوار و غیر قابل تحمل (فرد ، خود را موجب شکست خویشتن می داند ، لذا غریزه تهاجم را علیه خودش منحرف می سازد) .[۱۱]

ایده خودکشی: شامل ذهنیات و افکاری است که در ارتباط با کشتن خود در ذهن فرد وجود دارد.

تهدیـد به خودکشـی: این تهدید ، در مواقعی است که فرد رفتاری انتحاری نشان می دهد. فرد قبل از اقدام ، حتماً با کسـی در این مورد سخن می گوید.

ژست خودکشـی: یک نوع عمل خودآسـیب ، که اغلب برای زنـدگی و تمامیت فرد تهدیدی ایجاد نمی کند. این حالت بیشتر به صورت فریاد و گریه برای کمک بروز می کند.

اقـدام به خودکشـی: در این حـالت ، فعل منتهی به مرگ ، که آرزوی فرد برای رهایی از مشـکلات است ، انجام می شود ، اما مرگ کامل حادث نمی شود. ماننـد مواردی که فرد ، اقـدام به خودکشـی می کنـد ، ولی دیگران به کمک او می شـتابند و از تأثیر عامل کشنده ممانعت می کنند.

خودکشی کامل: فرد در طی آن ، به آرزو و آمال

قبل از اقدام ، نائل آمده و می میرد.[۱۲]

اعتبار آمارهای رسمی خودکشی

قبل از ورود به آمار خودکشی زنان ، باید در مورد اعتبار[۱۳] آمارهای رسمی خودکشی بحث نمود. حداقل به سه دلیل ، این آمارها مخدوش است:

۱- پزشکی قانونی تعریف رسمی از خودکشی ندارد و ممکن است این تعریف با تعاریف علمی و جامعه شناختی متفاوت باشد.

۲- در جوامعی که خودکشی از نظر اجتماعی یا مذهبی نکوهیده است ، احتمالاً در آمارهای رسمی ، تعداد خودکشی کمتر برآورد می شود. برای مثال بستگان قربانی سعی می کنند شواهدی را که دالّ بر خودکشی است ، پنهان کنند و مرگ شخص را تصادفی جلوه دهند.

۳- حتی اگر هیچ کس علل مرگ را پنهان نکند ، مشکل می توان خودکشی را از یک تصادف یا قتل متمایز نمود. از این رو ممکن است برخی خودکشی ها در آمارهای رسمی گزارش نشوند و از سوی دیگر ، برخی موارد به غلط خودکشی گزارش شوند. این وضعیت در مورد آمار خودکشی دختران در نواحی جنوب و غرب کشور ، بسیار رایج است و برخی از والدین ، دختر خود را ، که به او هتک حرمت شده یا مجبور به خودکشی می کنند یا صحنه سازی کرده ، او را به قتل رسانده و به عنوان خودکشی گزارش می کنند. البته تشخیص نوع مرگ (خودکشی یا قتل) کار دشواری است و نیازمند پیگیری و تحقیق مسئولان است؛ اما اکثر اوقات چنین اقدامی صورت نمی گیرد و به راحتی از عنوان خودکشی در گزارشات استفاده می شود. در هر حال آمارهای رسمی خودکشی به دلایل فوق چندان دارای اعتبار نیست

، ولی به سبب فقدان اطلاعات ، مجبور به استفاده از آن می باشیم.

زنان و خودکشی

در تمام دنیا میزان اقدام به خودکشی زنان بیش از مردان است و در برخی موارد به دو یا سه برابر می رسد. ولی در اکثر نقاط دنیا ، میزان خودکشیهای موفق (منجر به فوت) در مردان بیشتر از زنان است. در برخی کشورها از جمله چین و کویت خودکشی زنان بیشتر است. در جدول شماره ۱ ، نرخخودکشی برخی کشورها درج شده است.

در ایران ، نرخ خودکشی مردان بیشتر از زنان است و به طور متوسط ، سالانه ۳۲۱۶ نفر (۱۷۳۳ مرد و ۱۴۸۳ زن) خودکشی می کنند. جدول شماره ۲ نشانگر این آمار بین سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹ می باشد.

زندگی باید کرد!

آیا تاکنون با شکست مواجه شده اید ؟

آیا در زندگی شما لحظاتی بوده که احساس تنهایی نمایید ؟ آیا هیچ گاه احساس ناامیدی ، پوچی و بیهودگی به شما دست داده است ؟

آیا هیچ اتفاق افتاده که گمان کنید کسی به شما علاقه ندارد ؟

آیا غمِ از دست دادن دوست را تجربه کرده اید ؟

اگر پاسخ شما مثبت است ، در آن زمان ، چه حالی داشته اید و چه افکاری برای مقابله با این بحرانهای روحی به ذهن شما خطور کرده است ؟ از چه دریچه ای به این مشکلات نگریسته اید ؟ چه اقدامات عملی ای برای مواجهه با این گونه کشمکشهای فکری ، داشته اید ؟

بعضیها خیلی کم طاقت اند و تحمّل کوچک ترین ناملایمات را در زندگی ندارند و در صورت برخورد با موانع در مسیر زندگی ، به جای اندیشیدن و یافتن راه حل برای آن موانع ، سر بر زانوی غم گذاشته ، خود را

تنها ، شکست خورده و بدبخت می انگارند و بر اثر استمرار این حالات ، دچار افسردگی و سایر ناراحتیهای روحی و روانی گشته ، به خودآزاری و آسیب زدن به خود می پردازند.

وقتی پای صحبت این افراد می نشینی. جملاتی مانند:

« من فردی بدبخت و بیچاره ام » ، « کسی به من توجهی ندارد » ، « هیچ کس مرا دوست ندارد » ، « دنیا برایم تیره و تار است » ، « من دیگر امیدم را به زندگی از دست داده ام » ، « من نباید زنده باشم تا این همه رنج و سختیها را تحمل کنم » ، و... را می شنوی که به خوبی گویای این حقیقت است که اینها از کاه ، کوهی ساخته اند و چون به گمان خود ، تاب و توان بالا رفتن و فتح این کوه خیالی را ندارند ، دست به کارهای عجیب و گاهی مرگ آفرین می زنند که خبرهای آن در صفحات حوادث روزنامه ها و مجلات به صورت روزافزونی مشاهده می شود ؛ خودکشی و پایان دادن به زندگی به خاطر پندارهای نادرست ، یکی از کارهای این جماعت است!

روانشناسی چه می گوید ؟

باورهای غیرمنطقی همیشه دردسرآفرین اند ، تا جایی که عده ای از روانشناسان بزرگ ، عمری را با مطالعه بر روی تعداد زیادی از بیماران ، به جمع آوری و یافتن پندارهای نادرستی که بیماریهای روانی را به دنبال خود دارند ، نموده اند ؛ روانشناسان بزرگی چون « الیس » (۱) و « بک » (۲) که ثمره زحمات چندین ساله آنها اکنون در

اختیار ماست.

این محققـان معتقدنـد که همه ما هنرمنـدانی هستیم که به باز پدیـدآوری جهان در ذهن خود می پردازیم و اگر بتوانیم هنرمند واقعی باشیم ، تجسّمهای شناختی ما درست و مفید خواهند بود ، در غیر این صورت ، به خلق جهانی شناختی خواهیم پرداخت که برای ما رنج آور و مضر و برای دیگران ، بیگانه خواهد بود.

بر این اساس ، پاره ای از افراد ، دارای باورهای اساسی غیرمنطقی اند که بر چگونگی تفسیر آنها از رویدادها اثر می گذارد و واکنشهای هیجانی نامناسبی را در پی دارد. باورهایی مانند اینکه:

۱ . برای یک انسان بزرگسال ، لازم است که دوستش داشته باشند یا مورد تأیید همه کسانی قرار گیرد که در بین آنها زندگی می کند؛

۲ . بسیار بد و فاجعه آمیز است اگر همه چیزها مطابق دلخواه ما نباشد؛

۳ . هر کس باید به دیگران وابسته باشد و نیازمند فردی قدرتمندتر از خود است تا بتواند بر او تکیه کند ؛

۴ . گذشـته هر فرد ، مهم ترین تعیین کننده رفتار کنونی اوست ؛ چرا که اگر چیزی به شدت بر زندگی یک فرد ، اثر گذاشـته باشد ، همواره همان اثر را خواهد داشت؛

۵ . همواره یـک و فقـط یـک راه حـل درست ، دقیق و کامـل برای مشـکلات انسانی وجود دارد و نیافتن این راه حل درست ، فاجعه آمیز است؛

۶ . همواره بهتر است که انتظار بدترینها را داشته باشیم. (۳)

اینها تنها گوشه هایی از باورهای نادرستی بود که عده ای با آن درگیرند و بر اساس آن به مقابله با مشکلات می روند

و چون دچار تنگ نظری و اشتباه در بینش و شناخت خود هستند ، خیلی زود به بن بست رسیده ، دچار بحرانهای خطرناک تری می شوند.

در جستجوی علل خودکشی

طبق تحقیقات دیگر روانشناسان ، اکثر افرادی که اقدام به خودکشی می کنند ، به خاطر ارضا نشدن پنج دسته از نیازهایشان است:

۱ . برآورده نشدن نیاز به عشق ، مقبول واقع شدن و تعلّق و عضویت در گروهها که با برآورده نشدن نیاز به کمک و پیوندجویی مرتبط است؛

۲ . عدم کنترل ، پیش بینی ناپذیری و بی نظمی که معلول ناکام ماندن نیاز به پیشرفت ، خودمختاری ، نظم و شناخت است ؛

۳ . خودْانگاره (۴) نامطلوب و اجتناب از شرم ، شکست ، سرخوردگی و بدنامی که معلول ناکام ماندن نیاز به پیوندجویی ، دفاع و پرهیز از شرم است؛

۴ . قطع روابط مهم و حسّاس و به دنبال آن ، سوگ و احساس بی کسی که معلول ناکام ماندن نیاز به مراقبت و رسیدگی است ؛

۵ . عصبانیت ، خشم ، نفرت که معلول ناکام ماندن نیاز به برتری ، پرخاشگری و مقابله به مثل است. (۵)

البته تنوّع خودکشیها بیش از پنج نوع خودکشی است و در هر مورد از خودکشیها باید مورد را بر اساس جزئیات خاص آن ، تحت سنجش و بررسی قرارداد و چه بسا عوامل ریزتری در ارتکاب به این عمل ، مؤثر باشند ؛ عواملی مانند: تراکم رویدادهای ناملایم زندگی ، احساس ناامیدی و افسردگی شدید ، تعارضات خانوادگی ، مواجهه با مشکلاتی در روابط دوستانه ، ناکامی تحصیلی ، فقدان محبت و بیماریهای

جسمی یا روانیِ واقعی یا تخیّلی ، و... . (۶)

خصوصیات مشترک خودکشی

روانشـناسان طبق بررسـیهایی که از موارد متعـدّد خودکشـی و مطالعه یادداشـتهای به جامانده از آنها انجام داده اند ، اظهار می دارند که چند عامل مشترک در بین همه ارتکاب کنندگان این پدیده وجود داشته است که عبارت اند از:

هدف مشترک اکثر خودکشیها ، حل یک مشکل و بیرون آمدن از یک دو راهی بحران و وضعیت غیرقابل تحمّل بوده است.

اکثر خودکشیها به خاطر قطع فکر و خیال رخ داده است.

محرّک اکثر خودکشیها ، درد روانشناختی است.

در اکثر خودکشیها ، افراد از لحاظ شناختی دچار دوسوگرایی بوده اند.

اکثر افرادی که خودکشی کرده اند ، دچار نوعی تنگ نظری و انقباض روانی بوده اند. (۷)

نقش بی هویتی در خودکشی

بر اسـاس یافته های روانشناسـی و طبق آنچه که از اظهارات و نوشـته های روانشـناسانِ بنام دنیا فهمیـده می شود و با یک نگاه کلی تر به علل و خصوصـیات مشترک خودکشـیها ، درمی یابیم افرادی که قصـد خداحافظی با زندگی دارند ، کسانی هسـتند که به خوبی از خود ، تواناییها ، زوایای گوناگون وجود خویش ، جایگاه خود در زندگی ، هدف از زندگی ، و در یک کلمه از « هویت فردی و اجتماعی خویش » غافل اند که از آن در برخی از منابع به « خودْانگاره نامطلوب » تعبیر شده است.

افرادی که دچار دوسوگرایی انـد و نمی داننـد به سوی کـدام هـدف بایـد در حرکت باشـند ، هنوز خود را نشـناخته اند ، نمی داننـد چه بایـد بکنند ، بر تکیه گاههای نامطمئنی دل خوش می دارند و به همین دلیل ، با وزش بادی هرچند خفیف ، احساس تنهایی و از دست

دادن پناهگاه و تکیه گاه ، آنها را می آزارد. در حالی که اگر به درستی از سرمایه های خود باخبر بودند ، وقتی با شکستی مواجه می شدند ، نه تنها آن را آخر خط نمی دانستند ، بلکه پُلی برای ترقّی و استفاده از سایر تواناییهای نهفته در عمق جان خویش دانسته ، با عبور از آن پل به دشت زیبای موفقیت و کامیابی گام می نهادند.

ناکامی در کنکور ، شکست در یک مسابقه ، قطع ارتباط با یک دوست ، از دست دادن شغل ، از دست دادن یکی از نزدیکان ، و سایر مواردی که ممکن است استرس (فشار روانی) زیادی بر پیکره انسان وارد کند ، هیچ گاه برای شخصی که شناخت کاملی از خود دارد ، نمی تواند به منزله ویران شدن تمام راهها و قطع امید از همه زیباییهای زندگی تلقّی شود ؛ بلکه تنها به منزله انفجاری در یک کوه پر از معدن است که نتیجه آن ، اکتشاف سنگهای قیمتی و گنجهای نهان خواهد بود.

دیدگاه اسلام

در بینش اسلامی ، بدن انسان به عنوان امانتی در دست اوست و هرگونه آسیب رساندن به بدن ، حرام شمرده شده است. بر اساس این اصل ، کسی که با خودکشی ، قصد رهایی از سختیها و رنجها را دارد ، نه تنها به این هدف نمی رسد ، بلکه طبق آیات قرآن ، به آتش ، درخواهد افتاد و به دنبال آن ، رنج همیشگی خواهد بود. خداوند به روشنی می فرماید که: « خود را نکُشید » (۸) یا: « خود را به هلاکت

نیندازید » . (۹)

و از سوی دیگر ، کسی که از جهان بینیِ صحیحی برخوردار باشد ، می داند که برای اهداف مهم تری آفریده شده و ناملایمات زندگی فقط برای نزدیک شدن بیشتر انسان به خداوند و ارتقای درجات اوست و هیچ گاه نباید از مهر و محبت و رحمت خداوند ، ناامید بود. در قرآن کریم نیز در ادامه آیه ای که می فرماید: « خودتان را به کشتن ندهید » ، چنین می افزاید: « خداوند نسبت به شما مهربان است » . (۱۰)

امام علی (ع) در ابیاتی نغز ، چنین سروده اند:

« آن گاه که قلبها را ناامیدی احاطه کرد و غمها سینه ها را تنگ کرد ،

و آن گاه که ناراحتیها خانه کردند و ریشه دوانیدند و سختیها در مراکز خود استوار گردیدند ،

و آن گاه که برای برطرف کردن ناملایمات ، راهی نیست و شخص عاقل نمی تواند از نقشه های خود سود ببرد ،

با تمام ناامیدیها ، بر اثر لطفی که خدای فریادرس به بندگانش ارزانی می دارد ، پیروزی فرا می رسد... . (۱۱)

و به تعبیر استاد شهید مطهری: « علت عمده خودکشیها ، خلأ معنوی و اشباع نشدن ، روحی است ؛ احساس بیهودگی در زندگی و اینکه: من برای چه زنده ام ؟ چرا به دنیا آمده ام ؟ فایده این زندگی چیست ؟ و... که پاسخ آنها را می توان در ایمان به خداوند ، جستجو کرد و یافت » . (۱۲)

سخن آخر

زندگی خالی نیست؛

مهربانی هست ،

سیب هست ،

ایمان هست!

آری ،

تا شقایق هست ، زندگی باید کرد. (۱۳)

پی نوشت ها

۱ . Ellis.A.

۲ . Beck.A.T.

۳ . روانشناسی مرضی تحوّلی ، پریرخ دادستان ، تهران: سمت ، چهارم ، ۱۳۸۰ ، ج ۱ ، ص ۱۱۶ _ ۱۱۸ .

۴ . خودْانگاره: مجموعه مفاهیم و توصیفاتی که شخص درباره خود به کار می برد و یا آنها را در مورد خویش صادق می داند. (حدیث زندگی)

۵ . ذهن خودکشی گرا (روانشناسی خودکشی) ، ادوین اشنایدمن ، ترجمه: مهرداد فیروزبخت ، تهران: نشر شناخت ، اول ، ۱۳۷۸ ص ۷ به بعد.

۶ . روانشناسی رشد ، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ، تهران: نشر سمت ، اول ، ۱۳۷۵ ، ج ۲ ، ص ۱۱۸۷.

۷ . ذهن خودکشی گرا (روانشناسی خودکشی) ، ص ۴۰ _ ۱۳۵.

۸ . سوره نساء ، آیه ۲۹ (خودتان را به کشتن ندهید) .

۹ . سوره بقره ، آیه ۱۹۵ .

۱۰ . سوره نساء ، آیه ۲۹.

۱۱ . دیوان امام علی (ع) ، ترجمه: مصطفی زمانی ، قم: پیام اسلام ، ۱۳۶۲ ، ص ۶۱.

۱۲ . فلسفه اخلاق ، مرتضی مطهری ، قم: صدرا ، ص ۲۳۰.

۱۳ . هشت کتاب ، سهراب سپهری ، تهران: طهوری ، دوازدهم ، ۱۳۷۲ ، ص ۳۵۰.

پدیده خودکشی

نویسنده

امیر - شریفی خضارتی

منبع

روزنامه - اطلاعات - تاریخ شمسی نشر ۲۳/۱۰/۱۳۸۷

پدیده خودکشی

پدیده <خودکشی> (Suicide) از دیدگاه علوم مختلفی چون روان شناسی ، جامعه شناسی ، پزشکی ، جرم شناسی و حقوق جزا (کیفری) قابل تحلیل و بررسی است. از لحاظ حقوق کیفری ، بحث راجع به خودکشی در حاشیه بررسی ها قتل ها به میان می آید. از این حیث خودکشی یا انتحار عبارت است از قتلی که فاعل جرم (قاتل) ، مفعول جرم (مقتول) نیز می باشد. به عبارت دیگر ، هرگاه مجنی علیه (بزه دیده) قتل ، خودش قاتل باشد عمل خودکشی تحقق می یابد. در واقع خودکشی نوعی از قتل همراه با وحدت قاتل و مقتول است. براین اساس باید گفت خودکشی و به تبع آن <خودزنی> ، از جمله بارزترین مواردی هستند که در آنها بزهکار و بزه دیده یک فرد واحد می باشد. بنابراین خودکشی مهمترین نوع خشونت تغییر شکل داده شده است. در این نوع خشونت ، فرد مرتکب به جای اینکه دیگران را مورد حمله و تعرض قرار دهد ، به زندگی و حیات خود حمله کرده و به آن خاتمه می دهد.

سابقه خودکشی

عمل خودکشی مختص زمان حاضر نبوده و از دوران های بسیار قدیم تا به حال وجود داشته است؛ اما آنچه که تازگی دارد گسترش و افزایش تعداد خودکشی ها می باشد. آمارهای انتشار یافته در مورد خودکشی ها کامل نبوده و آن طور که باید تعداد واقعی خودکشی ها را نشان نمی دهد. البته علت این امر آن است که بیمارستان ها ، بسیاری از خودکشی ها را تحت عناوین دیگری قلمداد می کنند و به همین دلیل ، بسیاری از انتحارها در آمارهای رسمی منعکس نمی شوند. نباید فراموش کرد که در زمان های گذشته معمولا

خودکشی در نیمه دوم دوران عمر انجام می گرفت ، ولی در حال حاضر بیشتر مرتکبان آن جوانان هستند. مقامات ذی صلاح معتقدند بعد از مرگ ناشی از تصادفات رانندگی ، خودکشی دومین عامل مرگ و میر جوانان است. ۱

از دیدگاه فقهی و حقوقی

بررسی و مطالعه در مورد خودکشی از دیدگاه فقهی و حقوقی حائز کمال اهمیت است ، زیرا این پدیده از دیدگاه شرع اسلام و قوانین جزایی دارای احکام خاصی می باشد. در بررسی فقهی خودکشی ، باید آن را از منظر کتاب ، سنت و اجماع مورد توجه قرار داد و ضمانت اجرای ممنوعیت این عمل را در نظام حقوقی اسلام مشخص نمود. برای بررسی خودکشی از دیدگاه حقوق کیفری نیز ابتدا باید این عمل را از منظر تاریخ حقوق کیفری و سپس حقوق جزای تطبیقی مورد مطالعه قرار داد و نهایتا به تحلیل آن در حقوق جزای داخلی (ایران) پرداخت.

مبحث اول: بررسی خودکشی از دیدگاه فقه جزایی

هرکس باید ایمان پیدا کند که حیات ودیعه و امانت الهی بوده و نقطه عزیمت اعتلاء و کمال آدمی است. خیانت در این امانت از نظر عقل و مذهب و البته اخلاق ، جنایتی غیرقابل بخشش می باشد. خودکشی اهانت به خداوند متعال است و اسلام نیز به این دلیل ، چنین اهانتی را نسبت به خالق تحمل نکرده و آن را گناهی نابخشودنی اعلام نموده است. ۲ شریعت الهی حقوق افراد را عطیه ای از جانب خداوند متعال درباره بندگان می شمارد و هرگونه تصرف و استفاده از این حقوق را که منافی و مناقص شریعت و مقاصد شارع انجام گیرد ، باطل به حساب می آورد. به همین دلیل دین اسلام خودکشی را در عداد گناهان بزرگ قرار داده و مرتکب آن را مستوجب عقاب و کیفر اخروی می داند؛ زیرا حیات از جمله عطایایی است که خداوند در وجود افراد به ودیعه نهاده است و افراد بشر نمی توانند این حق را از خود سلب کنند.

۳ <ودیعه> جانشین کردن در حفظ و نگهداری می باشد (الودیعه هی استنابه فی الحفظ) . ۴ درباره احترام و حمایت از حق حیات و حرمت دماء ، آیات متعددی در قرآن کریم وارد شده است و در تعالیم و ارشادهای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (ع) نیز این موضوع مورد عنایت قرار گرفته است.

گفتار اول: خودکشی از دیدگاه قرآن کریم (کتاب)

در قرآن کریم که در علم <اصول فقه> از آن به <کتاب> تعبیر می شود ، آیاتی وجود دارند که حرمت خودکشی از آنها قابل استنباط هستند. صریح ترین و متقن ترین آیه ای که در زمینه خودکشی می تواند مورد استناد قرار گیرد ، ذیل آیه **۲۹** سوره نساء می باشد که خداوند متعال می فرماید: <ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما> یعنی: خودتان را نکشید ، به درستی که خداوند نسبت به شما مهربان است.

در کتاب <المیزان فی تفسیر القرآن> در مورد این آیه چنین آمده است: <ظاهر این جمله نهی از این است که کسی خود را بکشد ، لیکن وقتی در نظر بگیریم که در کنار جمله <لاتاکلوا اموالکم بینکم> (که قسمت اول آیه فوق است) قرار گرفته که ظاهر آن این است که همه مومنین را یک واحد فرض کرده است که آن واحد دارای مالی می باشد که باید آن را از غیر طریق باطل بخورد ، (بنابراین) چه بسا (از جمله <لاتقتلو انفسکم>) این معنا استفاده شود و حتی دلالت کند بر اینکه مراد از کلمه <انفس> تمامی افراد جامعه دینی می باشد و مانند جمله قبل همه مومنین فرد واحدی شده اند به طوریکه جان هر فردی جان

سایر افراد است. در نتیجه در صورت چنین اجتماعی ، نفس و جان یک فرد ، هم جان خود اوست و هم جان سایر افراد. پس چه خودش را بکشد و چه غیر را ، خودش را کشته است و به این ترتیب جمله <ولاتقتلوا انفسکم> جمله ای است مطلق که هم شامل انتحار می شود و هم شامل قتل نفس و کشتن غیر. چه بسا بتوان از ذیل آیه که می فرماید: ان الله کان بکم رحیما> استفاده کرد که منظور از این قتل نفسی که از آن نهی شده است ، معنایی عمومی تر باشد به طوری که هم شامل کشتن غیر شود و هم شامل انتحار و هم شامل به خطر انداختن خویش گردد و خلاصه کاری کند که منجر به کشته شدن او شود ، زیرا در ذیل آیه ، نهی نام برده را به رحمت خدا تعلیل کرده و فرموده : این کار را مکنید زیرا خدا به شما مهربان است ، و بر کسی پوشیده نیست که چنین تعلیلی با مطلق بودن معنا سازگارتر است. بنابراین تعلیل ، آیه شریفه (۲۹ سوره نساء) معنایی وسیع پیدا می کند و همین سازگاری موید آن است که بگوییم جمله <ان الله کان بکم رحیما> تعلیل است برای جمله <ولاتقتلوا انفسکم> به تنهایی. ۵

در <تفسیر نمونه> در مورد ذیل آیه ۲۹ سوره نساء آمده است: <ذیل آیه ، مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن به قرینه جمله <ان الله کام بکم رحیما> یعنی: خداوند نسبت به شما مهربان است ، نهی از خودکشی و انتحار می باشد ، یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی شود

دیگری شما را به قتل برساند ، بلکه به خود شما هم اجازه نمی دهد که با رضایت خود ، خویشتن را به دست نابودی بسپارید ، در روایات اهل بیت (ع) نیز آیه فوق به همین معنی <انتحار> تفسیر شده است. >۶ روایات مذکور در تفاسیری همچون <مجمع البیان لعلوم القرآن> تالیف <مرحوم امین الاسلام طبرسی> (متوفی ۵۴۸ ه‍ -. ق) و <تفسیر نورالثقلین> قابل مشاهده است.

در <تفسیر راهنما> در مورد جمله <لاتقتلوا انفسکم> چندین نوع تفسیر بیان شده است که در واقع ، هر یک احکام خاصی را به وجود آورده اند. این موارد عبارتند از: کشتن مسلمان حرام است ، حرمت انتحار و خودکشی ، وضو و غسل در هوای سرد با وجود خطر جانی ، در حکم خودکشی است زیرا پیامبر (ص) در پاسخ سئوال از وضو و غسل در هوای سرد با وجود خطر جانی فرمود: <ولاتقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما ، یورش مسلمانان به تنهایی بر اجتماع دشمن مشرک و خود را در معرض کشته شدن قرار دادن در حکم خودکشی است به دلیل روایتی که از امام صادق (ع) وجود دارد؛ جنگیدن بدون توان و آمادگی برای پایداری ، در حکم خودکشی است به دلیل روایتی که از امام صادق (ع) در این مورد وجود دارد. ۷

به هر حال همانطور که مشاهده شد ، یکی از تفاسیر قطعی آیه ۳۴ سوره نساء حرمت خودکشی می باشد. البته غیر از آیه فوق ، آیه ۳۳ سوره اسراء نیز به نوعی دلالت بر حرمت خودکشی دارد. در این آیه خداوند متعال

می فرماید: <ولاتقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق> یعنی: هرگز نفس محترمی را که خداوند آن را محترم داشته و قتلش را حرام کرده نکشید مگر آنکه به حق (مستحق کشتن باشد.)

نکته مهم در مورد آیه فوق این است که عبارت <حرم الله> را هم می توان از ریشه <حرمت> و به معنای <حرام> معنی کرد و هم می شود از ریشه <حرمت> و به معنای <احترام> دانست. به این ترتیب آیه فوق را می توان به دو صورت معنی نمود: اول - نفسی را که خداوند ریختن خون او را حرام کرده نکشید ، دوم - نفسی را که خداوند او را محترم قرار داده نکشید. ۸

نکته مهم دیگری که در آیه ۳۳ سوره اسراء قابل ذکر است کلمه <الا بالحق> می باشد. <الا> از ادات استثناء بوده و به معنی <مگر اینکه> یا <مگر> می باشد. <بالحق> نیز ناظر به موارد قصاص یا حد است. یعنی مواردی که فرد ، به حق مستحق کشتن است مثل زنای محصنه یا قتل عمد. ۹ برطبق عموم آیه فوق کسی مجاز نیست نفسی را که خداوند خون ریختنش را حرام کرده یا آن را محترم شمرده است ، بکشد. نفس انسان نسبت به خودش نیز محترم بوده و از نظر خداوند دارای احترام شمرده می شود. بنابراین باید گفت ، علاوه براینکه کشتن انسان های دیگر به ناحق حرام می باشد ، خودکشی نیز حرام است ، زیرا خودکشی یک عمل ناحق است. البته شبیه مضمون آیه ۳۳ سوره اسراء در آیه ۶۸ سوره فرقان هم آمده است که خداوند می فرماید: <ولایقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق> یعنی: نفس محترمی را که خداوند

حرام کرده به قتل نمی رسانند مگر به حق.

در مجموع ، براساس آیات قرآن کریم ، خودکشی و انتحار حرام است.

گفتار دوم: خودکشی از دیدگاه احادیث ، اخبار و روایات (سنت)

<سـنت> از نظر شیعه ، عبارت از <قول> (گفتار) یا <فعل> (کردار) یا <تقریر> (سکوت و رفتار تاییدآمیز) معصوم (ع) در امور دینی است. نقل و حکایت سنت را <روایت> ، <حدیث> و <خبر> گویند. ۱۰

در مورد خودکشی روایات و احادیث متعددی وجود دارد که برخی از آنها عبارتنداز:

- حضـرت علی (ع) فرمود: <مومن ممکن است به هر نوع مرگی بمیرد ، اما خودکشـی نمی کند. پس کسـی که بتواند خون خود را حفظ کند و با این وجود از قاتل خود جلوگیری نکند تا کشته شود ، قاتل خود خواهد بود. >۱۱

- امـام بـاقر (ع) فرمود: <به درسـتی که مومن به هر بلاـیی مبتلاـ می شود و به هر قسم مردنی می میرد ، جز اینکه او خود را نخواهد کشت. >۱۲

- امام صادق (ع) فرمود: <کسی که عمدا خود را بکشد ، برای همیشه در آتش جهنم خواهد بود؛ چون خدای تعالی فرموده است: <ولاـتقتلوا انفسـکم ان الله کـان بکم رحیمـا و من یفعـل ذلـک عـدوانا و ظلمـا فسوف نصـلیه نـارا و کان ذلک علی الله یسـیرا> یعنی: خودتان را نکشـید ، همانا خداوند نسبت به شما مهربان است و هرکس از روی دشمنی و ستمگری چنین کاری کنـد [یعنی خود را آلوده خوردن اموال دیگران به نـاحق سـازد و یـا دست به انتحار و خودکشـی بزنـد] پس او را به زودی در آتش دوزخ درآوریم و این کار برای خدا آسان

است. ۱۳>

– در <تفسیر عیاشی> تالیف <محمدبن مسعود سمرقندی> آمده است: حسن بن زید از پدرش از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرد که فرمود: <من از رسول خدا (ص) از مساله جبیره۱۴ پرسیدم سئوالم این بود که صاحب این جبیره چگونه وضو بگیرد و اگر جنب شد چگونه غسل کند ؟ حضرت فرمود: همین مقدار کافی است که دست خود را که به آب وضو و غسل تر شده است برروی جبیره بکشد ، هم در وضو و هم در جنابت. عرضه داشتم: حال اگر این ماجرا در هوای سرد و یخبندان اتفاق بیفتد و صاحب جبیره از ریختن آب بربدن خود بترسد ، چه باید کرد ؟ پیامبر (ص) در پاسخ من این آیه را قرائت کردند: ولاتقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما؛ یعنی خودتان را نکشید همانا خداوند نسبت به شما مهربان است. ۱۵>

همانطور که مشهود است ، براساس روایات و اخبار معصومین (ع) خودکشی جایز نیست.

در کتب روایی ، احادیث متعددی وجود دارند که براساس آنها یک فرد مومن ، استوار و محکم و در عین حال انعطاف پذیر است. در واقع ، انسان مومن به هیچ وجه در مقابل مشکلات کمر خم نمی کند و هرگز در برابر حوادث ناگوار روزگار تن به خودکشی نمی دهد. امام صادق (ع) فرمود: <المومن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف> یعنی: مومن مثل کوه استوار است ، هیچ مصیبتی او را تکان نمی دهد. در حقیقت ، هرچه باران و برف ببارد و هرچه طوفان شدید باشد ، کوه از جای خود تکان نمی خورد. مومن نیز همچون کوه پابرجاست

و هیـچ حادثه و مصـیبتی او را دگرگون نمی کند. همچنین امام صادق (ع) در روایت دیگری فرمودند: <المومن کالسـنبله> یعنی: مومن مثل شاخه گنـدم می باشـد. بـدیهی است که شاخه گنـدم قابل انعطاف بوده و هر قـدر که باد تنـد و شدید باشد ، نمی تواند آن را از ریشه درآورد. ۱۷

جمـع بیـن دو حـدیث فـوق چنیـن می شـود که مـومن درحـالی که مثـل شـاخه گنـدم انعطـاف پـذیر است ، همچـون کـوه نیز پابرجـاست. بنـابراین انسـان مومن هرگز خودکشـی نمی کنـد ، زیرا همیشه به رحمت و کمـک خداونـد متعال امیـدوار بوده و همواره در کارهـا <متوکـل> می باشـد و همانطور که خداونـد فرموده است: <ان الله یحب المتوکلین> یعنی: به درستی که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. (آیه ۱۵۹ سوره آل عمران)

مسئله مهم

مسئله ای که در مورد خودکشی حائز اهمیت می باشد این است که اگر کسی بدون علم و آگاهی مجنی علیه ، عمدا موجبات مرگ او را به دست خود او فراهم آورده باشـدو یـا مجنون یـا فرد نابالغی را با سوءنیت خاص از طریق تحریک و ترغیب وادار به خودکشـی نموده باشد ، چنین اعمالی از مصادیق قتل عمدی خواهند بود. به طورمثال ، چنانچه کسـی مجنون یا طفلی را که شنا نمی داند ، وادار به شـنا کردن در دریا یا اسـتخر عمیقی بنماید یا سـلاح مسـلحی را به کودکی داده و او را تشویق کند که ضمن ملاحظه داخل لوله اسـلحه ، ماشه را بکشـد یا فردی را که ناآگاه به وجود برق فشار قوی در یک سـیم و آثار مرگ بار آن است عمدا اغوا و وادار نماید که سیم رو باز را در دست

بگیرد یا بزهکاری در غذای فرد دیگری مواد سمی ریخته و عمدا آن را در دسترس مجنی علیه قرار داده باشد تا وی آن را مصرف نماید ، در تمامی موارد مزبور موضوع معاونت در خودکشی منتفی بوده و این قبیل اعمال از مصادیق قتل عمدی خواهند بود ، زیرا مرتکب با قصد سلب حیات از فردی معین کاری را انجام داده که منجر به سلب حیات فردی گردیده است.[۱۸]

اخیرا مطابق قانون مجازات جرایم رایانه ای ، معاونت در خودکشی به وسیله سیستم های رایانه ای و مخابراتی جرم بوده و دارای مجازات است. بر طبق ماده ۱۶ قانون مذکور و بند ج آن <هرکس از طریق سیستم رایانه ای یا مخابراتی به منظور ارتکاب جرایم و انحرافات جنسی یا سایر جرایم یا خودکشی یا استعمال مواد روان گردان ، اشخاص زیر ۱۸ سال تمام را آموزش داده یا تبلیغ یا تحریک یا تهدید یا تشویق یا دعوت نموده یا فریب دهد یا طریق ارتکاب یا استعمال آنها را تسهیل نماید یا آموزش دهد به حبس از ۹۱ روز تا یک سال یا جزای نقدی از دو میلیون و پانصد هزار تا ده میلیون ریال یا به هر دو مجازات محکوم خواهد شد.>

قابل ذکر است در قانون مدنی ایران ، تنها ماده ای که به نوعی درباره خودکشی است ماده ۸۳۶ می باشد. بر طبق ماده فوق <هرگاه کسی به قصد خودکشی خود را مجروح یا مسموم کند یا اعمال دیگر از این قبیل که موجب هلاکت است مرتکب گردد و پس از آن وصیت نماید ، وصیت در صورت هلاکت باطل است و هرگاه اتفاقا منتهی به فوت نشد ،

وصیت نافذ خواهد بود.> بنابراین ، وصیت کسی که به قصد خودکشی ، خود را مجروح یا مسموم نموده باطل است. نکته مهم در ماده مذکور <قصد خودکشی> موصی می باشد. بنابراین در صورتی که موصی قصد خودکشی نداشته باشد و هدفش جلب رافت و محبت دیگری باشد ، مثلا موصی به این منظور که پدرش نسبت به او محبت بیشتری پیدا کند با اسلحه کمری به کتف خود شلیک کند و این امر موجب هلاکت وی شود ، وصیتی که پس از ارتکاب عمل مزبور می نماید باطل نخواهد بود ، زیرا در ماده ۸۳۶ قانون مدنی قید شده که عمل به قصد خودکشی انجام شده باشد و حال آنکه در مثال فوق ، مرتکب چنین قصدی نداشته است. ۱۹

نتیجه گیری

خودکشی نوعی قتل نفس همراه با وحدت قاتل (جانی یا بزهکار) و مقتول (مجنی علیه یا بزه دیده) است. به عبارت دیگر ، خودکشی یک نوع آدمکشی است که تغییر سمت یافته و به جای اینکه آدمی ، فرد دیگری را بکشد خود را هدف قرار می دهد. از این نظر ، خودکشی مهمترین نوع خشونت تغییر شکل داده شده است. انتحار از دیدگاه اسلام حرام بوده و حرمت آن از نظر کتاب ، سنت و اجماع ثابت گشته و برای مرتکب آن کیفر اخروی وعده داده شده است. معاونت در خودکشی نیز از دیدگاه حقوق جزای اسلام <اعانت بر اثم> تلقی گشته و مرتکب آن مستوجب تعزیر می باشد.

در زمان های گذشته خودکشی از نظر بسیاری از ملل جرم نبوده و حتی گاهی یک عمل افتخارآمیز هم تلقی می شده است که از آن

جمله می توان به خودکشی های موسوم به <هاراگیری> در ژاپن ، <ساتی> در هندوستان و <اینویت> در بین اسکیموها اشاره نمود. اما کم کم با نفوذ دین مسیح و تفکرات مذهبی در غرب ، خودکشی ممنوع شده و مخالف مذهب تلقی گشت و برای مرتکب نیز مجازات هایی در نظر گرفته شد. لیکن با ظهور افکار <لیبرالیستی> و <اومانیسمی> در کشورهای غربی ، مجددا خودکشی مورد <جرم زدایی> قرار گرفت ، البته این بار به دلیل اصل آزادی اراده انسان و حاکمیت مطلق او بر سرنوشت خویش. با این وجود ، برخی از صور معاونت در خودکشی در قوانین جزایی بعضی از کشورها مورد <جرم انگاری> قرار گرفته و قابل مجازات می باشند. اما در حقوق جزای ایران ، خودکشی و شروع به آن جرم نیست و از آنجایی که قانونگذار ایران از نظریه <مجرمیت عاریه ای> استفاده کرده است ، معاونت در خودکشی هم جرم نبوده و قابل کیفر نمی باشد. البته اخیرا بر طبق قانون مجازات جرایم رایانه ای ، برخی از صور معاونت درخودکشی به وسیله سیستم های رایانه ای و مخابراتی ، جرم بوده و قابل مجازات هستند.

پی نوشتها

۱ - پرفیت ، آلن: پاسخ هایی به خشونت ، مترجم ، مرتضی محسنی ، تهران: انتشارات گنج دانش ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، ص ۷۲ -۷۳.

۲ - کی نیا ، مهدی: مبانی جرم شناسی ، ج ۱ ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ هفتم ، ۱۳۸۴ ، ص . ۴۵۴

۳ - اردبیلی ، محمدعلی: حقوق جزای عمومی ، ج ۱ ، تهران ، نشر میزان ، چاپ اول ، ۱۳۷۹ ، ص . ۷۲

۴ - شهید ثانی ، زین الدین بن علی: تحریرالروضه فی شرح اللمعه ، گردآوری:

علیرضا امینی و محمدرضا آیتی ، ج ۲ ، قم: انتشارات طه ، چاپ ششم ، ۱۳۸۳ ، ص . ۲۵۹

۵ – طباطبایی ، محمدحسین: المیزان فی تفسیرالقرآن ، مترجم: محمدباقر موسوی ، ج ۴ ، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۳ ، ص ۵۰۶–. ۵۰۵

۶ – مکارم شیرازی ، ناصر و جمعی از محققان: تفسیر نمونه ، ج ۳ ، قم: دارالکتب الاسلامیه ، چاپ بیست و چهارم ، ۱۳۷۵ ، ص . ۳۵۶

۷– هاشمی رفسنجانی ، اکبر و جمعی از محققان: تفسیر راهنما ، ج ۳ ، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، ۱۳۷۳ ، ص ۳۵۳–. ۳۵۱

۸– آقایی ، محمدعلی: آیات الاحکام حقوقی <مدنی - کیفری> ، تهران: انتشارات خط سوم ، چاپ دوم ، ۱۳۸۱ ، ص . ۱۳۵

۹ – همان منبع ، همان صفحه.

۱۰– محمدی ، ابوالحسن: مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ شانزدهم ، ۱۳۸۲ ، ص . ۱۶۷ برخی از محققان خبر را اعم از حدیث دانسته و معتقدند خبر نقل سنت از پیامبر و غیر اوست ، اما حدیث صرفا مربوط به نقل سنت از پیامبر می باشد. روایت را نیز عمدتا به معنای حدیث می دانند. ر. ك. اولیائی ، مصطفی: تحول علم حدیث ، قم: دفتر انتشارات اسلامی ، چاپ دوم ، ۱۳۷۸ ، ص ۸–. ۷

۱۱ – شیخ حرعاملی: وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشرعیه ، کتاب القصاص ، باب ؛ ۵ به نقل از عبدالحسین دستغیب: گناهان کبیره ، ج ۱ ، تهران: انتشارات یاسر ، بی تا ، ص . ۱۱۸

۱۲ – کلینی ، محمدبن یعقوب: اصول کافی؛ به نقل از

عبدالحسین دستغیب: ماخذ پیشین ، ص . ۱۱۹

۱۳ – طباطبایی ، محمدحسین: ماخذ پیشین ، ص . ۵۰۹

۱۴ – جبیره باندی است که روی دست و پای شکسته یا آسیب دیده می بندند.

۱۵ – طباطبایی ، محمدحسین: ماخذ پیشین ، ص ۵۰۹–. ۵۰۸

۱۶ – مظاهری ، حسین: اخلاق در خانه <فضائل و رذائل اخلاقی> ، قم: نشر اخلاق ، چاپ نهم ، ۱۳۸۲ ، ص ۱۰۳–. ۱۰۲

۱۷ – همان ، ص . ۱۰۳

۱۸ – گلدوزیان ، ایرج: ماخذ پیشین ، ص . ۶۱

۱۹ – برای مطالعه بیشتر ر. ك. امامی ، سیدحسن: حقوق مدنی ، ج ۳ ، تهران: انتشارات اسلامیه ، چاپ هفدهم ، ۱۳۸۳ ، ص ۸۶ – . ۸۴

بررسی خودکشی ازدیدگاه جرم شناسی

نویسنده

امیر شریفی خضارتی – کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

اشاره

دربخش پیشین این نوشتار درباره طبقه بندی خود کشی ها بحث شد. اکنون بخش سوم را می خوانیم.

اما در نامه هایی که برای خواندن دیگران پس از مرگ نوشته شده اند ، دروغ های بسیار زیادی راه می یابند. به طور مثال ، در ژوئن ۱۸۹۵ در فرانسه ، کارگری براثر حسادت اقدام به قتل معشوقه خود نمود و سپس خودکشی کرد. اظهارات زن که از مرگ نجات یافته بود و همچنین شهادت شهود که فریاد کمک خواستن او را شنیده بودند ، ثابت کرد که این زن هرگز در اندیشه مرگ نبوده است و نومیدانه از خود دفاع می کرده است؛ درحالی که جانی (مرد کارگر) نامه هایی بر جا نهاد که در آن با ظاهری پر از صداقت نقل کرده بود که او و معشوقه اش تصمیم گرفته بودند تا با یکدیگر بمیرند.۳۳ بنابراین نامه هایی که اشخاص خودکشی کرده برجا می نهند باید با دقت و احتیاط مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند. زیرا اغلب ، مردی که خودکشی می کند در اندیشه افکار عمومی است و نمی خواهد حقیقت را به اطلاع برساند. <بریر> می نویسد: <محتضران مانند زنده ها دروغ می گویند.> این سخن درباره اشخاصی که خودکشی کرده اند هم صادق است.۳۴

به عنوان یک نمونه معروف از خودکشی های مضاعف می توان به خودکشی <آدولف هیتلر> (۱۹۴۵–۱۸۸۹) رهبر آلمان نازی و معشوقه اش <اوا براون> اشاره کرد. هیتلر و براون از سال ۱۹۳۱ با یکدیگر آشنا بودند ، اما هیتلر ترجیح می داد که

رابطه آنها علنی و آشکار نشده و پنهان باقی بماند.

سرانجام این دو نفر ، یک روز قبل

از اشغال پایتخت آلمان نازی توسط متفقین ، در زیرزمین اقامتگاه یا به عبارتی مخفی گاه خود ، درحضور افسران عالی رتبه ازدواج کردند. بعد از ظهر روز بعد هر دو در کنار هم خودکشی نمودند. هیتلر با تفنگ به مغز خود شلیک کرد و براون سم خورد.

گفتار دوم: فرایند خودکشی

فرایند خودکشی را می توان به سه بخش تقسیم کرد که عبارتند از: تهدید ، اقدام و پایان دادن به زندگی. در فرایند غم انگیز خودکشی ، برخی فقط تهدید می کنند که خود را خواهند کشت ، اما معمولا به تهدید خود عمل نمی کنند. گروهی هم دست به خودکشی می زنند ، ولی به دلایل متعددی زنده می مانند. دسته سوم نیز افرادی هستند که واقعا خود را می کشند و به زندگی خود خاتمه می دهند.

تهدیدکنندگان به خودکشی ، به صورت آشکار ، مستقیم و شفاف اعلام می کنند که قصد دارند به حیات خود خاتمه دهند. این گونه افراد ، واقعا به ادامه زندگی علاقه مند بوده و تهدید آنها به دلیل دستیابی به امکانات بیشتر برای ادامه زندگی و برداشتن موانع موجود است. البته به علت نبود اطلاعات کافی در مورد نیات افراد ، نمی توان تعیین کرد که چه درصدی از آنها تهدید کرده و چند درصد به این تهدیدات واقعا عمل می کنند. اما می توان گفت افرادی که به تهدیدشان توجه می شود ، به احتمال زیادتری از خودکشی دست برخواهند داشت. این گونه تهدیدها اغلب باعث ازدواج دو نفر ، جلوگیری از طلاق ، جلوگیری از ازدواج ، معافیت فرد تهدیدکننده از برخی وظایف و یا برخورداری او از بعضی مزایا می شود.۳۵

اما اقدام کنندگان به خودکشی برخلاف تهدیدکنندگان ، نیات خود را آشکار و روشن

اعلام نمی کنند. البته ممکن است به دیگران نشان دهند که تا چه حد افسرده اند یا بگویند نمی توانند بخوابند ، ولی معمولا از بیان واژه خودکشی خودداری می کننـد و به همین دلیل ، در انتقال نشانه های افسـردگی و فرسودگی خود به دیگران چنـدان موفق نیستند. زمانی هم که افراد اقـدام کننده به خودکشـی بتوانند پیغام خود را به دیگران برسانند ، به علت مبهم بودن پیغام ، جـدی تلقی نمی شود. از همین رو ، اقـدام کننـدگان به خودکشـی سـرانجام بـا به کارگیری شـیوه های غم انگیز و خطرناک ، دست به خودکشـی می زننـد. البته بایـد دانست که درصـد قابـل توجهی از این افراد نجـات داده می شونـد ، زیرا بیشـتر اقـدام کننـدگان به خودکشـی در فضاها یا به شـیوه هایی عمل می کننـدکه نجات دادن آنها ممکن یا محتمل و یاحتی اجتناب ناپذیر باشـد. به عنوان مثال ، اقـدام کننـدگان در کنار دیگران و به شـکلی که اقدام آنها خیلی زود آشـکار شود ، عمل می کنند و یا پس از تصـمیم به اقـدام ، بلافاصـله به فردی تلفن کرده و اطلاع می دهنـد. همه این موارد حاکی از عـدم قطعیت تصـمیم آنها برای مردن است. به همین دلیل برخی معتقدند که خودکشی راهی است به زندگی.۳۶

کسانی که به زنـدگی خود پایان می دهند نیز به چند دسـته تقسـیم می گردند: ۱- تهدیدکننـدگانی که هرچه تلاش کرده اند نتوانسته اند به مطالبات خود دست یابند۲ ؛- اقدام کنندگان به خودکشی که به موقع نجات داده نشده اند۳ ؛- کسانی که واقعا تصمیم به کشتن خود داشته اند.۳۷

گفتار سوم: شیوه های خودکشی

طرق خودکشی چنان متنوع است که <مورو دوتور> را برآن داشت که کتابی تحت عنوان <خودکشی های عجیب> تالیف کند. این تصور که غریزه صیانت از

نفس ، حتی در لحظه ای که انسان از پا درآمده ، باید آدمی را از رنج های بیهوده دور بدارد ، منبع الهام صحیحی نبوده و قاطعیت ندارد. پس نباید سفاکی برخی از مرگ ها را قرینه ای مهم برای نفی خودکشی پنداشت.۳۸

به هرحال ، افراد انتحار کننده با شیوه های مختلفی به این عمل دست می زنند. در اوایل قرن نوزدهم میلادی شخصی به نام <ماتیو لوات> که یک کفاش ایتالیایی در شهر <ونیز> بود ، سعی کرد با مصلوب کردن خود با میخ خودکشی کند. طریقه های خیال پردازانه دیگری نیز در تاریخ خودکشی وجود داشته اند مانند بلع ذغال های افروخته یاحلق آویز کردن از محل برج کلیسا یا به کار بردن یک گیوتین خود ساخته برای قطع گردن. البته اغلب منتحران از روش های معمولی خودکشی استفاده می کنند. تقریبا نه دهم تمام خودکشی های موفقیت آمیز در ایالات متحده آمریکا شامل گلوله زدن به خود یا حلق آویز کردن یا مسمومیت و خفه شدن باگاز بوده است. در قرن بیستم خودکشی به وسیله گلوله زیاد شده است ، درحالی که خودکشی به وسیله مسمومیت با گاز کاهش یافته است. در اوایل سال ۱۹۰۰ میلادی ، خودکشی با گاز یک روش عمومی بود.۳۹

محققی به نام <دوبلین> معتقد است که طرز انتخاب طریقه خودکشی ، با دسترسی بودن وسایل آن نسبت دارد. او به این نکته اشاره کرده است که : از تمام وسایلی که در دسترس شخصی که می خواهد خودکشی کند قرار دارد ، کسانی که تمایل به تخریب دارند از اولین وسیله استفاده می کنند.>۴۰ وضعیت تلقین پذیری منتحر نیز در انتخاب روش خودکشی موثر می باشد. <دوبلین> این مطلب را تایید کرده است که

عوامل روانی شخصی در خودکشی ، از همه عوامل مهمتر هستند. او می گوید: <هدف روانی شخص مصمم به خودکشی چنان است که وی زحمات زیادی خواهد کشید تا خود را با یک روش مخصوص بکشد که آن روش ، ارضاکننده احتیاجات شخصی وی باشد. مورد جالبی که نمونه واقعیت فوق است راجع به مردی بود که به وسیله پرشی از بالای پل <بروکلین> ، خود را در آب پرتاب کرد. او بعد از اینکه فهمید به آب رسیده است ، حاضر نبود طنابی را که پلیس پایین پرت کرده بود با دست هایش بگیرد و فقط زمانی که پلیس او را تهدید به تیراندازی نمود ، حاضر شد که طناب را بگیرد.>۴۱

اطلاع از مکانی که دیگران در آنجا خودکشی کرده اند ، برای بسیاری از افراد در انتخاب محل انتحار نقش دارد. <ماساروتی> یادآوری می کند که در <رم۸۸ > خودکشی روی دیوار پهن و بلند <بین چیو> صورت گرفته است. <امیل دورکیم> نقل می کند که ۱۵ نفر از ضعفای فرانسوی در یک نقطه مشترک خود را به دار آویختند. <اوبری> نیز می نویسد که ۵ زن در کنار میز کافه ای خود کشی کردند. <دوگرف> هم راجع به واگیری خودکشی در سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ در دهانه کوه آتشفشان <می هارایاما> در ژاپن می نویسد: <در سپتامبر ۱۹۳۵ تعداد ۳۱۳ نفر خود را در آن انداختند و از ۱۲۵۸ نفر نیز ممانعت به عمل آمد تا خود را در آن نیندازند.> در این موارد ، عامل تلقین که می تواند اهمیت زیادی در افراد مستعد داشته باشد ، وارد عمل می شود. همچنین صرف نظر از عامل تلقین ، انتخاب محل خودکشی می تواند در اثبات این

امر که مرگ ارادی بوده ، تا حدی ارزش داشته باشد. در واقع ، باید خودکشی های ثمره یک تصمیم ناگهانی را از خودکشی های با تصمیم و تعمق قبلی تفکیک نمود. در خودکشی های دسته اول ، انتخاب محل تصادفی است. اما در خودکشی های دسته دوم ، انتخاب محل تابع عوامل بسیاری می باشد. در خودکشی های باسبق تصمیم معمولا برای سهولت کار از وسایل خودکار استفاده می شود. در این زمینه تحقیقات <اکسیرول> حائز اهمیت است.۴۲

در مورد خطوط چهره جنازه پس از خودکشی بایدگفت اگر ثابت شود که مرگ ، آنی و فوری وقوع یافته است ، خطوط چهره جسد می تواند واجد ارزش باشد. برخی از منتحران با دردی عظیم یا شهوتی شدید به سوی مرگ می شتابند. برای این افراد ، مرگ یک وسیله رهایی بخش بوده و شادی ابدی را (به تصور این اشخاص) به آنها ارمغان می دهد یا موجب قطع شکنجه می شود. اما بعضی دیگر از منتحران که می توان آنان را <خودکشی کرده های اضطراری و به بن بست رسیده> نامید ، بدبختانی هستند که به گفته <ویکتور هوگو> - شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی - <به آخر خط رسیده اند و سرنوشت ، آنها را به نقطه ای کشانده که برلب پرتگاه بلا۔قرار گرفته و دیگر زندگی برایشان غیرممکن است.> این گونه اشخاص زندگی را به شدت دوست دارند و خود را برسر دوراهی متناقض ، اما با یک نتیجه می یابند: مرگ یا سقوط در بی آبرویی.

به همین دلیل است که این افراد در برابر سلاح مرگبار همانند قربانیان جنایت در برابر قتل ، وحشت دارند.۴۳البته باید دانست که این مفاهیم دارای ارزش نسبی می باشند ، زیرا تشنج احتضار

ممکن است به خوشبخت ترین افراد خودکشی کرده ، چهره ای با خطوط دردآلود بخشد؛ همچنانکه مرگ می تواند گاهی در چهره مقتول ، خطوطی از آرامش را پدیدار کند که در حد اعلای اضطراب وجود نداشته است.۴۴

گفتار چهارم: علل خودکشی

در مورد علل خودکشی ، توسط نظریه پردازان و دانشمندان نظرات متفاوتی ابراز شده است. در این بین ، نظرات <امیل دورکیم> ، <زیگموند فروید> و <سزار لمبروزو> نظرات شاخص و مهمی محسوب می شوند.

الف: نظریه جامعه شناختی دورکیم در مورد خودکشی

<امیل دورکیم۴۵> (۱۹۱۷-۱۸۵۷ م) در کتاب <خودکشی> ، علل انتحار را در اجتماع دانسته و معتقد است که خودکشی ناشی از سه علت اجتماعی است. اول - خودکشی به علت عدم اتحاد و همبستگی ، ازهم گسیختگی رشته الفت و انزوا در اجتماع رخ می دهد. در دوران بحران همچون انقلاب و جنگ که اتحاد بین افراد جامعه مستحکم می گردد ، میزان خودکشی تقلیل می یابد؛

دوم - خودکشی ناشی از جنون و بیماری های روانی که بیشتر معلول عدم تعادل روانی و عدم حمایت از بیماران مذکور است؛

سوم - خودکشی ناشی از دیگر پرستی. در جوامعی که تمایل شدید به تسلط برمنافع افراد شدت می یابد و فرد ، یک وسیله بی اراده در دست اجتماع است ، از لحاظ روانی آمادگی دارد که خود را فدای اجتماع و قربانی آن نماید. چنین فردی وقتی مرتکب عمل خلاف شئون و حیثیت جامعه گردیده اقدام به خودکشی می کند. نظایر این نوع خودکشی ها در محیط های ارتشی با انضباط و یا در بین گروهی که همبستگی و هم آهنگی شدیدی دارند ، زیاد دیده می شود.۴۶

دورکیم معتقد بود عامل اصلی و عمده ای که به زندگی انسان ها هدف و معنا می بخشد ، حدود تعلق و ارتباط انسان با دیگران در جامعه است. در غیر این صورت ، هرچیزی ممکن است دستاویزی برای خلاص شدن از شر زندگی شود. او با رویکرد کارگرایانه خود ، آنچه را که فردی ترین کنش شخصی

به شـمار می رود (یعنی خودکشـی) به نظام اجتماعی مرتبط ساخته و اظهار داشته است که گرچه خودکشی هیچ فردی کاملا قابـل پیش بینی نیست ، امـا می توان پیش بینی کرد که چه گروههـایی از افراد ، بیشـتر یـا کمتر در معرض خودکشـی قرار می گیرنـد. وی در تحلیـل خود از نرخ خودکشـی (تعـداد خودکشـی در جمعیت پـایه ثـابت) دریافت که پروتسـتان ها ، مردان و مجردان بیشتر در معرض خطر خودکشـی قرار دارنـد و این احتمـال در کاتولیـک ها ، زنان و متاهلان کم است. دورکیم علت این امر را میزان ارتباط و انسـجام اجتماعی اعلام کرد. او مـدعی شـد که شـفابخش ترین نوع انسـجام اجتماعی ، در حـد میانه طیف تعلق بسـیار زیاد و تعلق بسیار کم به گروه قرار دارد. تعلق بسیار زیاد فرد به گروه ، جایی برای پرداختن به زندگی فردی و جـدایی از زندگی گروهی باقی نمی گذارد. تعلق بسـیار کم به گروه نیز او را از حمایت های گروه محروم می سازد. از نظر دورکیم هر انسـانی یـک <هومـوداپلکس> (Homo Duplex) اسـت؛ یعنی دارای شخصـیتی دوبخشـی می باشـد؛ یکی <خود> کاملا شخصی که شامل جسم ، اندیشه ، احساسات و عواطف است و دیگری <وجدان جمعی> که مجموعه ای از انـدیشه هـا و اخلاقیـات مشترک بین افراد می باشـد. جـامعه از نظر دورکیم ، روح این فرد است. اگر <خود> اجتماعی خیلی قوی باشد ، افراد را در معرض خطر <خودکشی دیگر خواهانه> قرار می دهد.۴۷

از دیـدگاه دورکیم چهار گروه بیشتر در معرض خودکشـی قرار می گیرند: ۱- آنان که از جامعه فاصـله زیادی گرفته اند مثل بیمارانی که سال ها بستری بوده اند یا سالخوردگان ساکن آسایشگاههای سالمندان؛

۲ - آنان

که به گروه ، تعلق خاطر بسیار زیادی دارند و نمی توان آنها را از گروه جدا کرد مانند نظامی ها یا شبه نظامی ها؛

۳ – افرادی که ناگهان از گروه اخراج شده اند همچون کسانی که ناگهانی از کار خود بازنشست یا اخراج شده یا زنان و مردان طلاق گرفته؛

۴ – اشخاصی که بدون اختیار خود به عضویت گروهی درآمده اند مثل زندانیان.۴۸<قانون اشباع خودکشی> دورکیم شبیه <قانون اشباع جنایی> انریکو فری (۱۹۲۸–۱۸۵۶ م) – موسس <جامعه شناسی جنایی> و مولف کتاب مشهور <افق های نوین حقوق کیفری> (۱۸۸۱ م) – است؛ به این معنی که برطبق بررسی آماری و تاریخی ، در هر جامعه تعداد معینی خودکشی روی می دهد و تا زمانی که مشخصات جامعه تغییر نکرده و ثابت بماند ، نرخ و میزان خودکشی ثابت خواهد بود.۴۹

ب: نظریه روان شناختی فروید درباره خودکشی

در اندیشه <زیگموند فروید۵۰> (۱۹۳۹–۱۸۵۶ م) – بنیانگذار علم روانکاوی – توجیهات گوناگونی برای خودکشی می توان یافت. به نظر فروید ، خودکشی ثمره <همانندسازی> یا <همسان سازی> یا <عینیت دادن> است؛ به این معنی که میل خودکشی را می توان تهاجمی علیه شخص مورد علاقه ، که فرد خودش را برآن عینیت می دهد تفسیر کرد.

به عبارت دیگر ، خودکشی در واقع نوعی آدم کشی است که تغییر سمت داده و متوجه خود قاتل شده است و منتحر به جای اینکه مانع را از میان بردارد ، خود را نابود می کند. فروید معتقد بود امروزه تحت عنوان <غریزه مرگ> که آثار آن تخریب و نابودی است ، بسیاری از رفتارهای نابهنجار مانند می بارگی (الکلیسم) ، قمار ، رفتار ضد اجتماعی ، ریاضت ، قطع اندام ها و خودکشی قابل توجیه

می باشند.۵۱

از دیدگاه فروید ، <غریزه مرگ> برخلاف <غریزه زندگی> عمل کرده و اثر تخریبی دارد و سبب می شود که آدمی خواه ناخواه با وسایل گوناگون به خویشتن آزار برساند و یا حسود و کینه توز باشد و یا از ترس های مرضی (همچون فوبی) رنج ببرد و با دلواپسی ها و اضطراب های پی درپی دست به گریبان باشد و به همه چیز و همه کس بدبین شود. چنین فردی به خیال خود ، برای رهایی از این ناراحتی ها به افراط در نوشیدن مشروبات الکلی می پردازد و به اعتیاد به مواد مخدر رو می آورد و به هر وسیله ای که ممکن است به خود آسیب می رساند (مازوشیسم) و سرانجام ، احیانا دست به خودکشی می زند..۵۲ در واقع ، فروید از <غریزه مرگ> مانند نوعی <خودکیفری ناشی از عقده گناهکاری یا مجرمیت> سخن گفته است..۵۳

به هرحال ، رویکرد روانکاوانه به خودکشی ، افراد متمایل به آن را بیمار روانی دانسته و همین بیماری را علت خودکشی آنها می داند. برخی از روانکاران همچنان بردیدگاه قدیمی فروید و وجود <غریزه مرگ> و اینکه شکستن دفاع <من>۵۴ (Ego) افراد را به سمت خودکشی می کشاند تاکید می کنند. بیشتر روانکاوان علت خودکشی را افسردگی ، اضطراب ، ناامیدی و سرخوردگی شدید یا تجربه های تلخ دوران کودکی تلقی می کنند. البته به نظر می رسد هیچ یک از این رویکردهای روان شناختی و روان کاوی نتوانسته اند تبیین کنند چرا برخی افراد همچون مردان و سالخوردگان ، بیشتر از دیگران به خودکشی تمایل پیدا می کنند. دلیل این امر تکیه صرف برعوامل درونی افراد (علل روحی - روانی و جسمی - زیستی) و عدم توجه به

عوامل بیرونی (علل اجتماعی – محیطی) است.۵۵

پی نوشتها

۳۳ – همان ، ص ۲۲۳.

۳۴ – همان ، ص ۲۲۰-۲۱۹.

۳۵ – صدیق سروستانی ، رحمت الله: ماخذ پیشین ، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۳۶ – همان ، ص ۱۵۴-۱۵۳.

۳۷ – همان ، ص ۱۵۴.

۳۸- التاویلا ، انریکو: ماخذ پیشین ، ص ۲۲۹.

۳۹ – نوربخش ، جواد – معنوی ، عزالدین: مقاله <خودکشی در بیماران روانی> ، مجله دانشمند ، سال پانزدهم ، ۱۳۵۶ ، شماره های ۱۰ و ۹ ، ص ۸۷.

۴۰ – همان منبع ، همان صفحه.

۴۱ – همان منبع ، همان صفحه.

۴۲- التاویلا انریکو؛ ماخذ پیشین ، ص ۲۲۷.

۴۳- همان ، ص ۲۳۶.

۴۴- همان ، ص ۲۳۷.

۴۵- <امیل دورکیم> جامعه شناس نامدار فرانسوی می باشد که با انتشار رساله دکترای خود تحت عنوان <تقسیم کار اجتماعی> و سپس با انتشار کتاب هایی همچون <خودکشی> (۱۸۹۲) ، <دو قانون تکامل کیفری> (۱۸۹۵) و <قواعد روش جامعه شناسی> (۱۹۰۰) افق های جدیدی را در جامعه شناسی نمایان ساخت.

۴۶- دانش ، تاج زمان: مجرم کیست – جرم شناسی چیست ، تهران: انتشارات کیهان ، چاپ نهم ، ۱۳۸۱ ، ص. ۲۸۱

۴۷- صدیق سروستانی ، رحمت الله: ماخذ پیشین ، ص ۱۵۱.

۴۸- همان ، ص ۱۵۲.

۴۹- کی نیا ، مهدی: ماخذ پیشین ، ص .۴۵۱

۵۰- <زیگموند فروید> (S.Fruid) اهل شهروین در کشور اتریش بوده و بنیانگذار علم <روان کاوی> محسوب می گردد. او درمان در روان کاوی را چنین تعریف می کند: <درمان روان کاوی چیزی جز مبادله گفتگو بین پزشک و بیمار نیست. بیمار صحبت می کند ، حوادث زندگی گذشته و تاثیرات حال را عنوان می نماید ، شکایت می کند و به تمایلات و هیجانات خود اقرار می نماید و پزشک کوشش می کند که جریان تفکرات

بیمار را هدایت کند و خاطرات او را زنده نماید و توجهات او را به برخی نکات جلب کند و واکنش های بیمار را مورد توجه قرار دهد.> ر.ك رضا نوربها: زمینه جرم شناسی ، تهران: انتشارات گنج دانش ، چاپ سوم ، ۱۳۸۳ ، ص ۱۳۳-.۱۳۱

۵۱ - کی نیا ، مهدی: ماخذ پیشین ، ص .۴۵۱

۵۲ - ستوده ، هدایت الله - میرزایی ، بهشته - پازند ، افسانه: روان شناسی جنایی ، تهران: انتشارات آوای نور ، چاپ دوم ، ۱۳۷۸ ، ص .۲۰۴

۵۳ - التاویلا ، انریکو: ماخذ پیشین ، ص .۲۰۹

۵۴ - به اعتقاد فروید در تشکیل شخصیت سه عامل موثر است: اول - <نهاد> (ID) که عبارت از مجموعه آورده های یک فرد ضمن تولد اوست. کودکی که متولد می شود دارای غرایزی چون خوردن ، نوشیدن و بویژه غریزه جنسی است. نهاد وی متشکل از غرایز اوست. دوم - <فرامن> (Super Ego) که عبارت از آن بخش شخصیت آدمی است که هشیار می باشد. دستورهای اخلاقی و اجتماعی و التزامات قانونی داخل در این بخش هستند. سوم - <من> یا <خود> (Ego) که بخش سطحی و هشیار شخصیت انسانی است و در اثر عملکرد محیط طبیعی به رشد رسیده و متعادل کننده نیروهای ناشی از نهاد و فرامن است. ر.ك رضا نوربها: ماخذ پیشین ، ص .۱۳۲

۵۵ - صدیق سروستانی ، رحمت الله: ماخذ پیشین ، ص .۱۶۹

حرمت خودکشی ، علل و عواقب آن

مقدمه

یکی از ناهنجاریهای اجتماعی که در طول تاریخ دامنگیر جامعه بشری ، بخصوص جهان غرب بوده ، مسئله خودکشی است. طبق آمار سازمان بهداشت جهانی ، سالانه بیش از پنج میلیون نفر در جهان اقدام به

خودکشی می کنند که تقریبا پانصد هزار مورد آن منجر به مرگ می شود. هرچند طبق آمار ، خودکشی در ایران به مراتب نسبت به سایر کشورهای جهان کمتر است ، و در میان ۴۹ کشور ، رتبه چهل و سوم را در مورد نرخ خودکشی به خود اختصاص داده است؛ اما متأسفانه در سالهای اخیر این آمار رو به افزایش نهاده است به حدی که بطور متوسط سالانه ۳۲۱۶ نفر اقدام به این عمل پلید و حرام می کنند که به طور تقریبی در سال ، از هر صد هزار نفر ، شش نفر اقدام به خودکشی می کنند ، و ۶۲ درصد از کسانی که دست به چنین کاری می زنند می میرند. (۱)

حال این سؤال مطرح است

از نظر اسلام خودکشی چه حکمی دارد ؟ و علل و عواقب آن چیست ؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا لازم است به این نکته اشاره کنیم که: حیات آدمی اولین و عظیم ترین نعمتی است که خداوند آن را برای رسیدن به تکامل و صعود به قلّه های رفیع و عالی معنوی به انسان عطا فرموده است. ازاین رو نه تنها دیگران نمی توانند صدمه ای به این نعمت الهی وارد سازند ، بلکه خود شخص نیز به هیچ عنوان حق ندارد آن را از بین ببرد و بر وی واجب است پیوسته از جان خویش پاسداری و محافظت کند. مالک اصلی انسان خداوند متعال است و نفس انسانی امانت الهی است؛ از این رو باید از این امانت خوب محافظت کرد و از بین بردن آن خیانت در امانت الهی است.

البته فقط در

راه خدا می توان جان خویش را فدا نمود. چون حفظ دین الهی و ارزشهای والای دینی ــ که همان راه خداوند است ــ از جان انسان بالاتر ، ارزشمندتر و مهمتر است. لذا سید و سالار شهیدان و سرور آزادگان حضرت امام حسین علیه السلام و دیگر شهدای راه خدا ، جان خویش را تقدیم نمودند.

در حقیقت این خود یکی از راههای رسیدن به کمال ، بلکه بهترین و عالی ترین آن است.

حرمت خودکشی در اسلام

خودکشی در فرهنگ اسلامی به معنای عقب نشینی از نیل به غایت کمال و سقوط به وادی حسرت و ناکامی است.

بدین جهت این عمل از نظر اسلام حرام و محکوم است. چنانکه در قرآن کریم می فرماید: « وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّه َ كانَ بِكُمْ رَحيما ، وَمَنْ يَفْعَلْ ذلك عُدْوانا وَظُلْما فَسَوْفَ نُصْليهِ نارا » ؛ (۲) « و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است. و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد ، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم کرد. »

کلمه « لاتَقْتُلُوا » صیغه نهی است و دلالت بر وجوب ترک عمل دارد.

روایات متعددی نیز درباره مذمت خودکشی وارد شده است. در این روایات ، صاحبان این عمل اهل جهنم قلمداد شده و بهشت برای آنها حرام شمرده شده است. در ذیل به چند نمونه از روایات اشاره می کنیم:

۱. أبی ولّاد می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: « مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدا فَهُوَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدا فیها؛ (۳) هر کس عمدا خودکشیبکند ، همیشه در آتش دوزخ

خواهد بود. »

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَیء مِنَ الدُّنیا عُذِّبَ بِهِ یَوْمَ الْقِیامهِ؛ (۴) کسی که بوسیله چیزی از دنیا خودکشی کند ، در روز قیامت بوسیله همان چیز عذاب خواهد شد. »

و در روایت دیگر می فرماید: « الذی یَخْنُقُ نَفْسَهُ یَخْنُقُها فِی النّارِ ، وَالّذی یَطْعَنُها فی النار؛ (۵) کسی که خودش را خفه کند ، خویشتن را در آتش (دوزخ) خفه کرده است و کسی که به خودش نیزه زند ، در آتش باشد. »

و نیز فرمود: « کان فیمن قبْلَکُمْ رَجُلٌ بِهِ جرحٌ فَجَزَعَ فَأَخَذَ سِکّینا فَحَزَّ بِها یَدَهُ فَمارَقَأَ الدَّمُ حَتّی ماتَ ، فَقال اللّه: بادَرَنی عَبدی بِنَفْسِهِ ؟ ! ...قد حَرَّمتُ عَلَیه الجَنَّهَ؛ (۶) میان انسانهای پیش از شما ، مردی جراحتی برداشت و از شدّت بی تابی کاردی برداشت و با آن دستش را قطع کرد و از شدّت خونریزی مُرد ، پس خداوند فرمود: بنده ام ، در گرفتن جان خود بر من پیشی گرفت... هر آینه بهشت را بر او حرام کردم. »

۳. امام باقر علیه السلام فرمود: « إنَّ المُؤْمِنَ یُبْتَلی بِکُلِّ بَلِیَّهٍ وَیَمُوتُ بِکُلِّ میتَهٍ إلاّ أَنَّهُ لایَقْتُلُ نَفْسَهُ؛ (۷) مؤمن ممکن است به هر بلائی مبتلا شود و به هر نوع مرگ بمیرد ، امّا خودکشی نمی کند. »

۴. عمرو بن عبید بصری می گوید: « در یکی از جلسات امام صادق علیه السلام شرکت نمودم ، پس از ورود و عرض ادب ، شروع به خواندن

این آیه نمودم که: « والَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الاِثْم » ؛ (۸) « آنانکه از گناهان کبیره پرهیز می کنند. » بعداز خواندن این آیه لحظه ای سکوت کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: عمرو چرا سکوت کردی ؟ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! گناهان کبیره را برایم مشخص کنید. حضرت فرمود: ای عمرو! بزرگترین گناهان چند قسم است:

الف. شریک قائل شدن برای خداوند؛

ب. ناامیدی از خداوند متعال؛

ج. عاق والدین؛

د. کشتن نفسی که خداوند آن را حرام کرده است. (۹)

هم کشتن دیگران می گردد.

از مجموع آیات و روایات گذشته استفاده می شود که خودکشی از نظر اسلام از گناهان کبیره محسوب می شود ، انجام آن حرام می باشد ، و مرتکبین آن اهل دوزخ اند. حتی برخی از گروههای اهل سنت مانند حنبلیها کسی را که خودکشی می کند کافر دانسته و نماز میت را برای او واجب نمی دانند. (۱۰) آنها در این باره به این حدیث استدلال می کنند که: « إنَّ رَجُلًا قَتَلَ نَفْسَهُ بِمَشاقِصٍ ، فَقالَ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله : اَمّا أَنَا فَلا أُصَلِّی عَلَیْهِ؛ (۱۱) مردی با نیزه خودکشی کرد و رسول خدا فرمود: من بر این شخص نماز نمی خوانم. »

علل خودکشی

در منابع دینی و تجربی علل و عوامل بسیاری در سطوح مختلف فردی ، اجتماعی و خانوادگی ، برای خودکشی مطرح شده است ، تا آنجا که نزدیک به ۵۰ علت و انگیزه برای ارتکاب این عمل برشمرده اند. برخی از این علتها عبارت است از: احساس پوچی ، اعتیاد ، شهوت

رانی و عشق بـازی ، زنـا ، شـرابخواری ، قماربازی ، بی صبری در برابر مشـکلات زنـدگی و بلاها ، غرور ، حسادت ، خیانت ، خشم و غضب و لجـاجت ، ترس از کیفر ، ارتکـاب جرم ، نـدامت و سـرزنش وجـدان ، خیـانت همسـر یـا معشـوقه به شـوهر ، ازدواج اجباری ، اختلافهای خانوادگی ، بارداری نامشـروع ، دلتنگیهای خانوادگی ، ورشکستگی مالی و روحی ، عشق به پول و ثروت (دنیاپرستی و دنیاطلبی) ، فقر مالی ، عدم اعتماد به نفس در مبارزه با مشکلات ، انتقام جویی ، حب مقام ، بیماریهای صعب العلاـج و غیرقابـل تحمـل ، علیلی و نـاتوانی ، بیماریهـای روانی ماننـد افسـردگی و جنون ادواری ، طلاق و شـکست در زندگی و عدم موفقیت در تشـکیل خانواده ، اختلالات روانی و شخصیتی والدین و تأثیر آن بر فرزندان ، اعتیاد یکی از والدین یا هر دو ، بدآموزیهای وسایل ارتباط جمعی ، فقر فرهنگی و معنوی و اخلاقی ، یأس و ناامیدی نسـبت به آینده ، شهر نشینی و اضطرابهای ناشی از آن ، افزایش انحرافات اجتماعی ، بی عدالتیهای اجتماعی و شکاف طبقاتی ، بیزاری از زندگی ، مشکلات خانوادگی و... . (۱۲)

زیر خلاصه کرد:

۱. ضعف ایمان و اعتقاد دینی

علتهـایی چون احسـاس پوچی ، یـأس و ناامیـدی نسـبت به آینـده و بن بست فکری ، بی صبری و امثال اینها ، ناشـی از ضـعف اعتقاد و نداشتن شناخت کافی از خداوند متعال و عدم شناخت جایگاه انسان و فلسفه آفرینش اوست. اگر کسی ایمان عمیق و اعتقاد جازم به خداوند داشته باشد ، و بداند

که خـدا جهان هستی و بخصوص انسان را که اشـرف مخلوقات این عالم است ، هدفمنـد و غایتمند آفریده ، هیچ گاه احساس پوچی و یأس و ناامیـدی بر زنـدگی وی سایه نمی افکنـد. و اگر به قدرت مطلقه خداوند باور داشـته باشد و بداند که همه چیز در برابر قـدرت او ناتوان و هیـچ است ، در هنگام بروز مشـکلات به خدا تکیه می کند ، و با توکل به خداوند (۱۳) و دعا به درگاه باری تعالی (۱۴) و با یاد و نام او که آرامبخش دلهاست (۱۵) ، می تواند مشکلات را یکی پس از دیگری پشت سر بگـذارد و موجبات آرامش روحی و قوت قلب و عزت نفس را فراهم سازد. بایـد توجه داشت که انسان واقعا عاجز از دانسـتن فلسـفه پیش آمـدها و ناملایمـات زنـدگی است؛ چرا که علم انسان در برابر این کارها خیلی ناچیز و کم است. (۱۶) خیلی از کارها به نظر انسان خوب است و از آنها احساس خوشحالی می کند ، ولی نمی داند که آن اعمال به ضرر اوست ، یا بالعکس ، از برخی چیزها ناراحت و غمگین می شود و احساس بـدی نسـبت به آنها دارد و آن را شـر و بدبختی می داند ، در حالی که ممکن است همانهـا خیر و صـلاحش باشـند. (۱۷) طبق بیـان امـام امیرالمؤمنین علیه السـلام خداونـد کارها را مطابق مقتضای مصالح جاری می کند ، نه بر طبق میل و رضایت انسان. (۱۸)

(۱۹) (۲۰)

خودکشی می گردد.

۲. ضعف معنویت و اخلاق دینی

بسیاری

از عوامل خودکشی مانند: حسادت ، کینه توزی ، لجاجت ، خشم و غضب ، خیانت ، غرور ، زنا ، شرابخواری ، قماربازی ، حب مقام ، انتقام جویی ، بارداری نامشروع ، ازدواجهای اجباری و امثال اینها ناشی از ضعف معنویت و رعایت نکردن مسائل اخلاقی و دینی است. در فرهنگ اسلامی طبق بیان آیات و روایات تمام اعمال انسان بخصوص گناهان کبیره دارای آثار و پیامدهایی است ، و به اصطلاح اثر وضعی دارد ، به همین جهت در اسلام از انجام گناه و کارهای خلاف اخلاق به شدت نهی شده است.

۳. توجه بیش از حد به خواسته های حیوانی

شهوت رانی افراطی و عشق بازی نامشروع ، عشق به مال و ثروت (دنیاطلبی و دنیادوستی) و... خواسته های حیوانی هستند و از عوامل خودکشیمی باشند.

۴. عوارض طبیعی

مانند جنون و اختلالات روانی ، ترس از کیفر ، بیماریهای صعب العلاج ، نقیصه هایی در ساختمان جمجمه ، ضایعات قلبی و کبدی ، صرع و... .

آثار و عواقب خودکشی

خودکشی به سان ناهنجاریهای دیگر جامعه ، دارای عواقب و پیامدهای سخت فردی و اجتماعی است. کسانی که خودکشی می کنند ، اگر عمل آنها باعث مرگشان شود ، هرچند ممکن است ظاهرا از رنج و درد و مشکلات دنیا آزاد شوند ، امّا بنا به اعتقادات دینی به عذابهای سخت و دردناک گرفتار می گردند؛ و از زمره کسانی می شوند که بطور دائم در آتش بسیار سخت جهنم می سوزند. علاوه بر روایات گذشته در بحث حرمت خودکشی ، روایات فراوان دیگری نیز درباره آثار شوم این عمل وارد شده است که در این بخش به برخی از آنها اشاره می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدیدَهٍ فَحَدیدَته فی یَده یُجاءُ بِها فی بَطْنِه فی نارِ جَهَنَّم خالِدا فیها مُخَلّدا أبـدا ، ومَنْ شَـرِبَ سَـمّا وَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَسَمُّهُ فی یَدِهِ یَتَحَسّاهُ فی نارِ جَهَنَّم خالِدا فیها أبَدا ، وَمَنَ تَرَدّی مِنْ جَبَلٍ ، فَقَتَلَ نَفْسَهُ فهو یَتردّی فی نار جهنّم خالدا فیها مُخلّدا أبَدا؛ (۲۱) کسی که بوسیله آهن خودکشی کند پس آهن پاره بدست که (قسمتی از آن) به شکمش فرو رفته آورده می شود ، و وارد آتش جهنم می گردد. ودر آن بطور أبد و همیشگی خواهد سوخت ، و کسی که با خوردن سمّ خودکشی کند ، پس سمّ در دست به آتش جهنم انداخته می شود و در

آن بطور دائم خواهد سوخت ، و کسی که خود را با پرت کردن از کوه به قتل برساند ، پس به آتش جهنم پرت می شود و در آن تا أبد خواهد ماند. »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری می فرماید: « مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِسَمٍّ ، عُذِّبَ بِهِ؛ (۲۲) کسی که با خوردن سم خودکشی کند ، با همان سمّ معذّب خواهد شد. »

و نیز می فرماید: « مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَی ءٍ أو ذبِحَ ، ذَبَحَهُ اللّه ُبِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ؛ (۲۳) کسی که با چیزی یا ذبح خود ، خودکشی کند ، خداوند بوسیله همان چیز او را در آتش جهنم ذبح خواهد کرد. »

ابوسعید خدری می گوید: ما در جنگها و غزوات به صورت کاروانهای نوزده نفری بیرون می رفتیم و کارها را در میان خود تقسیم می کردیم. یکی در چادر می ماند ، یکی برای یارانش کار می کرد؛ غذایشان را درست می نمود و شترانشان را آب می داد. عده ای هم پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند. اتفاقا در کاروان ما مردی بودکه کار سه نفر را انجام می داد؛ هم هیزم جمع می کرد ، هم آب می آورد و هم غذا پخت می کرد. این موضوع ، به عرض پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. حضرت فرمودند: « ذلکَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النّارِ؛ او اهل دوزخ است. » ما تعجب کردیم. وقتی که با دشمن روبرو شدیم و به جنگ پرداختیم ، آن مرد مجروح شد ،

تیری برداشت و خودش را با آن کشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: « گواهی می دهم که من رسول خدا و بنده او هستم. » (۲۴) شد که آن همه ثواب محو شود و او اهل دوزخ گردد.

یکی دیگر از پیامدهای خودکشی این است که باعث سرافکندگی و شرمندگی خانواده ها در جامعه و در میان اقوام می گردد ، و چه بسا سبب اختلاف و زد و خورد ، طلاق و از هم پاشیده شدن خانواده ها و حتی ممکن است به قتل و خودکشی دیگری منجر شود.

از آثار دیگر خودکشی این است که این عمل باعث افزایش ناهنجاریها و انحرافات جامعه می شود. هر قدر خودکشی بیشتر شود ، نابسامانیهای اجتماعی نیز بیشتر می گردد. خودکشی جوانان باعث از بین رفتن سرمایه های انسانی جامعه است. و خودکشی پدر و مادر سبب افزایش تعداد افراد بی سرپرست در جامعه بوده ، در نتیجه موجب بالارفتن نرخ انحرافها و بزهکاریها در جامعه می گردد.

پی نوشت ها

۱. ر.ک: مجله کتاب زنان ، سال پنجم ، شماره ۱۹ ، ۱۳۸۲ ، ص۷۱.

۲. نساء/۲۹ و ۳۰.

۳. شیخ أبی یعقوب کلینی ، الفروع من الکافی ، الطبعه الثالثه ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۶۷ ه ، ج۷ ، ص۴۵ ، باب من لاتجوز وصیته من البالغین ، ح۱؛ شیخ صدوق ، من لا یحضره الفقیه ، الطبعه الثانیه ، جامعه المدرسین ، ۱۴۰۴ ه ، ج۳ ، ص۵۷۱ ، ح۴۹۵۳.

۴. عبداللّه بن بهرام دارمی (م ۲۵۵ ه) ، سنن الدارمی ، الطبعه الاعتدال ، دمشق ، ج۲ ، ص۱۹۲ ،

باب التشدید علی من قتل نفسه؛ متقی هندی ، کنز العمال ، الطبعه الخامسه ، مؤسسه الرسول ، بیروت ، ۱۴۰۵ ه ، ج۱۵ ، ص۳۶ ، ح ۳۹۹۶۵.

۵. کنز العمال ، ج۱۵ ، ح ۳۹۹۶۱ ، ص۳۵.

۶. الترغیب و الترهیب ، الطبعه الثالثه ، داراحیاء التراث ، بیروت ، ۱۳۸۸ ه ، ج۳ ، ص۳۰۱ ، ح۴. در روایتی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « وَأنّ مَنْ قَتَلَ نَفْسه بِشَی ءٍ عُذِّبَ فی النّارِ وأَنَّهُ لا یَدْخُلُ الجَنّه إلاّ نَفْسُ مُسْلِمَهٍ؛ همانا کسی که بوسیله چیزی خودش را بکشد ، در آتش دوزخ معذب شود و در بهشت کسی جز مسلمان وارد نمی شود. » از فحوای این روایت استفاده می شود که کسی که خودکشی می کند مسلمان نیست. صحیح مسلم بشرح النووی (م ۶۷۶ ه) ، المجلدات ۱۸ ، الطبعه الثانیه ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۷ ه ، ج۲ ، ص۱۱۸.

۷. شیخ حر عاملی ، وسائل الشیعه ، الطبعه الثانیه ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم ، ۱۴۱۴ ه ، ج۲۹ ، ص۲۴۰ ، باب تحریم قتل الانسان نفسه ، ح ۳.

۸. شوری/۳۷.

۹. من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۳۷۳ ، ح۴۹۳۲.

۱۰. ر.ک: المغنی ، عبداللّه بن قدامه ، تحقیق جماعه من العلماء (المجلدات _ ۱۲) ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ج۲ ، ص۴۱۸؛ المجموع فی شرح المهذب ، محیی الدین بن نووی (المجلدات _ ۲۰) ، دارالفکر ، بیروت ، ج۵ ، ص۲۶۸.

۱۱. أحمد بن شعیب نسائی ، سنن النسائی (المجلدات _

٨) ، الطبعه الاولی ، دارالفکر ، بیروت ، ١٣۴٨ ه ، ج۴ ، ۶۶.

١٢. ر.ک: مبانی جرم شناسی ، مهدی کی نیا ، چاپ پنجم ، دانشگاه تهران ، ١٣٧۶ ، ج١ ، ص۴۴٠ _ ۴۵٠؛ انحراف اجتماعی ، انگیزه ها و علل خودکشی ، منوچهر محسنی ، تهران ، نشر مروی ، ١٣۶۶؛ خودکشی ، پیدایش ، علل و درمان ، پیرمورن ، برگردان: مازیار سهند ، تهران ، رسام ١٣۶۶؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی ، ریمون آرون ، برگردان: باقر پرهام ، چاپ دوم ، ١٣٧۵ ، آموزش انقلاب اسلامی ، ص٣۶۵ _ ٣٧٣.

١٣. « مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّه ِ فَهُوَ حَسْبُهُ... » ؛ « هر کس بر خدا توکل کند ، او برای وی بس است. »

١۴. « أدْعوُنی أسْتَجِبْ لَکُمْ » ؛ « مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. » (غافر)۶٠) .

١۵. « الـذین ءامنوُا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّه ِ أَلا بِذِکْرِاللّه ِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » ؛ « همان کسانی که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد ، آگاه باش که با یاد خدا دلها آرام می گیرد. » (رعد/٢٨) .

١۶. « وَما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إلاّ قَلیلاً » ؛ « از دانش جز اندکی به شما داده نشده است. » (اسراء/٨۵) مفهوم آیه این است که مبادا با این دانش محدود و ناچیز خود ، بخواهید درباره همه چیز و همه ناگواریهای زندگی قضاوت کنید. چون در امور الهی اسراری است که شما با این علم اندک نمی توانید به فلسفه آن دست

یابید.

۱۷. « عسی أن تَكْرَهُوا شَیئا وَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَعَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّه ُیَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ » ؛ « چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که خیر شما در آن است یا چیزی را دوست بدارید ، در حالی که بدی شما در آن است و خدا می داند و شما نمی دانید. » (بقره/۲۱۶) و در آیه دیگر می فرماید: « فَعَسی أَنْ تَكْرَهُوا شَیْئا وَیَجْعَلَ اللّه ُفِیه خَیرا كَثیرا » ؛ « چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است. » یعنی محدودیت علم شما در بسیاری از موارد مانع تشخیص خیر و شر است ، بنابراین نمی توان تنها به ظاهر حوادث نگاه کرد و قضاوت نمود.

۱۸. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: « إنّ اللّه َسُبْحانَهُ یَجری الاْءُمورَ عَلی ما یَقْتَضیهِ لا عَلی ما تَرْتَضیهِ. » (غرر الحکم و دررالکلم ، فصل ۹ ، ح۵۶.)

۱۹. « وَ نَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ » ؛ « و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم. » (انبیاء/۳۵) .

۲۰. « الذین إذا أصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا إنّا للّه ِوإنّا إلَیْهِ راجِعُونَ » ؛ « کسانی که هرگاه مصیبتی بر ایشان می رسد ، می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. » (بقره/۱۵۶) .

۲۱. صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ه) ، دارالفکر ، بیروت ، ج۱ ، ص۷۲؛ المحلّی ، ابن حزم آندلسی (م ۴۵۶

ه) ، تحقيق أحمـد محمـدشاكر ، دارالفكر ، بيروت (المجلـدات ١١) ، ج١١ ، ص٢٨؛ نيل الاوطار من احاديث سـيد الاخيار ، محمد بن على بن محمد شوكانى (م ١٢٥٥ ه) ، دارالجيل ، بيروت (المجلدات ٩) ، ج ٧ ، ص١٩٨.

٢٢. المعجم الكـبير ، سـليمان بن أحمـد بن أيوب طبرانى (م ٣٦٠ ه) ، تحقيق حمـدى عبدالمجيد اسـلفى ، (المجلدات ٢٥) ، الطبعه الثانيه ، داراحياء التراث العربى ، القاهره ، ج ٢ ، ص٧٢.

٢٣. المسند ، أحمد بن حنبل (م ٢٤١ ه) ، دارالصادر ، بيروت ، (المجلدات ۶) ، ج۴ ، ص٣۴.

٢۴. الخرائـج والجوارح ، قطب الـدين راونـدى (م ۵٧٣ ه) ، الطبعه الاـولى ، مؤسـسه الامام المهـدى (عـج) ، ١۴٠٩ ه ، ج١ ، ص ۶١ ، ح١٠۴.

دلایل حرمت خودکشی

پرسش

چرا خودکشی حرام است ؟

پاسخ

ادله تحریم خودکشی:

آیه ٢٩ و ٣٠ از سوره نساء"لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَـكُم إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُمْ رَحیمًا*وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ عُدْوانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلیهِ نارًا وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ یَسیرًا". (یعنی:خودکشـی نکنید چون خداوند بر شما مهربان است*و هر کس این کار را از روی تجاوز و ظلم انجام دهد ، او را در آتش جهنم می اندازیم و این کار بر خداوند آسان است.)

مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان با عنایت به کلمه انفسـهم و جمله پیشـین در همین آیه ، هم حرمت خودکشی و هم حرمت قتل نفس و کشتن غیر را استفاده نموده است.

ایشان همچنین با تمسک به عمومیت آیه ، حرمت به خطر انداختن خود را نیز اسـتفاده کرده اند. برای توضـیح بیشتر می توانید به تفسیر المیزان در ذیل همین آیه مراجعه نمائید[١].

روایات:

الف: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس عمداً خود را بکشد برای همیشه در آتش جهنم خواهد بود[٢].

ب: امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن ممکن است مبتلا به هر بلائی بشود و به انواع مرگها از بین برود ولی هیچ گاه خودکشی نمی کند. (یعنی کسیکه خودکشی می کند ایمان به خداوند و آخرت ندارد) [٣].

ج: امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرمودند: هر کس عمداً خودکشی بکند برای همیشه در آتش جهنم خواهد بود و سپس امام علیه السلام همین آیه سوره نساء را تلاوت فرمود[۴].

پی نوشت ها

[۱]و لا تقتلوا انفسکم ... ظاهر این جمله نهی از این استکه کسی خود را بکشد ، و لیکن وقتی در نظر بگیریم که پهلوی جمله : لا تاکلوا اموالکم بینکم قرار گرفته

که ظاهر آن این است که همه مؤمنین را یک واحد فرض کرده که آن واحد دارای مالی است ، که باید آن را از غیر طریق باطل بخورد ، ای بسا که اشاره به این معنا از آن استفاده شود و حتی دلالت کند بر اینکه مراد از کلمه (أنفس) تمامی افراد جامعه دینی باشد ، و مانند جمله قبل همه مؤمنین را فرد واحدی فرض کرده باشد ، به طوری که جان هر فردی جان سایر افراد است ، در نتیجه در مثل چنین مجتمعی نفس و جان یک فرد هم جان خود او است ، و هم جان سایر افراد ، پس چه خودش را بکشد و چه غیر را ، خودش را کشته ، و به این عنایت جمله : و لا تقتلوا انفسکم ، جمله ای است مطلق هم شامل انتحار می شود - که به معنای خودکشی است ، - و هم شامل قتل نفس و کشتن غیر .

و ای بسا بتوان از ذیل آیه که می فرماید : ان الله کان بکم رحیما استفاده کرد که مراد از این قتل نفس که از آن نهی کرده معنایی است عمومی تر بطوری که هم شامل کشتن غیر شود ، و هم شامل انتحار ، و هم شامل به خطر انداختن خویش گردد ، و خلاصه کاری کند که منجر به کشته شدنش گردد ، برای اینکه در ذیل آیه نهی نامبرده را به رحمت خدا تعلیل کرده و فرموده این کار را مکنید زیرا خدا به شما مهربان است ، و برای کسی پوشیده نیست که چنین تعلیلی با مطلق بودن

معنا سازگارتر است ، و بنا بر این تعلیل ، آیه شریفه معنایی وسیع پیدا می کند ، و همین سازگاری ، خود مؤید آن است که بگوئیم : جمله : ان الله کان بکم رحیما تعلیلی است برای جمله : و لا تقتلوا انفسکم به تنهایی .

و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما ... کلمه عدوان همه رقم تجاوز را شامل می شود ، چه تجاوز جایز و پسندیده و چه تجاوز ممنوع و مذموم ، چون می بینیم در قرآن کریم در هر دو معنا استعمال شده ، در آیه مورد بحث در تجاوز ممنوع استعمال شده ، و در آیه : فلا عدوان الا علی الظالمین که از آن بر می آید ، در مورد ظالمان عدوان پسندیده است ، و در آیه : و تعاونوا علی البر و التقوی ، و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان ، نیز به معنای ناپسند آن آمده ، پس معلوم می شود کلمه عدوان معنایی وسیع تر از کلمه ظلم دارد ، و اعم از ظلم است ، پس کسی نگوید در یک آیه چرا هر دو کلمه آمده و معنای عدوان در خصوص آیه مورد بحث تجاوز از حدودی است که خدای تعالی معین فرموده ، و کلمه نصلی متکلم مع الغیر از فعل ماضی از ماده اصلاء است ، و اصلاء بنار به معنای سوزاندن با آتش است .

در این آیه شریفه از این جهت که مشتمل بر کلمه ذلک است التفاتی از خطاب که متوجه عموم مؤمنین بود به خطاب به شخص رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم) به کار رفته ، در اول به عموم خطاب کرده

بود که : هان ای مؤمنین چنین و چنان مکنید ، که خدای شما رحیم است ، و در آیه بعدی با کلمه ذلک اشاره به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم) نموده می فرماید : با تو هستم هر کس که چنین و چنان کند او را در آتش می سوزانم .

این التفات اشاره دارد به اینکه - وقتی معلوم شد همه مؤمنین یک نفس و یک جان هستند ، و این یک جان نباید در صدد هلاکت خود بر آید ، - پس اگر کسی چنین کاری بکند معلوم می شود از مؤمنین نیست ، و نباید مورد خطاب ، قرار گیرد ، به همین جهت خدای تعالی در میان مجازات مؤمنین روی از چنین کسان برگردانید و خطاب را متوجه پیامبر خود کرد تا با او در باره مؤمنین و غیر مؤمنین سخن بگوید ، و نیز به همین جهت بنای کلام را بر عموم گذاشت او فرمود و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما ، و نفرمود : و من یفعل ذلک منکم عدوانا و ظلما ... .

و ذیل آیه که می فرماید : و کان ذلک علی الله یسیرا خود مؤید این است که مشار الیه به اشاره : (ذلک) همان نهی از قتل انفس باشد ، البته بنا بر این که جمله : ان الله کان بکم رحیما ناظر باشد به تعلیل نهی از کشتن به تنهایی چون در این صورت بین دو ذیل آیه ها مناسبتی کامل برقرار می شود ، زیرا ظاهر آیه این است که می خواهد بفرماید : خدای تعالی شما را تنها از این جهت نهی از قتل کرد که

مهربان و رؤوف به شما است ، و گرنه می توانست نهی نکند ، و هر کس مرتکب قتل نفس شد در آتش بسوزاند ، و این کار برای او آسان و بدون دشواری است ، خوب ، با این حال دیگر هیچ عیبی ندارد که تعلیل نامبرده در آیه اول و تهدید در آیه دوم را به مجموع هر دو فقره آیه اول یعنی نهی از اکل مال به باطل و نهی از قتل نفس برگردانیم .

و اما اینکه بعضی گفته اند : تعلیل و تهدید هر دو ، و یا تهدید به تنهایی مربوط به کارهای زشتی است که از اول سوره تا این آیه از آنها نهی شده ، و همچنین اینکه بعضی دیگر گفته اند : کلمه (ذلک) اشاره است به تمامی نهی هایی که از آیه هفدهم یعنی آیه : یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ... تا اینجا آمده است (برای اینکه در هیچیک از این نهی ها کیفر متخلف ذکر نشده) درست نیست زیرا دلیلی بر اعتبار این اقوال وجود ندارد .

و اگر در جمله : ان الله کان بکم رحیما خدای تعالی غایب فرض شده و در جمله : فسوف نصلیه نارا متکلم ، این التفات و تغییر سیاق تابع التفاتی است که گفتیم در کلمه (ذلک) به کار رفته ، در آنجا نیز از خطاب به عموم مؤمنین عدول شد و خطاب متوجه شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) گردید ، که در هر دو خدای تعالی گوینده بود ، و ناگهان در جمله : و کان ذلک علی الله

یسیرا خدای تعالی غایب فرض شده تا به این وسیله اشاره کند به تعلیلی که گذشت ، و بفهماند این کار برای خدای تعالی آسان است ، برای همین که او خدا است ، جل جلاله . ترجمه المیزان ج : ۴ ص : ۵۰۷- ۵۰۶.

[۲]وسائل جلد ۱۹ صفحه ۱۳ باب ۵ ابواب قصاص نفس.

[۳]وسائل جلد ۱۹ صفحه ۱۳ باب ۵ ابواب قصاص نفس.

[۴]من لا یحضره الفقیه جلد ۳ ص ۳۷۴ حدیث ۲۳ .

منبع

پایگاه حوزه۱۰۲۰-۲۱۰۲۰-

حکم خودکشی در اسلام

پرسش

کسی که زندانی سیاسی است و می داند با شکنجه دوام نمی آورد و هم رزمها و اسرار سازمانش را لو می دهد (اهداف سازمان به خاطر خداست) حکمش چیست ؟

پاسخ

خودکشی که قتل نفس است مانند کشتن دیگران به هیچ وجه جایز نیست و مشقت تکلیف ، مجوز خودکشی نیست.

چرا خودکشی در اسلام ممنوع است ؟

پرسش

اگر خداوند متعال قبلا تقدیر یک شخص را مشخص کرده است که کجا و چه موقع و چگونه او می میرد ، چرا خودکشی در اسلام ممنوع شده است ، با به نظر می رسد که آن خودکشی قبلا توسط خداوند متعال قطعی شده است ؟

پاسخ

همان طوری که نوشته اید از نظر اسلام ، خودکشی (قتل نفس) حرام است. اگر چه شخصی که خودکشی می کند ، عمل او در قضا و قدر الهی همین بوده است ، ولی از آنجایی که قدر در موجودات مادی قابل تغییر است و حتمی نیست ، اشکالی ندارد.

برای روشن شدن پاسخ ، باید ابتدا معنی و حقیقت قضا و قدر ملعوم گردد و سپس انواع « قدر » بیان شود.

کلمه « قضـا » در لغت به معنی فیصـله دادن و قطعی و پایان دادن به کاری است[۱]و کلمه قـدر به معنی اندازه و تقدیر به معنی اندازه گیری کردن است.[۲]

اما حقیقت[۳] « قضـا الهی » در بـاره حوادث جهـان ، این است که این حوادث از ناحیه ذات حق قطعیت و حتمیت یافته انـد و حکم قطعی خداوند درباره آنها مشخص شده است.

حقیقت « تقدیر الهی » این است که اشیا اندازه خود را از ناحیه الهی کسب کرده اند. و چون خداوند همه افعالش از روی علم و اراده است ، بـازگشت قضـا و قـدر به علم و اراده الهی است. در اینجا بایـد به سؤالی پاسـخ داد که آیا قضا و قـدر قابل تغییر هستند یا نه ؟

جواب اجمالی این است که در موجوات مادی (مانند انسان) قضا قابل

تغییر نیست ولی قدر قابل تغییر است.

توضیح اینکه اولاـ نظام جهان ، نظام علت و معلول است و هر معلول خاص ، علت خاص دارد و ثابت شده است که علم و اراده الهی وجود هر چیزی را از طریق علت خاص خود ایجاب می کند و موجب وجود آن می شود.

ثانیا: موجودات به دو قسم مجرد و مادی تقسیم می شوند که موجودات مجرد ، به یک علت بسیط (ساده) مستند هستند و هیچ گونه شرایط فاعلی و قابلی ندارند ، به همین دلیل بیش از یک نوع خاص از وجود در آنها نیست و به محض وجود آن علت بسیط ، آنها موجود می شوند. مانند مجردات علوی. در این موجودات قضا و قدر حتمی و غیر قابل تغییر و تبدیل است.

اما موجودات مادی ، علاوه بر علت بسیط موجد ، وابسته به یک سلسله شرایط اعدادی و قابلی می باشند که این شرایط قابل تغییر و تبدیل است و با تبدیل آن ، وضع شی مورد نظر تغییر می کند. در این قسم از موجودات ، بیش از یک نوع خاص وجود دارد. زیرا ماده طبیعی استعداد دارد که با علل و عوامل مختلف مواجه شود و قهرا تحت تاثیر هرکدام ، یک حالت و کیفیت و اثر خاص پیدا می کند که با اثر دیگری متفاوت است.

پس در غیر مجردات ، امکان هزاران نوع مختلف وجود دارد. زیرا هر سلسله عللی را که برای هر معلولی در نظر بگیریم ، امکان جانشینی آن با سلسله علت های دیگر هست و یک نوع قضا و قدر سرنوشت آنها را معین

می کند و برای آنها قضا و قدر غیر حتمی وجود دارد.

این مطلب را به صورت دیگری هم می توانیم بگوئیم که: « قضا » حتمی و تغییر ناپذیر است ولی « قدر » غیر حتمی و قابل تغییر است. یعنی نسبت وجود اشیا به علت تامه آنها قطعی و ضروری و تغییر ناپذیر است ولی نسبت وجود آنها به ذاتشان ، و به علت های ناقص آنها ، ضروری نیست بلکه ممکن و قابل تغییر است. زیرا قدر و اندازه ، از ناحیه شرایط پدید می آید که این شرایط قابل تبدیل است و بعضی از آنها می توانند جانشین بعضی دیگر شوند.

حضرت علی علیه السلام در روایتی به این مطلب اشاره فرموده اند:

« روزی حضرت در سایه دیوار کجی نشسته بودند و چون آن را مشرف به خرابی دیدند از جای خود حرکت کرده و در زیر سایه دیگری نشستند؛ شخصی به آن حضرت عرض کرد: آیا از قضای خدا فرار می کنی ؟ حضرت فرمود: از قضا خدا به قدر او فرار می کنم. » [۴]این حدیث شریف ، بهترین جوابی است که می توان به آن فرد غیر معتقد داد.

به بیان دیگر ، برای وقوع حادثه ای ، لازم است علت تامه او تحقق پیدا کند و اختیار انسان در سلسله علت تامه حادثه قرار دارد و قضای الهی بر این تعلق گرفته است که انسان با اختیار خود کاری را انجام دهد. یعنی در داشتن اختیار ، ما از خود اختیاری نداریم و این یک قضای حتمی است. پس از این جهت هر طرف را که انسان اختیار کند ،

به قضـای الهی است. حوادث جهـان از آن جهت که وقوع آنهـا در علم و مشـیت الهی قطعیت و تحتم یافته ، مقضـی به قضای الهی و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده ، مقدر به تقدیر الهی می باشند .[۵]

و لـذا اگر کسـی بیمار شود و دوا بخورد و نجات پیـدا کند ، به موجب قضا و قدر است و اگر دوا نخورد و رنجور بماند ، و یا دوای زیان بخش بخورد و بمیرد ، باز به موجب سـرنوشت و قضا و قـدر است و بالأخره هر چه بکنـد ، نوعی قضا و قدر و سـر نوشت است و از حوزه قضا و قدر بیرون نیست.[۶]

چون قضـا و قـدر ، عـاملی در عرض سـایر عوامـل جهـان نیست و قضا و قـدر ، وجود هر موجودی را فقط و فقط از راه علل و اسباب خاص خود او ایجاب می کند و در انسان یکی از علت ها ، اختیار انسان است.[۷]

پس اگر مـا می گوئیم که خودکشـی به قضـا و قـدر الهی بوده است بمعنـای سـلب اختیـار نیست و چون چنین شخصـی اختیار داشـته است و با انتخاب خود می تواند خودکشـی بکند یا نکند ، این قابلیت برای شارع بوجود می آید که او را تکلیف کند و چنین عملی را حرام کند و بر آن عقاب وضع نماید.

پی نوشت ها

[۱]- مفردات راغب.

[۲]- همان

[۳]- شهید مطهری ، پاورقی های اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج ۵ ، ص ۱۶۴ به بعد.

[۴]- توحید صدوق ، چاپ سنگی ، ص ۳۲۷

[۵]- مجموعه آثار ، ج

۱ ، ص ۳۸۱.

[۶]- همان ، ص ۳۹۳.

[۷]- همان ، ص ۳۹۳ تا ۴۰۱.

منبع

پایگاه حوزه ۷۳۶۰۷۳۶۰

منبع

پایگاه حوزه۴۸۲۹۴۸۲۹

توکل جایگزینی برای خودکشی

نویسنده

مختار ایمانی/تربیت بدنی زنجان

توکل جایگزینی برای خودکشی

آیا کسی که در برابر مشکلات به خدا توکل می کند امکان دارد مشکلش حل نشود و برای رهایی از مشکلات به خودکشی روی آورد ؟

« توکل » از « وکاله » برگرفته شده است . کسی که کارش را به دیگری واگذار می کند متکل است و وقتی به آن که توکل می کند ، اعتماد کامل داشته باشد ، او را « متوکل » گویند .

پس توکل اعتماد قلبی به وکیل است . کسی که خداوند را با تمام اوصافش (علم ، قدرت ، حکمت و . .) . شناخت ، در تفویض امور خویش به او هیچ نگرانی نخواهد داشت و دلش کاملا آرام خواهد بود . البته توکل مراتبی دارد:

مرتبه اول آن است که اعتماد او به خداوند همانند اعتماد بر وکیل باشد .

مرتبه دوم آن است که حال بنده با خداوند همانند حال طفل با مادر خویش باشد که جز او را نمی شناسد و تنها به او پناه می برد .

مرتبه سوم آن است که بنده در برابر خداوند کاملا خویشتن را بی اختیار ببیند و به طور کلی خود را فراموش کند . این مرتبه عالی ترین مرتبه توکل است .

وقتی آدمی به این حقیقت رسید که « **لا حول ولا قوه الا بالله؛** هیچ حرکت و نیرویی نیست جز آن که به خداوند متکی است » ، در مرحله عمل نیز به این حقیقت بزرگ توجه خواهد داشت . از این رو ، امور خویش را به او وا می گذارد و به او تکیه می کند .

البته تصور نشود

که متوکل چون امور خود را به خدا واگذار کرده است ، باید به گوشه ای بخزد و خمود و ساکن گردد . این بینشی انحرافی در موضوع توکل است . موحد همه اسباب را می بیند ، ولی آن ها را مجری اراده الاهی و تحت مشیت او می داند . توکل کننده انتظار ندارد بدون جهاد به پیروزی برسد . او پیروزی را در مسیر جهاد و با توکل بر خدا می بیند; چرا که زمام اسباب جملگی در دست او است . روزی پیامبر اکرم (ص) دید کسی اسب خود را کنار کوچه نهاده و آهنگ حرکت کرده است . حضرت فرمود: چرا آن را نمی بندی ؟ گفت: به خدا توکل کردم . حضرت فرمود: « اعقل راحلتک و توکل; اسب خود را ببند و به خدا توکل کن » . (۱)

متوکل موظف است ، در کنار پناهگاه امن و نقطه اتکای مطمئن خود ، به تلاش نیز دست یازد; اما انسان بدون توکل فقط به خود بسنده می کند و اتکایی ندارد . اگر ابری بالا ـ می آید و باران می بارد ، موحد این ها را مجریان اراده الاهی و تحت سیطره او می داند; ولی کافر آن ها را مستقل در تاثیر می پندارد .

بنابراین ، راه کسب توکل بالا بردن میزان معرفت به خداوند و نقش او در هستی است . کسی که خداوند را با اوصاف کمالی اش شناخت و او را قدرتمندی با اراده در صحنه هستی دید ، دیگر حوادث جهان را تنها در قالب اسباب و علل عادی

و مادی تفسیر نخواهد کرد; مشیت نافذ او را در همه جا می بیند و حوادث و امور را با در نظر گرفتن این واقعیت بزرگ توضیح می دهد .

نظر علامه طباطبائی

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: « حقیقت مطلب این است که نفوذ اراده و رسیدن به مقصود در عالم ماده نیازمند به یک سلسله اسباب و عوامل طبیعی و یک سلسله عوامل روحی و نفسانی است . هنگامی که انسان وارد میدان عمل می شود و کلیه عوامل طبیعی مورد نیاز را آماده می کند ، تنها چیزی که میان او و هدفش فاصله می اندازد همانا تعدادی از عوامل روحی (از قبیل سستی اراده و تصمیم ، ترس ، شتابزدگی ، کم تجربگی و بدگمانی نسبت به تاثیر علل و اسباب) است » . در چنین وضعی اگر انسان به خداوند سبحان توکل داشته باشد ، اراده اش قوی و عزمش راسخ می گردد و مزاحمات روحی در برابر آن خنثا خواهد شد; زیرا انسان در مقام توکل با مسبب الاسباب پیوند می خورد - با چنین پیوندی دیگر جایی برای نگرانی و تشویش خاطر باقی نمی ماند - و با قاطعیت با موانع دست و پنجه نرم می کند تا به مقصود برسد .

خداوند متعال شخص متوکل را با امدادهای غیبی که از حیطه اسباب طبیعی و علل مادی فراتر است ، یاری می دهد . امیرمؤمنان (ع) می فرماید: « من توکل علی الله ذلت له الصعاب و تسهلت علیه الاسباب و تبوء الخفض و الکرامه; هر کس به خدا توکل کند ، سختی ها برای او نرم

و آسان و اسباب و وسیله ها برایش فراهم شود و در راحت و وسعت و کرامت جای گیرد . » (۲)

ازاین رو ، اگر وسائل و اسباب مادی فراهم شد و در عوامل ماورای مادی بر خداوند توکل گردید ، دستیابی به مقصود حتمی خواهد بود: « من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره; هر کس بر خداوند توکل کند خداوند برای او کافی است که امورش را کفایت و تدبیر کند و خداوند امورش را به ثمر می رساند » (۳) .

وقتی توکل با صداقت و نیت خالص تحقق یابد ، دسترسی به مقصود حتمی خواهد بود . خودکشی و از بین بردن خود به سبب ناتوانی در فائق آمدن بر مشکلات مادی و روحی موجب عذاب اخروی است . هیچ کس حق ندارد خود را به دست خود به لاکت بکشاند . حیات ودیعه و امانت الاهی است . انگیزه حیات آدمی رسیدن به کمال سعادت و فلاح و رستگاری است . هر کس در مسیر حیات خود باید موانع و مشکلات را کنار زند و به لذت دائمی و خوشبختی برسد . اگر این مسیر را طی کرد ، به سعادت می رسد . اگر در مسیر سعادت قدم برنداشت و از یاد خدا غافل شد ، حیات او نیز با سختی در می آمیزد . چاره چنین انسانی - همان طور که در ابتدای سخن اشاره شد - استفاده از دو عامل آگاهی و بینش و قدرت اختیار و تصمیم است . چنین انسانی که شدیدا دچار مصائب و سختی ها است

، باید معرفت و بینش پیدا کند . بعد تصمیم بگیرد و با اراده راسخ برای رسیدن به مقصود گام بردارد و در هر مرحله پیوسته بر خدا توکل کند تا مشمول توجهات حضرت حق گردد; رهاورد خودکشی عذاب اخروی است نه رهایی از مشکلات . ان شاءالله خداوند همه ما را از متوکلان و متوسلان واقعی قرار دهد .

برای آگاهی بیش تر به کتاب های زیر مراجعه شود:

الف) نقطه های آغاز در اخلاق عملی ، آیت الله مهدوی کنی ، ص ۵۱۲ و ۵۳۳ .

ب) معراج السعاده ، احمد نراقی ، ص ۷۸۴ - ۷۸۹ .

پی نوشت

۱ . وسائل الشیعه ، ج ۱۷ ، ص ۳۴ .

۲ . شرح غرر ، ج ۵ ، ص ۴۲۵ .

۳ . طلاق (۶۵) : ۲ .

تاملی دوباره درباره اخلاق و دین (۱)

منبع مقاله

فصلنامه نقد و نظر ، شماره ۱۳ ، باروخ ا.برودی (۲) / ترجمه حسن میانداری؛

تاملی دوباره درباره اخلاق و دین

کسان بسیاری هستند که معتقدند اخلاق ، به نحوی از انحا ، نیازمند پشتیبانی دین است. یکی از مدلولهای بسیار این ادعای مبهم و چندپهلو (۳) عبارت است از این که: حقایق اخلاقی خاصی هستند که تنها به دلیل حقیقت [داشتن] حقایق دینی خاصی ، حقیقت دارند. بویژه این که حقیقت داشتن ادعاهای خاصی راجع به درستی (یا نادرستی) فعل خاصی ، وابسته به حقیقت داشتن ادعاهای دینی خاصی است مبنی بر این که خداوند از ما می خواهد آن فعل را انجام دهیم (یا از انجام آن سر باز زنیم) . این عقیده ، در اصل ، برخی پاره های اخلاق را بر اراده خدا مبتنی می سازد.

فیلسوفان ، عموما با چنین ادعاهایی موافق نبوده اند. و استدلالی هست (که نیای آن ، استدلالی است در اوثیفرون (۴) [دینداری]) که به قصد نشان دادن بطلان چنین ادعاهایی مطرح گشته است. سیر استدلال از این قرار است: قائلان به آن ادعا ، ترتیب امور را عکس کرده اند. درستی (یا نادرستی) فعل خاصی به خاطر این نیست که خداوند از ما می خواهد آن فعل را انجام دهیم (یا از انجام آن سر باز زنیم) ، بلکه خداوند به خاطر دلیل دیگری که دلیل واقعی درستی (یا نادرستی) آن فعل برای ماست ، از ما می خواهد که آن فعل را انجام دهیم (یا از انجام آن سر باز

زنیم) . زیرا اگر قضـیه چنان بود که قائلان به ادعای مذکور تصویر می کنند ، حقایق اخلاقی مبتنی بر خواستهای دلبخواهانه (۵) خداوند در مورد آنچه ما باید انجام دهیم (یا از انجام دادنش سر باز زنیم) ، بودند و این اشکال دارد.

مـایلم دوبـاره این مسـاله را بکـاوم و نشان دهم که قضـیه بسـیار پیچیـده تر از آن است که فیلسوفان ، معمولا پنداشـته انـد. می خـواهم نشـان دهـم کـه: (الـف) اسـتدلال کلی ای کـه در اوثیفرون ارائـه شــده ، آنقـدرها هـم کـه معمولاـ فکر می شـود ، متقاعدکننـده نیست; و (ب) وقـتی آن ادعـای دینی بر مسائـل خـاص اخلاـقی اعمـال می شود. اسـتدلال اوثیفرون حتی کمتر متقاعدکننده می گردد. زیرا ادعاهای مربوط به اراده خداوند می تواند با ادعاهای دیگر کلامی تکمیل گردد. ۱

با اجازه

اجازه دهید که با ملاحظه دقیق تر استدلال آغاز کنیم. استدلال مذکور را چنین تقریر می کنیم:

(۱) اجـازه دهیـد فرض کنیم که فعـل الف تنهـا به این دلیـل درست (یا نادرست) است که خداونـد از ما می خواهـد آن را انجام دهیم (یا از انجام آن سر باز زنیم) .

(۲) این خواست خداوند که الف را انجام دهیم (یا از انجام آن سـرباز زنیم) باید دلیلی داشـته باشد; دلیلی که متضـمن این خواست خداوند که الف را انجام دهیم (یا از انجام آن سرباز زنیم) نیست.

(۳) بنابراین ، آن دلیل باید دلیل درستی (یا نادرستی) الف باشد.

۴)

) بنابراین تناقضی داریم: (۱) کاذب است ، و یا هیچ فعلی نیست که به خاطر خواستن خداوند که انجامش دهیم (یا از انجامش سرباز زنیم) درست (یا نادرست) باشد ، یا اگر چنین فعلی وجود داشته باشد ، تنها دلیل درستی (یا نادرستی) آن ، خواستن خداوند نیست.

برای دفاع از (۲) چه می توان گفت ؟ به نظر می رسد که اندیشه اساسی موجود در پس آن ، این است که: اگر خداوند از ما خواسته که الف را انجام دهیم (یا از انجام آن سرباز زنیم) ، اما هیچ دلیلی برای آن خواسته نداشته که مستقل از فعل خواستنش باشد ، آنگاه فعل خواستن او فعلی دلبخواهانه خواهد بود ، و این مستلزم نقصی در اوست. لکن خداوند موجود کاملی است; بنابراین باید برای خواستنش از ما که الف را انجام دهیم (یا از انجام آن سرباز زنیم) دلیلی داشته باشد ، البته دلیلی مستقل از خواستنش. حال ، کاملا آشکار نیست که این دلیل معتبر باشد; زیرا معلوم نیست که انجام فعل دلبخواهانه (حتی فعل خواستن دلبخواهانه) مستلزم نقصی در فاعل باشد. (۶) اما فعلا از این مساله می گذریم و به گام اساسی (۳) می پردازیم.

واضح است که گام (۳) باید مبتنی بر اصلی شبیه به این باشد (۷) :

(تعدی) اگر پ به دلیل ك و ك به دلیل ر ، آنگاه پ به دلیل ر.

دو نکته را درباره این اصل

باید متذکر شویم. اول این که ، اگر بخواهیم از آن اصل در زمینه بحث خویش استفاده کنیم ، باید شامل سلسله موارد مختلفی گردد که می گوییم « به دلیـل » . آخر ، تفاوتهـای معتنـابهی میان مواردی وجود دارد که ادعایی می کنیم به این شـکل « الف درست (یـا نـادرست) است ، به دلیـل این که خداونـد از مـا می خواهـد الف را انجام دهیم (یا از انجام آن سـرباز زنیم) » و مواردی که ادعایی می کنیم به این شـکل که « خداوند از ما می خواهد الف را انجام دهیم (از انجام آن سرباز زنیم) به دلیل ر » . زیرا تنها در نوع دوم است که « به دلیل » ، دلیلی برای خواستن است. نکته دوم این است که این اصل مشکلات جدی ای دارد. ممکن است زید به دلیل خواست همسـرش به خانه برود ، و ممکن است همسرش به این دلیل که می خواسته با او بیرون برود ، از او خواسـته تا به خانه برود ، در عین حال کاملا ممکن است که او به این دلیل خانه نرود که همسرش می خواهد با او بیرون رود. بنابراین اصل مـذکور نیاز به تعدیل دارد ، و معلوم نیست که بشود اصل را به گونه ای تعدیل کرد که اسـتنتاج از (۱) و (۲) به (۳) حفظ شود.

فرض دیگر

با وجود این ، اجازه دهید فرض کنیم که بشود این کار را کرد. استدلال ما مواجه با این اشکال هم هست: خواست خداوند از

ما که الف را انجام دهیم (از انجام الف سرباز زنیم) تنها دلیل درستی (نادرستی) آن فعل نیست; پاره دیگر دلیل ، این است که او خالق ماست و ما موظفیم که از او اطاعت کنیم. و وقتی کل این دلیل را در نظر می گیریم ، آن استدلال فرو می پاشد. پس از این همه ، استدلال اوثیفرون چنین سیری خواهد داشت

(+۱) اجازه دهید فرض کنیم که فعل الف تنها به این دلیل درست (یا نادرست) است که خداوند از ما می خواهد آن را انجام دهیم (از انجام آن سرباز زنیم) و او خالق ماست و ما موظفیم که از او اطاعت کنیم.

(+۲) این خواست خداوند که الف را انجام دهیم (از انجام الف سرباز زنیم) باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن خواست خداوند که الف را انجام دهیم (از انجام الف سرباز زنیم) نیست.

(+۳) بنابراین ، آن دلیل باید دلیل درستی (نادرستی) الف باشد.

(+۴) بنابراین تناقضی داریم: (+۱) کاذب است ، و یا هیچ فعلی نیست که به دلیل خواستن خداوند (که خالق ماست و ما موظفیم از او اطاعت کنیم) که انجامش دهیم (از انجامش سرباز زنیم) درست (نادرست) باشد ، یا اگر چنین فعلی وجود داشته باشد ، تنها دلیل درستی (نادرستی) آن ، خواستن خداوند نیست.

و حتی اگر فرض کنیم که اصل (تعدی) درست باشد ، (+۳)

از (۱+) و (۲+) به دست نمی آید.

روشن است که طرفداران استدلال اوثیفرون باید در مقابل این حرکت بایستند. چگونه می توانند چنین کنند; سر راست ترین حرکت آنها این است که منکر دخل اخلاقی این واقعیت گردند که خداوند خالق ماست ، و مدعی گردند که حتی اگر او خالق ما هم باشد ، هیچ وظیفه ای نداریم که از خواسته هایش اطاعت کنیم و بنابراین ، دلیلی که در (۱+) آمده ، نمی تواند دلیل درستی (یا نادرستی) الف باشد.

آیا این حرکت پذیرفتنی است; لحظه ای راجع به وظیفه ویژه اطاعت از خواسته های والدینمان تامل کنید. (۸) چرا ما این وظیفه را داریم ؟ آیا به این دلیل نیست که آنها ما را خلق کرده اند ؟ و چون چنین است ، به نظر می رسد که دست کم در برخی موارد موظفیم تابع خواسته های ایشان باشیم. بنابراین ، خالق ما بودن می تواند پاره ای از دلیل برای انجام (سرباز زدن از انجام) الف باشد; اگر پاره دیگر دلیل این باشد که الف خواسته خالق ماست. و اگر قضیه در مورد والدینمان از این قرار است ، چرا در مورد خداوند نباشد ؟ حالا چگونه مدافعان استدلال اوثیفرون می توانند بگویند که این واقعیت که خداوند خالق ماست ، به علاوه واقعیات دیگری در مورد خواسته های او ، نمی تواند دلیلی برای انجام (سرباز زدن از انجام) فعل الف باشد ؟

حامیان استدلال اوثیفرون در برابر این دفاع از (۱+) به

چند طریق ، با مقبولیتهای مختلف ، می توانند اشکال وارد کنند. ایشان ممکن است بگویند: (الف) ما هیچ وظیفه ویژه ای نسبت به والدینمان نداریم; (ب) انجام دادن (انجام ندادن) آنچه والدین ما از ما انجام دادن (انجام ندادن) آن را می خواهند بخشی از وظایف خاصی که ما نسبت به آنان داریم نیست. (ج) وظایف ویژه ما نسبت به والدینمان به خاطر کاری غیر از صرف خلق ما می باشد ، که آنان انجام می دهند و خداوند انجام نمی دهد; بنابراین وظایف ویژه ما نسبت به والدینمان هیچ ربطی به صدق (+۱) ندارد. (۹)

اما حامیان استدلال اوثیفرون حرکت دیگری می توانند انجام دهند. به جای آن که به (+۱) اشکال وارد کنند ، می توانند استدلال بدیل آتی را بر ضد آن بیاورند که این حسن اضافی را دارد که به اصل (تعدی) متکی نیست:

(+۱) اجازه دهید فرض کنیم که فعل الف تنها به این دلیل درست (نادرست) است که خداوند از ما می خواهد آن را انجام دهیم (از انجام آن سر باز زنیم) و او خالق ماست و ما موظفیم از او اطاعت کنیم.

(+۲) این خواست خداوند که الف را انجام دهیم (از انجام آن سرباز زنیم) باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن خواست خداوند که الف را انجام دهیم (از انجام آن سرباز زنیم) نمی باشد ، و به خودی خود دلیل درستی (نادرستی

) الف است.

(۴+) بنابراین تناقضی داریم: (۱+) کاذب است ، و یا هیچ فعلی نیست که به خاطر خواستن خداوند (که خالق ماست و ما موظفیم از او اطاعت کنیم) که انجامش دهیم (از انجامش سرباز زنیم) درست (نادرست) باشد ، یا اگر چنین فعلی وجود داشته باشد تنها دلیل درستی (نادرستی) آن ، خواستن خداوند نیست.

البته اشکال این حرکت آن است که متکی به فرض بسیار قوی (۲+) می باشد ، و حتی اگر برای اجتناب از مساله فعل خواستن (۱۰) دلبخواهی ، حاضر شویم که (۲+) را بپذیریم ، به نظر می رسد که دلیلی برای پذیرفتن این قوی تر (۲+) با فرض اضافی اش راجع به انواع دلایلی که خداوند برای فعل خواستنش دارد ، نداریم.

بنابراین به طور خلاصه ، آن استدلال سنتی که درستی یا نادرستی افعال نمی تواند بر خواسته خداوند مبتنی باشد ، بر مقدمات مشکوکی استوار است ، و وقتی این اندیشه را به آن می افزاییم که ما به دلیل این که خداوند خالق ماست ، وظیفه داریم از خواسته هایش تبعیت کنیم ، وضع بدتر می شود. اما قضیه به همین جا ختم نمی گردد; زیرا دلایلی وجود دارد که برخی حقایق اخلاقی خاص از طریق ویژه ای مبتنی بر این اندیشه هستند که خداوند خالق ماست. بنابراین به ملاحظه این موارد خاص می پردازیم. ۲

اجازه دهید که با ملاحظه مسائلی حول حقوق مالکیت ، آغاز کنیم در مالکیت یک شخص سبت

به یک مال ، در حق داشتن یک شخص نسبت به یک مال چه چیزی نهفته است ؟ به نظر می رسد که تا حدی چنین است که هر چند فرد نمی تواند از آن برای تعدی به حقوق دیگران استفاده کند ، می تواند اگر بخواهد از آن چنان استفاده کند که منفعت ببرد ، اگرچه دیگران متضرر شوند. تردیدی نیست که این تفکیک واضح نیست; زیرا مواردی وجود دارد که به دشواری می توان حکم کرد که آیا کسی حقوقش پایمال شده یا فقط متضرر گشته است. (۱۱) اما برای مقصود ما تفکیک مذکور به قدر کافی واضح است.

چگونه کسی مالک چیزی می شود ؟ یک تصویر که به نظر آدمی جذاب می نماید چنین است: اگر شی ء فیزیکی ای باشد که متعلق به کسی نباشد ، و اگر کسی برسد و کاری با آن انجام دهد (کار خویش را با آن بیامیزد) ، آنگاه شی ء مذکور به او تعلق می یابد. (۱۲) او پس از این می تواند مایملک خویش را به نحوی از انحا به دیگری منتقل کند ، که پس از این انتقال ، حقوق مالکیت آن را می یابد. در حقیقت امروزه انتقال ، شایع ترین راه کسب مالکیت است. اما در این تصویر ، تمام حقوق مالکیت ، نهایتا مبتنی ست بر این افعال ابتدایی کسب ، از طریق درآمیختن کار خود با اشیاء بی صاحب. البته این تصویر با چند اشکال مشهور مواجه است. (۱۳) نخست آن که ، فرد چه حقی دارد تا شی ء بی

صاحب را برای خود بردارد (۱۴) و بدین ترتیب همه ما را از حق استفاده از آن محروم سازد ؟ و دوم آن که ، آیا فعل آمیختن کار خود با آن شی ء ، به او حقوق مالکیت [کل] شی ء اول و بی صاحب را می دهد یا صرفا حقوق فرآورده های تعامل او با آن شی ء را (اگر فرآورده ای باشد) ؟ اما فعلا این سؤالات را وا می نهیم و فرض می کنیم که چیزی شبیه به این برداشت درست است؛ زیرا سؤالی که می خواهیم به آن بپردازیم این است که آیا در پرتو هیچ حقیقت کلامی ای ، باید در آن تغییری دهیم یا خیر.

و پیش فرض آشکار این تصویر آن است که اگر چیزی که مملوك انسانها واقع شود وجود داشته باشد ، آنگاه دست کم در یك زمان از تاریخ بشریت ، چیز بی صاحبی بوده است که کسی با آمیختن کارش با آن ، می توانسته آن را مال خود کند. اما فرض کنید که هستی را خدای شخصی آفریده است. آنگاه بخوبی می شود استدلال کرد که تمام هستی از آن اوست و هیچ گاه چیزی بی صاحب نبوده و نیست. حال باز فرض کنید که این خالق ، به انسانها اجازه دهد که برای مقاصد خویش از آنچه کار خویش را با آن بیامیزند ، بهره برند؛ اما با این محدودیت که نبایداین بهره برداری باعث ضرر زیاد برای دیگران شود (هرچند که حقوق این افراد پایمال نگردد) . به تعبیر دیگر ، فرض کنید که

این خـالق اجـازه می دهـد که مردم از مایملکش اسـتفاده کننـد ، تنها اگر به بعضـی از خواسـته های او گردن نهنـد. آنگاه آیا انسانها موظف نیسـتند که چنین کنند ، یا دست کم موظف نیسـتند یا آن مال را باز گردانند یا چنین کنند ؟ (۱۵) پس به طور خلاصه ، اگر خداوند ، خالق ، واقعا از ما بخواهد که از اشیاء این عالم به شیوه های خاصی استفاده نکنیم ، بر حقوق مالکیت ، محدودیتهایی اخلاقی را ایجاب می کند که در غیر آن صورت وجود نمی داشتند.

حال که به اینجا رسـیدیم اجازه دهید اندیشه استخلاف (۱۶) در مـالکیت را مطرح سازیم. می گوییم فردی بر چیزی مالکیت اسـتخلافی دارد ، فقـط اگر مالـک پیشـین ، آن را بـه این فرد داده ، بـا محـدودیتهایی در مـورد نحـوه اسـتفاده از آن ، و/ یـا با الزامـاتی در مورد نحوه به کـاربردن آن. حـال ، آنچه برایش دلیـل می آوردم ، این انـدیشه است که اگر برخی عقایـد کلامی درست باشـند (ماننـد این که خداونـد هستی را خلق کرده ، امـا به انسـان اجـازه داده تـا آنچه را در آن است ، به شـرطرعایت محدودیتها و الزاماتی که او می نهد مال خود کند.) ، آنگاه انسانها نسـبت به آنچه دارند حقوق استخلاف خواهند داشت ، نه حقوق مالکیت. و اگر چنین باشد ، آنگاه حقایق اخلاقی ای وجود خواهند داشت (درباره محدودیتها و الزاماتی که دارندگان باید از آنها پیروی کنند) (۱۷) که اگر این عقاید کلامی درست نبودند ، وجود

نمی داشتند. بنابراین ، در اینجا مجموعه ای از ادعاهای اخلاقی داریم که صدق و کذبشان منوط به صدق و کذب برخی ادعاهای کلامی است.

سؤال

اشاره

سؤالی که اکنون باید به آن بپردازیم این است که آیا می توان از استدلال اوثیفرون ، حتی اگر در کل معتبر باشد ، علیه ادعایی که مشغول بررسی اش هستیم ، استفاده کرد. در این زمینه ، آن استدلال چگونه خواهد بود ؟ بنابر قاعده ، سیر استدلال چنین خواهد بود:

("۱) اجازه دهید فرض کنیم که حقوق مالکیت محدودیتهایی دارد ، و این محدودیتها تنها به دلیل اعمالشان از جانب خداوند (که به ما مالکیت استخلافی زمین را داده) وجود دارند.

("۲) محدودیتهایی که خداوند اعمال کرده ، باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن این خواست خداوند که تابع آن محدودیتها باشیم ، نیست.

("۳) بنابراین آن دلیل باید دلیل تبعیت ما از آن محدودیتها نیز باشد.

("۴) بنابراین تناقضی داریم: ("۱) کاذب است ، و یا هیچ محدودیتی وجود ندارد ، یا دلیل دیگری برای وجود داشتنشان هست.

چنانکه در بخش پیش دیدیم (وقتی که (۱') تا (۴') را بررسی می کردیم) حتی اگر ("۲) و اصل (تعدی) را بپذیریم ، ("۳) از ("۱) و ("۲) به دست نمی آید. حال ، حتی اگر آنچه را که در بخش پیشین از پذیرفتنش اکراه داشتیم (یعنی این که (۱') اشکال دارد; زیرا صرف این واقعیت

که کسی ما را خلق کرده ، هیچ دلیل اخلاقی ای برای ما جهت پیروی از خواسته هایش نیست.) بپذیریم ، هنوز هیچ دلیلی نخواهیم داشت که به طور مستقل به ("۱) اشکال کنیم. زیرااگر داراییهایمان به مالکیت استخلافی باشد ، آنگاه به یقین موظفیم که از خواسته های کسی که به ما استخلاف داده ، پیروی کنیم; و اگر واقعا خداوند عالم را خلق کرده باشد ، آنگاه به یقین چنین به نظر می رسد که مالکیت داراییهایمان استخلافی است که در نهایت خداوند به ما داده است.

این نکته را بدین ترتیب هم می توان بیان کرد: حتی اگر صدق اصل (تعدی) را بپذیریم ، نه ('۳) و نه ("۳) از مقدمات پیشین در استدلالهای مربوطشان ، به دست نمی آیند. زیرا ادله ای که برای این ادعاهای اخلاقی ارائه می شود ، متضمن حقایق کلامی دیگری ، علاوه بر خواسته خداوند برخی امور راست. حال ، مدافعان استدلال اوثیفرون ، ممکن است بکوشند که با دلایل مستقلی به ("۱) حمله کنند ، اما در تصور این که دلایلشان چه خواهد بود ، دشوار است. بنابراین چنان می نماید که برخی حقایق کلامی چون به وجود و گستره حقوق مالکیت مربوطند ، با برخی حقایق اخلاقی مرتبطند.

به طور قطع ، مدافعان استدلال اوثیفرون ، مذبوحانه استدلال زیر را تکرار خواهند کرد:

("۱) اجازه دهید فرض کنیم که حقوق مالکیت محدودیتهایی دارد ، و این محدودیتها تنها به دلیل اعمالشان از جانب خداوند (که به ما مالکیت استخلافی زمین

را داد.) وجود دارند.

("۲) محدودیتهایی که خداوند اعمال کرده ، باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن این خواست خداوند که تابع آن محدودیتها باشیم ، نیست ، و به خودی خود دلیل بر این است که ما چرا ما باید تابع این محدودیتها باشیم.

("۴) بنابراین تناقضی داریم: ("۱) کاذب است ، و یا چنین محدودیتهایی وجود ندارد ، یا دلیل دیگری برای وجود داشتنشان هست.

اما گام ("۲) ، شبیه گام (۲') در بخش پیشین ، توصیه کردنی نیست. حتی اگر خدای کاملی [باشد] ، برای این که از ما بخواهد افعال خاصی را پیشه کنیم و ، به طریق اولی ، برای اعمال برخی محدودیتها بر افعالمان ، باید دلایلی داشته باشد. معلوم نیست که چرا این دلایل باید شرط بسیار قوی موجود در انتهای (×"۲) را واجد باشند. ۳

در بخش پیشین ، لوازم این اندیشه کلامی را که خداوند خالق ، صاحب گیتی است ، برای مساله حقوق مالکیت ، بررسی کردیم. کسانی فکر کرده اند که این اندیشه ، لوازمی برای مساله اخلاقی جواز خودکشی هم دارد. (۱۸) ما در این بخش این احتمال را می کاویم.

استدلال لیبرالی برای جواز خودکشی ، خیلی پیش از اینها در فایدون [جاودانی روح] به صراحت آمده است:

... گاهی برای کسانی مرگ بهتر از حیات است. و احیانا به نظر شما عجیب می آید که کسانی که مرگ برایشان مزیتی به حساب می آید ، حق نداشته باشند به خودشان سود برسانند ، بلکه

می بایست صبر کنند تا کس دیگری این خدمت را در حق آنها روا دارد. ، (۶۲ ۱۹) (A)

البته این اشکال که شاید آن فرد وظایف به غایت مهمی بر عهده داشته باشد ، که اگر خودکشی کند ، نمی تواند آنها را برآورد ، و به همین دلیل است کهخودکشی برای او نادرست است ، فایده ای ندارد. زیرا براحتی می توانیم بحث را منحصر به مواردی کنیم که فرد چنین وظایفی ندارد یا به مواردی که می تواند ترتیبی دهد تا وارثانش آن وظایف را برآورند. و علاوه بر این ، چنین استدلالی در واقع تنها نشان می دهد که فرد نباید در انجام وظایفش مسامحه کند ، و[لی] نشان نمی دهد که خصوص خودکشی چه اشکالی دارد.

خود افلاطون این استدلال برای خودکشی را نمی پذیرد (گرچه او فکر می کند فرد می تواند به محکومیت به مرگ تن در دهد) و براساس این که ما مملوک خدایان هستیم ، با خودکشی مخالفت می ورزد. استدلال او چنین است:

اگر یکی از بندگان شما بدون اشاره شما که می خواهید بمیرد ، خودش را از بین ببرد ، آیا شما عصبانی نخواهید شد و اگر وسیله اش را داشته باشید ، تنبیه اش نخواهید کرد... بنابراین اگر شما این گونه به آن بنگرید ، فکر می کنم نامعقول نباشد که بگوییم ما نباید به زندگی خویش پایان دهیم ، تا زمانی که خداوند الزاممان کند; شبیه آنچه اکنون با آن مواجهیم. ، (C ۶۲ ۲۰) ( )

[اگر] از غرابت این اندیشه که

فرد باید ، اگر بتواند ، آنهایی را که در از بین بردن خویش موفق گشته اند ، تنبیه کند (به تفکیک از این اندیشه معقول تر که فرد باید آنهایی ا که صرفا کوششی در این جهت کرده اند ، تنبیه کند) بگذریم ، اندیشه ای که افلاطون ابراز می دارد این است که حقوق مالکیت خدایان شامل ماهم می شود; و این که بنابراین ما هیچ حقی نداریم که بدون اجازه ایشان خود را از بین ببریم. (۲۱)

مواردی وجود دارد که بسیاری از متدینان می خواهند خودکشی را مجاز بدانند. یکی از این موارد (۲۲) ، حالتی است که فرد برای پرهیز از انجام اجباری فعل بسیار بدی ، خودکشی می کند. مثلا ، در سنتهای دینی بسیار زیادی ، خودکشی را برای پرهیز از ارتداد در اثر شکنجه ، حتی کاری تحسین برانگیز می شمارند. مورد دیگر ، خودکشی برای پرهیز از فاش کردن اسراری ، تحت شکنجه ، است که باعث کشته شدن بی گناهان بسیاری می شود. آیا این استثناها را می توان با استدلال علیه خودکشی ، آشتی داد ؟ به نظرم می رسد که بله ، می توان. آخر ایراد اصلی به از بین بردن خودمان این بود که ما حق نداریم این کار را بدون اجازه صاحب خویش ، خداوند ، انجام دهیم و متدینان بخوبی می توانند این ادعا را بیفزایند که خداوند پیشتر (شاید از طریق وحی) اجازه این موارد را داده است.

آشکار است که از استدلال اوثیفرون نمی توان علیه این ادعا ، که

در حال بررسی اش هستیم ، استفاده کرد. آخر ، مقدمه اساس نخست (۲۳) ، این ادعا خواهد بود که:

('''۱) اجازه دهید فرض کنیم که ما نمی توانیم جان خویش را بگیریم ، تنها به این دلیل که ما مملوک خداوند هستیم ، که ما را خلق کرده است ، و از ما نمی خواهد که این دارایی اش را از بین ببریم.

آنگاه حتی اگر بیفزاییم:

('''۲) نخواستن خداوند از ما که چنان کنیم ، باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن این خواسته اش نیست; نخواهیم توانست که حتی با فرض اصل (تعدی) به این نتیجه اساسی برسیم که:

('''۳) بنابراین آن دلیل باید دلیل این هم باشد که چرا ما نباید جان خویش را بگیریم.

تردیدی نیست که می شود استفاده از مقدمه

(×'''۲) نخواستن خداوند از ما که چنان کنیم ، باید دلیلی داشته باشد; دلیلی که متضمن این خواسته او نیست. و به خودی خود دلیل این است که چرا ما نباید جان خویش را بگیریم.

را به جای ('''۲) در نظر بگیریم ، ولی این هم مقبول تر از (×'۲) و (×''۲) نیست. همچنین نمی توانیم به سادگی به ('''۱) اشکال کنیم ، آنچنان که به ('۱) کردیم. حتی اگر ما وظیفه نداشته باشیم که به خواسته های کسی که ما را خلق کرده ، فقط به دلیل خلق کردنمان ، گوش کنیم ، وظیفه داریم که دارایی دیگری را از بین نبریم; و اگر خداوند

ما را خلق کرده باشد ، آنگاه شاید ما دارایی خداوند باشیم.

حال که به اینجا رسیدیم ، می توانیم ملاحظه کنیم که مساله بیش از صرف منع خودکشی است. زیرا اگر ما دارایی خداوند هستیم ، آنگاه شاید وظیفه داشته باشیم که هرچه را که او می گوید انجام دهیم ، و آنگاه شاید بتوانیم به ادعاهای کلی خویش در ابتدا راجع به اخلاق باز گردیم و این ادعای احتمالی را در نظر بگیریم که:

(۱') افعال برای ما درست (نادرست) هستند تنها در حالتی که و تنها به دلیل این که خداوند ، که ما را خلق کرده و صاحب ماست و بنابراین وظیفه داریم از او پیروی کنیم ، از ما می خواهد که آنها را انجام دهیم (از انجام آنها سر با ز زنیم) . بنابراین ادعاهای کلانی به این نکته وابسته اند.

به رغم تمام آنچه ملاحظه کرده ایم ، معلوم نیست که این استدلال علیه خودکشی (و به طریق اولی ، علیه ادعای کلی تری که هم الآن مطرح ساختیم) کارگر باشد. در مورد حقوق مالکیت ، اندیشه اساسی این بود که خداوند ، که عالم را خلق کرده ، صاحب همه چیز است ، و این ادعا به نظر واجد تناقضی نبود. اما در اینجا ، در (۱''') ، اندیشه اساسی این است که خداوند ، به دلیل خلق ما ، صاحب ماست. و شاید کسی مستقیما به (۱''') اشکال کند که واجد تناقض است. آخر ، آیا معقول است که موجودی عادل مطلق باشد و

صاحب یا مالك انسانی باشد ؟ آیا این کار ناعادلانه نیست; کاری که نمی توان به نحو معقولی به عادل مطلق نسبت داد ؟

ارزیابی این اشکال مشکل است. تردیدی نیست که اشکال به برده داری دقیقا این است که ما فکر می کنیم عادلانه نیست که انسانی صاحب انسان دیگر باشد; انسان دیگری را دارایی خود بشمارد. اما آیا برای خدا هم ناعادلانه است ، او که بی نهایت فوق ما و خالق ماست ، که صاحب انسانها باشد ؟ این سؤال را می توان چنین هم مطرح کرد: آیا برده داری به این دلیل ناعادلانه است که درست نیست انسانی صاحب انسان دیگری باشد (که در این حال ، هر دو استدلال ، هم علیه خودکشی و هم علیه ادعای کلی ، با فرض این که ما مملوك خداوند هستیم ، پا برجا باقی می مانند) ; یا به این دلیل که درست نیست انسانی مملوك باشد ، دارایی باشد (که در این حال ، هر دو استدلال به دلیل ناسازگاری درونی فرو خواهند ریخت) ؟ متدینان در خیلی مواقع ، شق نخست را انتخاب کرده اند; (۲۴) و چون یافتن دلیلی برای ابطال عقاید متدینان مشکل به نظر می رسد ، نتیجه ای که احتمالا باید بگیریم این است که ادعاهای کلامی برای صدق یا کذب ادعاهای اخلاقی راجع به خودکشی ، و شاید برای مسائل بسیار زیاد دیگری ، مدخلیت دارند. ۴

یک موضوع

هنوز یک موضوع باقی مانده که درباره آن غالبا ادعا می شود عقاید کلامی راجع به خواسته خدایی که عالم را خلق

کرده ، بر صدق عقاید اخلاقی راجع به آن موضوع ، تاثیر دارد. این مساله اخلاقی ای است که گیاه خواران مطرح می سازند. دست کم برخی از گیاه خواران چنین استدلال می کنند: فرض معمول ما [انسانها] این است که ، مگر در برخی مواد بسیار خاص ، گرفتن جان انسان بی گناهی نادرست است. اما معمولاـ ایرادی نمی بینیم که جان اعضای بسیاری از انواع دیگر [حیوانات] را بگیریم تا از بدنهایشان خوراك ، لباس و... تهیه کنیم. اجازه دهید که این آراء اخلاقی معمول را مشهود مرسوم بخوانیم. حال ، گیاه خوار استدلال می کند که دفاع از این شهود مرسوم مشکل است. انسانها چه ویژگیهایی دارند که اعضای دیگر انواع ندارند ، و این ویژگیها چگونه اند که این تفکیک اخلاقی قاطع را که در شهود مرسوم وجود دارد ، موجه می سازند ؟

من فکر می کنم که کسی منکر این نباشد که تدرجی از کمال در انواع مختلف وجود دارد ، و بیشتر افراد قبول خواهند کرد که این امر به تدرج حقوق می انجامد. در عین این که کسی ایراد نمی گیرد که پشه ای به خاطر آزار اندکی کشته شود ، بسیاری به کشتن سگ به همین دلیل ، ایراد خواهند گرفت. گیاه خوار می گوید نکته جالب این است که وقتی به انسانها می رسیم ، مشهود مرسوم ، حقوق بسیاری (از جمله حق قوی حیات) را به آنها می دهد ، هرچند هیچ تفاوت زیست شناختی به قدر کافی قاطعی میان این انواع نیست که باعث این تفاوت اخلاقی قاطع گردد. گیاه خوار

نتیجه می گیرد که بنابراین ما باید شهود مرسوم را رد کنیم و بسیاری از این حقوق (بویژه حق حیات) را به اعضای بسیاری از انواع حیوانات دهیم.

استدلال گیاه خواران از این واقعیت کسب نیرو می کند که شهود مرسوم راجع به انواع است. آخر ، در خود نوع انسان موارد به غایت گوناگونی وجود دارد (نوزادان ، افراد بسیار عقب مانده ، افرادی که مرگشان نزدیک است) که بسیاری از خصوصیات ظریف تر انسانی را ندارند ، اما در شهود مرسوم ، برای آنان حقوق بسیار بیشتری از آنچه معمولا به حیوانات داده می شود ، در نظر می گیرند. این معنی ، عقیده به این را که خصوصیاتی وجود دارند که (الف) همه انسانها دارند ، (ب) هیچ حیوانی ندارد ، و (ج) تمایزات اخلاقی ای را که در شهود مرسوم ترسیم می شود ، موجه می سازند ، بسیار مشکلتر می سازد. گیاه خوار نتیجه می گیرد: بنابراین ، باید شعور متعارف را رد کنیم.

این استدلال گیاه خواران پاسخی دینی دارد که چنین است: آنگاه که خداوند عالم را آفرید ، قصد کرد که انسان برای غذا ، لباس و مانند آن از برخی انواع دیگر استفاده کند. البته خداوند به انسان آزادی مطلق نداده ، تا هرچه خواست بر سر این مخلوقات بیاورد. مثلا نباید ستمکارانه با آنها برخورد کند. اما به دلیل قصد خدا ، انسان می تواند و باید از این مخلوقات برای خودش غذا ، لباس و مانند آن تهیه کند. این نظر در داستان زیر

از تلمود نهفته است: (۲۵)

گوساله ای را می بردند تا ذبح کنند ، در این هنگام او گریخت و سرش را زیر ردای خاخام مخفی ساخت و از وحشت به صدا درآمد. خاخام گفت برو که برای همین آفریده شده ای. (ب. متزیا (۲۶) ، ۸۵ a)

باز هم کاملا آشکار است که استدلال اوثیفرون علیه این ادعا که بررسی می کنیم ، کارگر نیست. استدلال چنین است:

(""۱) انسان می تواند جان حیوانات دیگر را بگیرد تا از بدنشان غذا ، لباس و... به دست آورد ، تنها به این دلیل که خداوند ، که عالم را خلق کرده و صاحب همه چیز است ، قصد کرده که او چنین کند.

و حتی اگر بپذیریم که:

(""۲) قصد او که امور چنین باشند ، دلیلی دارد; دلیلی که متضمن قصدش نیست. و نیز اصل (تعدی) را بیفزاییم ، به این نتیجه اساسی نمی رسیم که:

(""۳) این دلیل باید دلیل این هم باشد که چرا ما مجازیم جان حیوانات را برای به دست آوردن غذا ، لباس و... بگیریم.

اشکال اساسی به این ادعا ، باز می گردد به سازگاری درونی (""۱) . اجازه دهید فرض کنیم که مشکلی با ادعاهای دینی ای که در بخش پیشین ، از آنها بحث کردیم ، نداریم; اجازه دهید فرض کنیم که ایرادی در این اندیشه وجود ندارد که خداوند صاحب ماست. پس بنا بر فرض ، حتی اگر تحت تاثیر این استدلال گیاه خواران قرار گیریم ، هیچ ایرادی

در این نخواهیم دید که خداوند صاحب حیوانات نیز هست. اما با وجود این هم ممکن است به (""۱) اشکال کنیم. زیرا فرض آن در اصل این است که حقوق مالکیت خداوند تا آنجا گسترده است که اجازه می دهد جان مملوک مورد نظر توسط دیگران گرفته شود ، در واقع امور را چنان ترتیب داده تا این کار انجام شود. و آیا این با اندیشه عادل مطلق سازگار است ؟ آخر ، حتی در نظامهای برده داری روشنفکرانه ، اجازه نمی دادند تا مالك جان برده اش را بگیرد (یا بگوید دیگران بگیرند) . بنابراین ، آیا عظمت خدا واقعا بدین معناست که او حتی چنین کاری را می تواند بکند ؟

ما در اینجا با محدودیتهای این اندیشه که همه چیز ملوك خداوند است ، زیرا او خالق همه چیز است ، سر و کار داریم. وقتی که آن را در مورد اشیاء بی جان به کار می بریم ، می بینیم که می تواند لوازم مهمی برای مساله حقوق مالکیت داشته باشد. اگر به کار بردنش در مورد انسانها را بی اشکال بدانیم ، می بینیم که می تواند (دست کم) کاربردهای مهمی برای مساله جواز خودکشی داشته باشد. اگر اکنون آماده باشیم تا کاربردش را آن طرف تر ببریم ، می تواند به عنوان پاسخی برای استدلال گیاه خواران درباره حیوانات و حق حیات آنها به کار آید. ۵

به یک معنی ، این مقاله تفسیری است از این آیه مزامیر که « زمین و آنچه در آن است از آن خداوند است. » کوشیدیم

تا نشان دهیم که این اندیشه می تواند لوازم اخلاقی مهمی داشته باشد ، و بنابراین نادرست است که تصور شود هیچ ادعای اخلاقی ای نیست که صدق و کذبش وابسته به صدق و کذب ادعاهای کلامی باشد. اما صد البته این تنها عقیده کلامی ای نیست که ممکن است نتایج اخلاقی داشته باشد. در مجالهای دیگر به عقاید کلامی دیگر خواهیم پرداخت.

پی نوشت ها

۱. وظیفه خود می دانم که از دیوید روزنتال به خاطر نظرهای بینش افزای بسیارش در مورد تحریر اول این مقاله ، سپاسگزاری نمایم. (ترجمه مقاله تاملی دوباره درباره اخلاق و دین ، توسط استاد مصطفی ملکیان با متن انگلیسی مقاله ، مقابله شده است.)

۲.

۳. دیگر مدلولهای ممکن عبارتند از: (الف) ما به حقیقت حقایق اخلاقی خاصی به خاطر این پی می بریم که به حقیقت حقایق دینی خاصی پی برده ایم (شاید خداوند با وحی ، درستی فعلی را به ما شناسانده است) ; و (ب) ما به خاطر حقیقت حقایق دینی خاصی ، دلیل داریم تا آنچه را که درست است انجام دهیم (شاید اگر انجامش دهیم خداوند جزای خیرمان دهد) . ما در این مقاله به این ادعاها نمی پردازیم.

۴. ما در این مقاله به این سؤال نمی پردازیم که دقیقا استدلال مطرح شده در اوثیفرون چیست. درباره این مساله نگاه کنید به: R. Sharvy,"Euthyphro ۹d - ۱۱b", Nous ۱۹۷۲ ، که بیان من از آن استدلال ، متاثر از این مقاله است. [اوثیفرون نام یکی از رساله های افلاطون است که در دوره آثار

افلاطون ، ترجمه آقایان حسن لطفی و رضا کاویانی ، انتشارات خوارزمی ، جلد اول ، ص ۲۳۵-۲۵۹ آمده است.م.]

۵. arbitrary.

۶. این ادعایی است که مؤلفان سنت کالونی قطعا آن را انکار خواهند کرد. مثلا جاناتان ادواردز درباره رستگاری و عذاب ابدی چنین می نویسد:

درخور خداوند است که هرچه دوست دارد ، دستور دهد. به خاطر عظمت و جلالش (که او را بی نهایت فراتر از هر چیزی می سازد) ، شایسته است که فرمان براند ، و خواسته اش برای هر چیزی حتما تحقق یابد. ، [Jonathan Edwards (Hill and Wang:۱۹۳۵) p.۱۱۹]

۷. البته می تواند مبتنی بر اصل ضعیف تری باشد ، که تنها در مواردی است که « ک » خواستن فاعلی چیزی را می باشد. اما تمام اشکالاتی که خواهیم آورد به این اصل ضعیف تر هم وارد است.

۸. تشبیه اطاعت در برابر خواسته خداوند و خواسته والدینمان [به یکدیگر] مبتنی بر بحثی است در تلمود[Talmud: مجموعه قوانین شرعی و عرفی دین یهود که بعد از تورات مهم ترین کتاب دینی آنان است. (گواهی ، واژه نامه ادیان) .م] (در میشنای[Tractate مبحثهای میشنای یهودی; جمعا ۶۵ بخش یا مبحث در میشنا وجود دارند. پیشین. م] کدوشین ((۳۰b Kedushin که وظیفه داریم والدینمان را بزرگ داریم.

۹. از این سه حرکت ، حرکت سوم معقول ترین حرکت به نظر می رسد. اما متدینان بخوبی می توانند چنین پاسخ دهند: اجازه دهید فرض کنیم که وظایف ویژه ما نسبت به والدینمان به خاطر واقعیات دیگر رابطه والدین فرزند

باشـد (مثلاـ نحوه بزرگ کردن و نگهـداری از کودکـان و...) . خداونـد همـان روابـط را نسـبت به تمـام مخلوقاتش دارد ، و بنابراین آنها هنوز وظیفه ویژه اطاعت از او را دارند.

۱۰. [این اصطلاح را در فرهنگ کلامی ما « اراده جزافیه » تعبیر می کند.]

۱۱. یـک مورد این چنین است: اجـازه دهیـد فرض کنیم که من دیوار بلنـدی در پشت ملـک خویش ساخته ام ، و بـدین طریق حیاط شـما را از نور خورشید محروم کرده ام. تردیدی نیست که شما متضرر شده اید ، اما آیا شما را از حقی محروم ساخته ام ؟

۱۲. مثلا نگاه کنید به: فصل ۵ [رساله دوم حکومت مدنی] SecondTreatise of Civil Government ، جان لاک.

۱۳. مثلا نگاه کنید به: فصل ۳ اولین خاطره [مالکیت چیست ؟] ?What is Property ، پرودون.

۱۴. [appropriate را در فقه اسلامی « حیازت » می نامند]

۱۵. اگر فرد قبل از استفاده از آن مال ، از این خواسته ها با خبر باشد ، آنگاه به نظر می رسد که او موظف است از آنها پیروی کنـد. اما اگر با خبر نبود ، و اگر عجیب و یا دلبخواهی از آب درآمدنـد ، آنگاه شاید تنها وظیفه ضـعیف تر را داشـته باشد ، و آنگاه تنها از زمانی که از آن خواسته ها باخبر گردد.

۱۶. stewardship (با الهام از آیه ۷ سوره حدید ، لفظ استخلاف را گزیده ام.) .

۱۷. لازم به ذکر نیست که این محدودیتها در نظامهای کلامی مختلف ، متفاوتند. البته نظامهایی که برای بحثهای

جاری راجع به حقوق مالکیت بیشترین اهمیت را دارنـد ، نظامهایی هسـتند که محدودیتهایشان فرد را ملزم می سازد که دسـت کم مصالح دیگران ، نه فقط حقوقشان ، را هم به حساب آورد.

۱۸.ر.ف. هلند (Holland) در [« خودکشی »] "suicide" ، در [مسائل اخلاقی] Moral Problems ، به گردآوری ریچلز (Rachels,, (Harper and Row:۱۹۷۱ ، ارتباطات دیگری را که مسائل اخلاقی خودکشی با مسائل کلامی دارند ، بحث کرده است.

۱۹. در دوره آثار افلاطون ، مذکور در پی نوشت ۳ ، جلد اول ، ص ۴۸۸ آمده است.

۲۰. پیشین ، ص ۴۸۹.

۲۱. افلاطون در اینجا فرض بسیار قوی ای دارد; این که ما هیچ گاه حقی نداریم که مایملک دیگری را بدون اجازه او از بین ببریم. این که آیا او می توانـد به رای ضـعیف تری برسد به طوری که اسـتدلال دست نخورده باقی ماند یا نه ، و اگر می تواند چگونه می تواند ، چیزی نیست که بتوانیم در اینجا مطرح کنیم.

۲۲. برای بررسـی چنین مواردی نگاه کنیـد به نظر ربنو تم) Rabenu Tam که در تفاسیر تسافوت[Tosafoth: اضافات یا مطالب تکمیلی بر شـرح راشی ، (Rashi) بر تلمود که در قرون دوازدهم و سـیزدهم میلادی نوشته شده است. (گواهی ، واژه نامه ادیان) .م] تلمود ، میشنای آودات زاره) ۱۸ Avodat Zarah) , a) ، آمده است.

۲۳. توجه دارید که وظیفه گوش کردن به خواسته های صاحب دارایی ، در اینجا قوی تر از مورد پیش است. حتی

اگر خواسته های او عجیب و یا دلبخواهی باشند ، ما حق نداریم که آنها را نادیده بگیریم و دارایی را از بین ببریم.

۲۴. شاهد این معنی ، سخن تلمود (کدوشین ۲۲ b) است که نباید انسانها خودشان را به عنوان برده به دیگران بفروشند; زیرا خداوند چنین اشکال خواهد کرد: « آنها بردگان من اند ، و نه برده بردگان. »

۲۵. البته خاخام به خاطر پاسخش تنبیه شد ، اما چنانکه متن آشکار می سازد ، تنها به دلیل این که او همدردی نشان نداده ، نه به این دلیل که پاسخش نامعقول بوده است.

۲۶. B. Metzia.

دیدگاه مسیحیان در مورد خودکشی

دیدگاه مسیحیان در مورد خودکشی چیست ؟ کتاب مقدس درباره خودکشی چه میگوید ؟

سوال: دیدگاه مسیحیان در مورد خودکشی چیست ؟ کتاب مقدس درباره خودکشی چه می?گوید ؟

جواب: مطابق کلام خدا ، ارتکاب به خودکشی ، ملاک عدم وارد شدن به آسمان نیست. چنانکه یک فرد نجات نیافته مرتکب خودکشی شود ، در عمل کاری نکرده جز "سرعت" بخشیدن سفرش به دریاچه آتش. در جهنم بودن کسی که خودکشی می?کند تنها به این خاطر است که نجات عیسی مسیح را رد نموده است؛ نه صرف عمل خودکشی. در کتاب مقدس نام چهار شخص که خودکشی کرده?اند آمده است: شائول (اول سموئیل ۳۱ : ۴) ، آخیتوفل (دوم سموئیل ۱۷: ۲۳) ، زمری (اول پادشاهان ۱۶: ۱۸) ، و یهودا (متی ۲۷ :۵) . هم? آنها مردانی شریر ، خطاکار و گناهکار بودند. کتاب مقدس خودکشی را برابر با قتل می?شمارد (که

همانا کشتن خود می?باشد) . خدا تنها شخصی است که می?تواند تصمیم بگیرد ، چه وقت و چطور کسی بمیرد. وقتی این قدرت را در دستان خود می?گیریم ، از نظر کتاب مقدس ، به خداوند کفر ورزیده?ایم.

کتاب مقدس درباره کسی که خودکشی می?کند ، چه می?گوید ؟ من نمی?توانم باور کنم که یک مسیحی که اقدام به خودکشی نموده باشد ، نجاتش را از دست بدهد و به جهنم برود. طبق تعلیم کتاب مقدس هر شخص از آن لحظه?ای که حقیقتاً به عیسی مسیح ایمان می?آورد ، حیات جاودانی دارد (یوحنا ۳:۱۶) . بر اساس تعلیم کتاب مقدس ، صرف نظر از هر اتفاقی که بیافتد؛ مسیحیان بدون شک صاحب حیات جاودانی? هستند: "این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده?اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید." (اول یوحنا ۵: ۱۳) . هیچ چیزی نمی?تواند یک مسیحی را از محبت خداوند جدا کند! "زیراَ یقین می?دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبّت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد" (رومیان ۸ : ۳۸– ۳۹) . هیچ "مخلوقی" نمی?تواند یک مسیحی را از محبت خداوند جدا کند ، و شخص مسیحی خودکشی کرده نیز ، خود یک "مخلوق" بشمار می?رود. پس حتی خودکشی هم نخواهد توانست

او را از محبت خداوند جدا سازد. عیسی به سبب هم? گناهان ما مُرد... و اگر یک مسیحی در دوره?ای از حملات و ضعف روحانی خود اقدام به خودکشی کند ، این مورد هم جزء همان گناهانی است که عیسی به خاطر آن جان خود را فدا کرد.

این گفته به این معنا نیست که خدا گناه خودکشی را جدی نمی?گیرد. مطابق کلام خدا ، خودکشی برابربا قتل است ، واین عمل همیشه اشتباه می?باشد. من به صحّت ایمان کسی که ادعا میکند مسیحی است ولی در عین حال اقدام به خودکشی می?نماید ، واقعاً شک خواهم کرد. هیچ تفسیری (و در هیچ شرایطی) وجود ندارد که به کسی این حق را بدهد که جان خودش را بگیرد؛ به خصوص ، اگر او مسیحی باشد! مسیحیان خوانده شده?اند که برای خداوند زندگی کنند. تصمیم گیری دربار? زمان مرگ فقط و فقط از آن خداست. شاید بهترین راه برای روشن کردن موضوع خودکشی ، مراجعه به کتاب استر باشد. در پادشاهی فارس قانونی وجود داشت: به این ترتیب که اگر کسی بدون دعوت ، به حضور پادشاه می?رفت ، محکوم به مرگ بود؛ مگر اینکه پادشاه چوگان طلائی خود را به طرف او دراز می?کرد که این عمل دلالت بر رحمت پادشاه داشت. خودکشی برای مسیحیان ، مثل تحمیل روش خود برای ملاقات با پادشاه است ، در حالیکه باید منتظر دعوت او ماند. او چوگان خود را به سوی تو دراز کرده و تو را حیات ابدی خواهد بخشید. اما نه به این معنا که از تو خوشنود است. اگر چه اول قرنتیان ۳:

۱۵ در وصف خودکشی نیست ، اما احتمالاً عواقب خودکشی یک مسیحی را توضیح میدهد: "و اگر عمل کسی سوخته شود ، زیان بدو وارد آید ، هر چند خود نجات یابد امّا چنانکه از میان آتش".

طریقه خودکشی

اصولا واژه خودکشی به معنی خود کشتنه. یعنی در این عمل فرد اونقدر خودشو می کشه که میمیره و این خود کشتن به علت وارد آمدن مصایب و رنج های فراوان یا بالعکس صورت می گیره

به نظر من خودکشی کار چندان جذابی نیست ولی بسیار هیجان انگیزه و به یه بار امتحانش می ارزه. من خودم چند بار امتحانش کردم و با اینکه چند بارش هم مردم ولی همچین بگی نگی بدم نیومد

برخلاف نظر خیلیها که می گن خودکشی خیلی راحت و سهله باید بگم نخیییییییر... اونجوریام نیست. هر کاری قواعد و اصول خاص خودشو داره و خودکشی هم جدا از این مطلب نیست

اول از همه اون کسایی که می خوان خودکشی کنن رو دسته بندی می کنیم

کسی که در عشقش شکست خورده (مثل من)

کسی که ور شکست شده

کسی که قاط زده

کسی که از زندگی خیر ندیده

کسی که بدجوری روش فشار اومده

کسی که کنجکاوه زودتر جهنمو ببینه

و خلاصه هر کسی که یه جورایی به آخر خط رسیده

افراد بالا ، به هرحال مستقیم به جهنم می رن ، ولی خدا همشون رو رحمت کنه

شما جزو کدامیک از دسته های بالا هستید ؟

اگه هستید ادامه مطلب رو بخونید و گرنه یه دسته جدید برای خودتون بسازید و بعد بقیه شو بخونید

حالا فرض می کنیم: طرف تنها میاد توی یه اتاق و در رو قفل می کنه و عزمشو برای خودکش جزم می کنه. به دور برش نگاه

می کنه و این وسایل رو می بینه

طناب

سیخ کباب

کبریت آغشته به بنزین

قرص دیاز پام

آمپول هوای تهران

دندون مصنوعی حاج خانمشون

لوله گاز

پاکت نایلون

چاقوی میوه بری

نخ کاموایی

سوزن لحاف دوزی

تیغ ریش تراشی مصرف شده

مرگ موش

خب... برای شروع بد نیست

ولی نظرتون رو به یه موضوع مهم ولی پیش پا افتاده ، جلب می کنم: « تصویر و قیافه و دیسیپلین شما بعد از مردن خیلی مهمه

فرض کنید درب اتاق شما رو می شکنن و شما رو در حالتی پیدا می کنن که از یه طناب از سقف آویزونید و دارید مثل پاندول ساعت تاب می خورید و زبونتون مثل زبون بلانسبت سگ آقای پتیول از دهنتون آویزونه و صورتتون سیاه و ورم کرده و احتمالا در اثر فعل و انفعالات شیمیایی شلوارتون هم خیسه

نه... خودتون جای تماشاگرا باشین ، حالتون بهم نمی خوره ؟ احساس انزجار بهتون دست نمی ده ؟

قیافه شما بعد از خودکشی باید از همیشه معصومانه تر... از همیشه زیباتر و از همیشه دوست داشتنی تر باشه تا دل همه حسابی

بسوزه

با این حساب ، دور حلق آویز کردن... خودسوزی... و خفه گی با گاز رو خط بگیرید

یه بنده خدایی از دوستان ، خیلی جالب خودکشی کرده که در نوع خودش یه ابتکاره

ایشان ، دوتا انگشت شصتش رو فرو کرد توی سوراخای دماغش و با انگشتای دیگرش هم دهنشو محکم گرفت و اونقدر خودشو خفه کرد تا مرد

فقط بدی کارش این بود که هیچکس بعد از مرگش انگشتای شصتشو از توی دماغش بیرون نکشید... چون به هر حال کار کثیفیه. حالا خودتون قضاوت کنید. این خودکشی ترحم کسی رو بر می انگیزه ؟

یا اونایی که روی سرشون نایلون می کشن و دور گردنشون روی نایلون رو

با طناب می بندن و یا اونایی که خودشون رو جلوی ماشین میندازن و له می شن... اینا همشون دیوونه ان

خودکشـی ایـده آل خودکشـی است که بـدون درد ، بـدون عوارض جانبی ، بـدون تاثیرات بـد و منفی روی صورت و اندام ، بدون صدا ، بدون کثافتکاری و باشه

ژاپونی هـا یه جور خودکشـی جالب رو ابـداع کردن به این صورت که یه سوزن جوالـدوز رو برداشـته و از روی سـینه فرو می کنن توی قلبشون. البته این کار یه کم درد داره. یه جورایی حس می کنید که توی سـینه تون آب جوش داره قل می زنه. ولی حداقل ، عوارض ظاهری نداره. ولی بدیش اینه که حتما می میرید

در صورتی که خودکشی وقتی خوبه که شما نمیرید

یه جور خودکشی که بیشتر بین شکمو ها رواج داره استفاده از خوراکی برای مردنه. این نوع خودکشی خیلی حال داره

چون حداقل گشـنه نمیمیری! و خوبی مهم ترش اینه که به سر منزل مقصود هم نمی رسـی و معمولا زنده می مونی. نمونه اش اینکه: یه بنده خدایی که با سـی تا قرص دیازپام خودکشی کرد و دور و بری ها به هوای اینکه مرده خاکش کردند و یارو بعد از دو سه روز خواب ملس چشاشو باز کرد ودید: ای دل غافل... همه جا سیاهه و یه موش هم داره انگشت پاشو می جوه. زنده بگوری خداییش وحشتناکه

اول خوب فکراتونو بکنین بعد خودتونو بکشید

یه موضوع مهم توی خودکشـی ، پشیمونی دیرهنگامه. هشتاد و نه درصد کسایی که خودشون رو می کشن ، وسط یا آخر کار پشیمون می شن و این در حالیه که هیچ راهی برای برگشت نیست. یه یارویی برای خودکشی یه تیکه پارچه رو گلوله می کنه و فرو می کنه

توی حلقش و با ته گوشکوب میده بره پایین ولی همون لحظه پشیمون می شه و این درحالیه که داره خفه می شه... یارو می دوه بیرون و از شدت عجله از روی پله های آپارتمان پرت می شه پایین و می میره... و جالب اینکه مرگش به علت ضربه مغزی اعلام شد نه خفگی

نکته مهم دیگه اینه که مدت خود کشی نباید زیاد طولانی باشه

مثلا فرض کنید در نوع رگ زدن خیلی طول می کشه تا خون تموم بشه و تازه آلودگی خون روی زمین و لباساتون رو هم در نظر بگیرید

یا استفاده از گاز شهری امکان داره باعث بشه نه تنها خودتون بمیرید بلکه خونه و بقیه رو هم بفرستید روی هوا

پس عاقلانه تر رفتار کنید

تا حالا به چند نتیجه مهم رسیدیم که سعی کنید در خودکشی حتما این نکات را مدنظر قرار دهید

زمان خودکشی رو درست انتخاب کنید. (بهترین موقع بعد از ظهر ساعت شش

مبادا بعد از خودکشی از ریخت و قیافه بیفتید

بهترین لباستونو تنتون کنید

حتما یه یادداشت بذارید و علت خودکشی رو شرح بدید و انگشت هم بزنید

خواهشا زیاد کثیف کاری نکنید

موقع خودکشی لبخند بزنید تا لبخند روی لبتون باقی بمونه

لطفا چشاتونو باز نذارید چون خیلی وحشتناکه

یه بسته دستمال کاغذی حتما روی میزتون باشه

اتاقتونو قبل از خودکشی مرتب کنید. (پلیسا ببینن خوب نیست

رد انگشتتونو همه جا بمالید تا بفهمن خودتون ، خودتونو کشتید

یه جوری خودکشی کنید که دوباره بشه زنده تون کرد

دلیلتون برای خودکشی قانع کننده باشه

برای مسایل عشقی خودکشی کردن کار الاغاست... بلانسبت شما

قبل از خودکشی حتما یه فال حافظ بگیرید

قبل از خودکشی استفاده از ادکلن و دئودرانت و زدن مسواک یادتون نره

بهتره بعد

از مرگ... مثلا مرگ... در حالت دراز کش باشی

اگه توی دستتون یه گل سرخ باشه صحنه خیلی رمانتیکتر و رویایی تر به نظر میاد و اشک آور تره

در اتاق رو حتما قفل کنید که جریان هیجان انگیزتر باشه

قبل از خودکشی حتما گریه کنید . صورتتون اشک آلود باشه

خودتونو برای رفتن به جهنم رفتن آماده کنید

حالا جدید ترین و راحت ترین روشهای خودکشی

برای جنس نرینه

« استفاده از جوراب »

تخت خواب رو آماده کنید

تمام تن و سرتونو ببرید زیر پتو

خیلی آروم نوک انگشتاتونو از زیر پتو بیرون بیارید و جوراباتونو ببرید زیر پتو

هیچ راه نفوذی برای هوا نذارید

یک ساعت بعد... شما مردید

خدا رحمتتون کنه

برای جنس مادینه

« سوء استفاده از موش »

تخت خواب رو مرتب کنید

برید زیر پتو

اتاق حتما کاملا تاریک و ساکت باشه

حالا چشماتونو ببندید و فرض کنید یه موش خوشگل داره روی تنتون راه میره

خواهش می کنم جیغ نزنید و بدون سر و صدا از وحشت زیاد بمیرید

مرسی

توی جهنم می بینمتون

نویسنده: پوریا کریم نژاد

پیگیری یک قضیه جدّی

صبح دوشنبه اول وقت ، تازه به اداره رسیده بودم که آقای احمدی دوان دوان آمد به اتاق ما یعنی من و آقای بهزادی. هراسان گفت: « آقای نایبی ، آقای نایبی... طرف می خواهد خودکشی کند ، می خواهد خودکشی کند... » .

آقای احمدی ، جوان ساده ای بود که تازه مدرک روان شناسی گرفته بود و در این مرکز مشاوره ، استخدام شده بود. جوان خوبی بود ، ولی هنوز چَم و خم کار ، دستش نیامده بود.

آقای احمدی را آرام کردم و یک صندلی هم برایش آوردم و با لبخند پرسیدم: جریان چیه ؟ کی می خواهد خودکشی

کند ؟ چرا این قدر هراسانی ؟ !

آقـای احمـدی ، آب دهانش را با صـدا قورت داد و با دسـتپاچگی گفت: « خودش نوشـته ، توی نامه نوشـته. گفته می خواهد خودکشی کند. باید نجاتش بدهیم ، خواهش می کنم ، خیلی ناامید شده » .

نامه را که توی دسـتان لرزانش بود نشانم داد. نامه را گرفتم و نگاهی به آن انـداختم. نامه از دختری هجـده ساله بود. نامه را با صـدای بلنـد برای خودم و آقای بهزادی خواندم. دختر ، در نامه توضـیح داده بود از مشـکلی رنج می برد که نمی تواند آن را حل کند. مشکلش هم این بود که نمی توانست برای خودش شوهری دست و پا کند و از این موضوع ، رنج می برد.

بعـد از خوانـدن نامه ، دستی به شانه آقای احمدی زدم و گفتم: پاشو آقای احمدی. پاشو برو به کارت برس. تازه کار هستی و هنوز چم و خم کار دستت نیامده. اول راه هستی ، اینها سرکاری است جوان. از دست خطش باید بفهمی.

آقای بهزادی هم که آن طرف روی صـندلی نشسته بود و در حالی که نامه را از دست من می گرفت ، گفت: « آقای احمدی! اگر طرف بخواهدخودکشـی کنـد که جار نمی زنـد؛ ثانیا این نامه دو هفته پیش نوشـته شـده ، اگر قرار به خودکشـی باشد آن بیچاره تا حالا هفت تا کفن هم پوسانده » .

آقای احمـدی با جـدّیت از روی صـندلی بلنـد و گفت: « نه ، اون بیچاره از ما کمک خواسـته. روی پاکت ، یک شـماره تلفن هست ، باید با آن تماس بگیریم » .

نامه را از آقای بهزادی گرفت و از اتاق بیرون رفت... .

فردای آن روز ، آقای احمدی را دم اداره دیدم و بعد از سلام و احوال پرسی ، گفتم: آقای احمدی! از جریان خودکشی چه خبر ؟ آقای احمدی هم با خوشحالی گفت: « خبر خوش. دیروز زنگ زدم به شماره ای که آن دختر در نامه اش نوشته بود. خوش بختانه هنوز خودکشی نکرده بود. البته خود آن دختر نبود؛ ولی یک پیرزن ، پشت گوشی بود که می گفت مادرش است. من هم کمی با او صحبت کردم و جریان را با او در میان گذاشتم. راه حل مشکلش را هم برایش روشن کردم و قرار شد با دخترش صحبت کند... » .

در حالی که در دلم به حرف ها و حرکات آقای احمدی می خندیدم گفتم: خدا را شکر که سر کار نبودی. آقای احمدی هم خوشحال از این که جان بنده ای را نجات داده است با روحیه ای بشّاش وارد اداره شد.

حدودا یک ماه از آن ماجرا گذشته بود که یک روز ، دوباره آقای احمدی با دستپاچگی آمد توی اتاق و گفت: « آقا ، اون دختر دوباره نامه نوشته و قصدخودکشی دارد. حتی گفته تمام نمراتش بیست است؛ ولی خیلی از زندگی ، ناامید است. این بار باید خودم بروم و رو در رو با او صحبت کنم. روحیه اش خیلی خراب است » .

مثل این که قضیه داشت جدّی می شد. پرسیدم: اصلاً این نامه از کجا آمده ؟ آدرسش مال کجاست ؟ آقای احمدی پشت نامه را نگاهی انداخت و گفت: « آدرس فرستنده ندارد؛

فقط نوشته: از مدرسه دخترانه عدالت؛ ولی... یک شماره تلفن دارد ، از یک دختر هجده ساله به نام صغری مشکین پور » .

با تندی گفتم: آقای احمدی یک آدم بی کار ، از زور بی کاری می خواهد شما را اذیت کند؛ چرا این قدر جدّی گرفتی ؟ بگذار خودکشی کند ، اصلاً چنین شخصی وجود خارجی ندارد. در حالی که نامه را از دستش می گرفتم گفتم: اجازه بده این بار ، من باهاش صحبت کنم. تلفن را برداشتم و شماره گرفتم. شخصی گوشی را برداشت: « بفرمایید » .

ــ با خانم مشکین پور کار دارم. از مرکز مشاوره تماس می گیرم.

چند لحظه بعد پیرزنی گوشی را برداشت و گفت: « بفرمایید ننه! صغری ، دختر من است » .

ــ ببخشید مگر آن جا مدرسه نیست ؟

ــ چرا مادر؛ من هم آمده ام کارنامه دخترم را بگیرم.

ــ عجب!... چه اتفاق جالبی. همان روزی که ما با دخترتان کار داشتیم شما هم آمده اید مدرسه. دقیقا در یک ساعت معیّن...

کمی با خانم مشکین پور صحبت کردم که اگر می تواند مشکل دخترش را رسیدگی کند. نمی دانم پیرزن یا اطرافیانش می خندیدند یا گریه می کردند ، از پشت گوشی ، خیلی صدای پچ پچ می آمد. هرچند وقت یک بار هم ، صدای پیرزن تغییر می کرد. حسابی مشکوک شده بودم؛ ولی حیف که نمی توانستم کاری انجام دهم. سرانجام ، آن قدر عصبانی شدم که گفتم: اگر نمی توانید به مشکل دخترتان رسیدگی کنید ، به او بگویید خودکشی کند و دیگر مزاحم ما هم نشود.

تلفن را قطع کردم ، بدون

خداحافظی. آقای احمدی از طرز صحبت کردنم ناراحت شده بود.

حدود دو هفته بعد ، دوباره آقای احمدی هراسان آمد توی اتاق. البته خودمان حدس زدیم که باید چه اتفاقی افتاده باشد. آقای احمدی با دستپاچگی همیشگی گفت که دوباره از آن دختر ، نامه رسیده و می خواهد خودکشی کند؛ اما این بار ، دیگر خیلی جدی است و با کسی شوخی ندارد. جالب این جاست که در نامه ، اسم آقای احمدی را هم آورده بود و حسابی هوش و حواس آقای احمدی را هم برده بود. می گفت: « این بار باید بروم و شخصا و رو در رو با او صحبت کنم؛ شاید بتوانم مشکلش را برطرف کنم و گرنه ممکن است خودکشی کند. آن وقت خونش می افتد به گردن من و شما... » .

من و آقای بهزادی از حرف ها و حرکات آقای احمدی خنده مان گرفته بود. همان طور که می خندیم گفتم: ببین احمدی جان! ما بیست سال است که این جا کار می کنیم. بار اوّلمان هم نیست که از این نامه ها می بینیم. این شخص ، یک آدم بی کار و مزاحم است که الآن هم دارد به ریش من و شما می خندد. اصلاً کار ما این چیزها نیست... .

هرچه بیشتر صحبت می کردیم کمتر نتیجه می گرفتیم. این حرف ها هم به گوش آقای احمدی فرو نمی رفت. پایش را کرده بود توی یک کفش که حتما باید بروم مدرسه آن دختر. خودش را ناجی می دانست و فکر می کرد که نجات جان آن دختر ، دستِ اوست؛ حس یک قهرمان را

داشت.

سرانجام قرار شد سه نفری برویم مدرسه و آن شخص را پیدا کنیم تا آقای احمدی بتواند شخصا مشکل آن طرف را حل کند. به هر حال ، آقای احمدی دوستمان بود و نان و نمک هم دیگر را خورده بودیم.

ابتدا رفتیم مخابرات تا آدرس را پیدا کنیم. گفتیم از مرکز مشاوره هستیم و آدرس مدرسه دخترانه عدالت را می خواهیم و شماره تلفن مدرسه را هم دادیم به طرف.

آن شخص ، شماره تلفن را وارد کامپیوتر کرد و کمی با کلیدهای کامپیوتر ور رفت. بعد از چند لحظه ، در حالی که لبخند می زد گفت: « این شماره تلفن برای مدرسه نیست ، این شماره سرای سالمندان است؛ سرای سالمندان عدالت ، نه مدرسه عدالت » . تا این حرف را زد ، ما نگاه کردیم به آقای احمدی در حالی که سرخ شده بود. با دست چپش زد پشت دستش راستش و زیر لب گفت... باز این عمه کوکب چرا نفهمیدم من و بهزادی می خندیدیم. آقای احمدی خشکش زده بود

خودشناسی

نویسنده

حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسین انصاریان

ج_لسه ۱

خود را بشناس

نقل می کنند که در یکی از شهرهای بزرگ کشور یونان ، پیش از ظهور حضرت مسیح علیه السلام معبدی بسیار مهم برای عبادت مردم ساخته بودند که بر سر در این معبد ، سنگ بزرگی را نصب کرده بودند. این سنگ را به گونه ای مایل کار گذاشته بودند که هر کس می خواهد وارد معبد شود ، سنگ را ببیند. روی این سنگ ، یک جمله نوشته بودند و همه هدف شان هم این بود که مردم این جمله را ببینند. البته این جمله ، ریشه در تعلیمات وجود مقدس حضرت حق دارد و تاریخ بیان این جمله هم به ابتدای خلقت حضرت موسی علیه السلام برمی گردد. جمله این بود : « خود را بشناس » . این جمله ، یکی از زیباترین جملات تاریخ حیات انسان و از عمیق ترین جملاتی است که بشر شنیده است.

تحقق این جمله ، در وجود هر انسانی او را به طور قطع با سه مسأله روبه رو خواهد کرد : مسأله قرب ، مسأله لقاء و مسأله رضوان البته نه به معنای بهشت ، بلکه رضوانی که پروردگار بزرگ عالم ، در قرآن مجید ، پس از بهشت و نعمت های بهشت مطرح می کند و می فرماید :

« وَرِضْوَ نٌ مِّنَ اللّه ِ أَكْبَرُ » ۱.

و خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است .

حقیقت قرب الهی

مسأله قرب ، در قرآن کریم مطرح است. در آن جا خداوند بعضی از بندگانش را اسم می برد ، اوصاف آنان را بیان و آنان را معرفی می کند و در پایان آیه شریفه می فرماید :

« وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ » ۲

از بندگان

مقرب من بـود. این قرب هم ، نه قرب مکـانی است ، نه قرب حسـی و نه قرب مـادی ، بلکه حقیقت این قرب ، مفهـوم این آیه شریفه است :

« صِبْغَةَ اللّه ِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه ِ صِبْغَةً » ۳

.[به یهود و نصارا بگویید :]رنگ خدا را [که اسلام است ، انتخاب کنید]و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خدا است ؟

آثار قرب در زندگی

کسـی که رنـگ الهی بگیرد ، یعنی متصف به اوصـاف وجود مقـدس او شود یا به تعبیر یکی از روایاتی که از قول پیغمبر نقل می کننـد ، متخلق به اخلاـق خـدا شود ، موجودی شود که هم دارای صـفات سـلبیه باشـد و هم دارای صـفات ثبوتیه ، در حد امکـانی خـودش ، وقـتی متخلق به اخلاـق خـدا شود ، دیگر در وجود او جولانگـاهی تحت عنوان جولانگـاه شـیاطین درونی و برونی معنا نـدارد. مشـکل و مشـکلات در فضای هستی او و در حریم امن وجود او معنا نـدارد ، تلخی مرگ معنا نـدارد ، رنج برزخ معنا ندارد ، کسالت و ناراحتی و حسرت و ندامت و پشیمانی در محشر ، معنا ندارد.

علاقه بی نهایت خداوند به بنده

شما دو انسان را تصور کنید که به یکدیگر علاقه پیدا می کنند ، علاقه معنوی و روحانی ، علاقه لطیف روحی ، برای یکدیگر چه کار می کننـد ؟ اکنون خط این علاقه را تا آن جا بالا ببرید که به علاقه بی نهایت حضـرت حق متصل شود یعنی به کسـی که متخلق به اخلاق او شده است. خداوند خودش را دوست دارد. وقتی از عشق سخن به میان می آید ، می گویند : مبدأش او است و تجلّی اول آن هم دربـاره خـودش است. خـودش که خـود را دوست دارد ، متصـف به چه اسـما و صـفاتی است ؟ اگر همان اسـما و صـفات ، در حدود امکانی هر انسانی ، در انسان باشد ، آن انسان مرکز جاذبه عشق الهی نسبت به خود می شود. این است معنای قرب ، این قرب ، قرب معنوی ، روحانی ، ملکوتی و قرب اسمایی و صفاتی

است.

هیچ کس نمی تواند بگوید: حرکت کردن به سوی مقام قرب ، از دست من برنمی آید ؛ زیرا این از دروغ های حتمی تاریخ و از دروغ های مسلّم است. خداونـد در قرآن مجیـد ، وقتی موضوع مقربین را مطرح می کند برای این که به کسانی که فعلاً در دنیا هستند و زندگی می کنند ، درس بدهد. در اواخر سوره مبارکه یوسف ، وجود مقدس حضرت حق می فرماید :

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي الْاَلْبَابِ » ۴

.به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است .

این آیه ، در سوره مبارکه یوسف است. در این سوره ، یعقوب علیه السلام مطرح است ، یوسف علیه السلام مطرح است ، حوادث روزگار مطرح است ، رشـد و کمال مطرح است و مجموعا در سوره مبارکه یوسف ، پروردگار بزرگ عالم ، نزدیک به بیست واقعیت از مهم ترین واقعیات روح انسانی را مطرح می کند و پس از مطرح کردن آن ها می فرماید :

« عِبْرَةٌ لِاُولِي الْاَلْبَابِ » .

یعنی به شما که زنده هستید ، درس می دهم و راه را نشان می دهم. با متخلّق شدن به اخلاق الهی یا به تعبیر علمی ، با شناخت خود ، مقامی را که می توان تحصیل کرد ، مقام قرب است. نیازی هم نیست کسی که مقام قرب را تحصیل می کند ، شهره عالم شود. آن قدر بنده مقرب در آن عالم هست که یک نفر هم در این دنیا اسم آنان را نمی داند ؛ ولی در قیامت ، وقتی چهره آنان را آشکار می کند ، از یک سو ، شادی شدیدی در وجود خود آنان آشکار می شود و از سوی دیگر ، حسرت در وجود بینندگانی که به این واقعیت نگاه

می کننـد ، به وجود می آیـد ؛ زیرا اینان هم قـدم حرکت داشـتند و می توانسـتند مانند آنان قدم بردارند ؛ اما حرکتی نکردند. دیـدن اولیای خـدا در محشـر و عرضه اولیا به محشـر ، این دو برنامه را تحقق می دهـد. قرآن مجیـد می گویـد: برای خودشان خوشحالی عجیبی ایجاد می کند :

« لِّسَعْیِهَا رَاضِیَةٌ » ۵.

از تلاش و کوشش خود خشنودند.

یا :

« فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَّاضِیَةٍ » ۶.

پس او در زندگی خوش و پسندیده ای است .

برای دیگران هم حسـرت سـنگینی ایجاد می کنـد. در سوره فرقان می فرماید: فریاد مردم بلند می شود. البته مردمی که خود را اهـل عـذاب و غضب و خشم و نفرت وجود مقـدس حضـرت حق تعـالی می بیننـد ، که ای کـاش ما هم راه اینان را طی کرده بودیم ، رنگ اینان را گرفته بودیم و متخلق به اخلاق اینان می شدیم.

یکی از مقرّبین الهی

یکی از بنـدگانی که در قرآن مجید بارها از او نام برده شده است و از مقربین شـمرده شده است ، حضـرت عیسـی مسـیح علیه السـلام است. در این جا بیان نکته ای درباره بسـیاری از انسان ها در این دنیا لازم است و آن نکته ، این است که وجود مقدس عیسـی مسـیح علیه السـلام همه عمری که در این دنیا داشت ، آن گونه که نوشـته اند ، به ۳۳ سال تمام نمی رسـید. اگر قبل از پیغمبر اسـلام هم ملاک تکلیف پانزده سالگی بوده باشد ، مجموع عمر تکلیفی این مرد بزرگ الهی را هجده سال باید حساب کنیم. در یک مبـدأ و منتهایی ، هجده سال ، بسـیار کم است. زمانی بسـیار کوتاه اما بهره گیری از این زمان ، بی نهایت است؛ یعنی ایشان حدود زمان

را با آن بهره گیری ای که از آن کرد ، شکست. در مدت هجده سال ، ایشان همه مقامات و منازل الهی را طی کرده است :

« إِذْ قَالَتِ الْمَلائِكَةُ يَامَرْيَمُ إِنَّ اللّه ـَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِى الدُّنْيَا وَالْا ءَخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ » ۷

.[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند : ای مریم ! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود ، که نامش مسیح عیسی بن مریم است ، مژده می دهد ، که در دنیا و آخرت ، دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است .

معنای حقیقی زیبائی در دنیا و آخرت

« وَجِيهاً فِى الدُّنْيَا وَالْا ءَخِرَهِ » ؛ یعنی این پسر تو زیبای دنیا و آخرت است. زیبای دنیا و آخرت یعنی چه ؟ آیا یعنی خیلی خوش هیکل است ، استخوان بندی چهره ، بسیار زیبا است ؟ آیا منظور پروردگار از کلمه وجیه ، جمال ظاهری است ؟ حضرت حق در سوره مبارکه لقمان ، از لقمان چگونه تعریف می کند:

« وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَهَ » ۸

. این سخن بزرگی است.

پیغمبر عزیز اسلام می فرماید:

« مَنْ أخْلَصَ العِبادَهَ للّه ِ أربَعينَ صَباحا ظَهَرَتْ يَنابيعُ الْحِكْمَهَ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِهِ » ۹.

اگر کسی چهل روز ، بنده واقعی شود (که البته کار ساده ای هم نیست) بنده واقعی و بنده خالصی که پیامبر می فرماید ، یعنی یک خانه تکانی حسابی کند ، همه بدی های درون و برون را دور بریزد ، چشمه های حکمت از قلب به سوی زبانش می جوشد.

منظور از چهل روز ، این نیست که چهل روز شکم روزه باشد یا بدن در عبادت باشد ، بلکه باید این چهل روز ، انسان

زنـدگی عـادی خود را داشـته باشـد ، ولی در برون و در درون ، گرفتار غیر خـدا نشود ، یعنی هم در درون وهم در برون تقوا نگه دارد ، در این صورت ، چشمه های حکمت از قلب بر زبانش جاری می شود. در حالی که حضرت لقمان از آغاز خلقت ، تـا لحظه از دنیـا رفتن ، خلوص در همه زمینه هـا ، بنـدگی را رعـایت کرد. بنـابراین ، چه مقـدار حکمت از وجود ایشـان بـاید جوشیده باشد ؟ « وَلَقَدْ ءَاتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَهَ » . منظور پروردگار از کلمه « الْحِکْمَهَ » چیست ؟

خداونـد متعـال ، خود را حکیم می نامـد: « إِنَّ اللّه َعَزِیزٌ حَکِیمٌ » ۱۰. کتـاب خود ، قرآن را حکیم می نامـد: « یسآ * وَ الْقُرْءَانِ الْحَکِیمِ » ۱۱. لقمـان را هم حکیم می نامـد. چنین حکمتی از وجود این انسـان جوشـیده است. از نظر ظـاهری هم این بزرگوار یک ذره جمال نداشـته است ؛ یعنی اگر کسـی او را نمی شـناخت و چهره اش را می دیـد ، سـرش را برمی گردانـد. نمی شـد ایشان را نگاه کرد از بس که زشت چهره بود ؛ اما شـما ببینیـد در قرآن مجیـد ، درباره او چه می گویـد. خودش حکیم است ، قرآنش حکیم است ، لقمان هم حکیم است ، پیغمبر هم حکیم است:

« وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ » ۱۲

. بعضـی از این ها عرضـی است و بعضـی ها طولی ؛ مثلاً حکمت قرآن و حکمت پیغمبر در عرض هم است و هر دو ، در طول حضرت حق است. لقمان در طول خدا و پیغمبر و قرآن مجید است.

صفت « وجیه » که درباره عیسی بن مریم

می فرماید ، جمال و زیبایی باطن است. می گوید: در دنیا وجیه بود و در آخرت هم وجیه است. « وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ » و سرمایه عمر او فقط هجده سال بود. امام جواد علیه السلام با چه مقدار سرمایه ؟ دختر پیامبر در چند سال کسب چنین مقامی کرد که قرآن مجید مقام ایشان را کنار مقام انبیا گذاشته است ؟ بنابراین ، اگر کسی بگوید: من قدم حرکت ندارم ، دروغ است. اگر بگوید: نمی گذارند ، دروغ است. اگر بگوید: من قدرتش را ندارم ، دروغ است.

مقام و منزلت اویس قرنی

روزی رسول گرامی اسلام فرمود: من از طرف یمن بوی خدا را استشمام می کنم: « لأَشُمُّ رائِحَةَ الرَّحمان مِنْ طَرْفِ الیَمَن » ۱۳. به حضرت عرض کردند : برای چه بوی رحمان از طرف یمن می آید ؟ فرمود : این بو را از یک انسان احساس می کنم. گفتند : او شما را دیده است ؟ فرمود : نه ، تاکنون مرا ندیده است. گفتند : کجای یمن زندگی می کند ؟ فرمود : قَرَن. گفتند : چه کاره است ؟ فرمود : چیزی از خود ندارد ، شترهای مردم را به صحرا می برد و مزد می گیرد. مادر علیلی هم در خانه دارد و با همان درآمدش خود و مادرش را اداره می کند. آن گاه فرمود : من که او را ندیدم ، او هم مرا ندیده است ؛ اما بعد از مرگ من ، بعضی از شما او را می بینید. سپس رو به امیرالمؤمنین کرد و فرمود : علی جان! وقتی او را دیدی ، سه کار را انجام بده : یکی این که پالتوی تن مرا به او

بـده و بگو: بپوشـد. دوم سـلام مرا به او برسـان و سوم به او بگو : ای اویس! پیغمبر از تو خواست که همه امت را تا روز قیامت دعـا کنی ؛ یعنی سـفره ای پیش تو هست که اگر آن را پهن کنی ، تـا روز قیـامت ، مردم عـالم و جمعیت ها می تواننـد از این شخصیت تو بهره برداری کنند.

این چهره ها را برای چه معرفی می کنند ؟ فقط برای این که یک مشت ساختمان های دروغ را خراب کنند ، دروغ کسانی که می گویند: نمی توانیم ، کسانی که می گویند: نمی شود و کسانی که می گویند: نگذاشـتند. در بحبوحه حکومت های بسـیار خطرنـاک ، بـا سازمان های امنیت بسـیار قوی و با قـدرت های آن چنانی ، که مرغ در هوا می زدنـد و ماهی دریا را کباب می کردنـد ، در دربارشان مؤمن آل فرعون ساخته می شد و آسـیه به وجود می آمد. در دل حکومت بنی عباس و در دامن قدرت آنان ، که برای ریشه کن کردن دین ، نزدیک به ششصد سال تمام ، قدرت ها را به کار گرفته بودند ، هشام بن حکم ها ظهور می کنند ، ابن ابی عمیرها ظهور می کنند ، یونس بن عبدالرحمان ها ظهور می کنند ، زکریا بن آدم ها ظهور می کنند.

نشان دادن این چهره ها برای این است که بسـیاری از دروغ ها را نفی کنند. دروغ است اگر کسـی بگوید: نمی توانستم ، نمی شـد ، محیـط اقتضا نمی کرد ، مرا کسل و سـست کرده انـد ، ناامیـد کرده انـد ، رنجیـده کرده انـد. همه این بهانه ها بی ارزش است. درِ رحمت الهی به روی همه بنـدگان بـاز است. سـفره عنـایت خـاص او برای همه گسترده است. هر جـا مـذاق چشـیدن عنایات و فیوضات ربانی را دارد

، خود را بشناس. وقتی کسی خود را شناخت ، قدم هایش را به سوی مقام قرب و حرکت به سوی مقام لقا تنظیم می کند :

« فَمَن کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لاَ یُشْرِكْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَا » ۱۴.

کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند .

عمل صالح کسی انجام می دهد که خود را خوب شناخته است و گام های حرکتی خود را به سوی مقام رضوان خدا تنظیم می کند که این دیگر با بهشت الهی مقایسه شدنی نیست.

منزلت انسان در کلام امیر الموءمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین در سه بیت شعر ، در مقام معرفی انسان برآمده اند. انسان وقتی خود را بشناسد ، حاضر نمی شود خود را با غیر وجود مقدس حضرت حق معامله کند. امیرالمؤمنین می فرماید : اگر وجود انسان را در یک کفه ترازو بگذارند و همه دنیا را در یک طرف دیگر ، اگر کسی راضی شود که خود را در برابر همه دنیا بدهد ، به بد تجارتی دست زده است :

« لَبِئْسَ المَتْجَرُ أَن تَری الدُّنیا لِنَفْسِکَ ثَمَناً » ۱۵.

بدترین سوداگری اینست بهای خود را دنیا قرار دهد .

قیمت شما در این عالَم خدا است. کسی که خود را بشناسد ، قیمت خود را بشناسد و جایگاه خود را بشناسد ، خود را با هیچ چیز غیر از خدا معامله نمی کند. درِ این گونه معامله هم همواره به روی مردم باز است. امروز که حکومت اسلامی برپا است ، این در ، به آسانی به روی همه باز است. در زمان فرعون ها و نمرودها

هم باز بود. حتی در دربار خود نمرود و فرعون هم در باز بود. آن جا هم اگر بشر می گفت: من این قدر در محاصره قدرت فرعونی بودم که نمی توانستم متخلق به اخلاق الهی باشم ، آن جا هم می گفتند: دروغ می گویی.

روز عاشورا سی هزار نفر در کربلا بودند. آیا می توانستند از عمر سعد سرپیچی کنند یا نمی توانستند ؟ یقینا می توانستند. نمونه آن را هم پروردگار نشان داد که می توان سرپیچی کرد ، می توان از دفتر اشقیا وارد دفتر سعدا شد. این مقامات ، برای همه انسان ها هست. هیچ انسانی نمی تواند به پروردگار دروغ بگوید.

درد و درمان

امیرالمؤمنین در آن شعر که منسوب به آن حضرت است می فرماید :

من به تو دانایی و آگاهی بدهم که وجود خودت به تنهایی مرکز همه داروهای شفابخش است: « دوائُک فیکَ ولا تَشْعُر » . بدان که ساختمان وجودی تو ، خود یک داروخانه الهی است. نگاه کنید که در این داروخانه ، چه داروهایی چیده شده است : فطرت ، وجدان ، عقل ، ذهن ، قوه خیال ، روح و از همه بالاتر ، قلب و حالات. از جمله حالات آن ، کمال خواهی و در کمال خواهی هم بی نهایت خواهی. همه داروها در وجود خود تو است : « و دائُک عَنْکَ ولا تَبْصُِر » ؛ همه بیماری ها هم از خود تو است. چشمت را باز کن و با دارویی که داری ، بیماری ها را به سرعت درمان کن. یک بیماری خطرناک ، جهل است.

انسان غلطیده در دامان دشمن

قرآن مجید دشمنان انسان را که می شمارد ، به آن ها حمله می کند ؛ اما حمله خدا به انسانِ افتاده در دامن دشمن ، شدیدتر از حمله به خودِ دشمن است. خدا دشمن را مقصر می داند ؛ ولی انسان را مقصرتر می داند. اگر دشمن را قوی بداند ، انسان را قوی تر می داند. خداوند در قرآن ، دو _ سه کلمه درباره دشمن گفته است.

یکی کلمه « رجم » است :

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ » ۱۶

.[خدا] گفت : از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده شده ای .

یکی کلمه « لعنت » است. لعنت من بر تو که خلاف حرکت می کنی ، ساختمان های مرا خراب می کنی ، بندگان مرا بنده خود می کنی

، شهوات آنان را تحریک می کنی و غرایز آنان را تبدیل به شمشیری می کنی که آنان را از پا درآورد.

یک حمله خـدا ، حمله با کلمه « رجم » است و یکی هم با کلمه « لعنت » ؛ اما انسانهایی که خود را در اختیار دشـمن گذاشـته اند ، تقصـیرشان از دشمن بیش تر است. آنان می توانستند دست به دشمن ندهند ، می توانستند دعوت دشمن را نپذیرند و هم رنگ دشـمن نشوند ؛ چون قدرت دشمن ، ضعیف تر از قدرت انسان است. بخاطر اینکه آنچه به انسان نیرو می بخشد خداوند و همه انبیـا و ائمه است و نیز عقـل ، وجـدان و فطرت انسـان است ؛ امـا دشـمن جز خودش نیرویی نـدارد. انسـان بـا این نیروی عظیمی که دارد ، اگر دعوت دشـمن را اجابت کند و همه سـرمایه ها را بگذارد و برود ، خداوند به این انسان ، حمله سـنگینی می کند :

« قُتِلَ الْاءِنسَانُ مَا أَکْفَرَهُ » ۱۷.

مرگ بر انسان ، چه کافر و ناسپاس است !

مرده باد انسان به علت این راه اشتباهی که طی کرد! اما شـما یک مرده باد شـیطان در قرآن نمی بینیـد. صـدای خدا از دسـت بعضـی ها بلند شده است و مرده باد انسان گفته است. که تو ای انسان می توانستی دنبال شیطان نروی ، اما رفتی ؛ می توانستی فریب دشـمن را نخوری ، امـا خوردی ؛ می توانسـتی محکوم نشوی ، امـا شـدی ؛ می توانستی مغلوب نشوی ، امـا شـدی ؛ می توانستی دعوت دشـمن را اجـابت نکنی ، اما اجابت کردی ؛ می توانستی هم رنگ دشـمن من نشوی ، اما شـدی ؛ می توانستی متخلق به اخلاق الهی شوی ، اما نشدی ؛ می توانستی

در مسیر انبیای خدا قرار بگیری ، اما قرار نگرفتی.

ثمره خودشناسی

کسی که خودش را بشناسد ، یک پارچه شعله دین را به خود می زند و همه مفاسد درون و برون را می سوزاند ؛ مانند زمستان که کشت کار و زارع همه تیغ های زراعت را به آتش می دهد ، همه را از دم پاک می کند و می سوزاند و صاف می کند و پس از این که سوزاند ، زمین را برمی گرداند و دانه می کارد. شهریور و مهر هم سود بسیاری به جیب می زند و راحت زندگی می کند. اگر کسی خود را بشناسد ، با آتش و حرارت دین ، همه این زباله های درون و مفاسد برون را می سوزاند. زمین با قدرت به سوی خورشید الهی دین برگشت داده می شود و دانه های احکام و اخلاق و عقاید در این زمین پاشیده می شود. آفتاب الهی هم بر این زمین می تابد. به قول قرآن ، در سوره ابراهیم ، از وجود انسان ، شجره طیبه درست می شود.

خود را بشناس! داروها در وجود خود تو است ، همه بیماری ها هم در وجود تو است. تقصیرها را یک پارچه گردن دشمن نگذار. تو تسلیم دشمن شدی وگرنه ، او قدرتی در برابر تو نداشت. او یک دعوت کرد و تو باید شیطان را مأیوس می کردی و به درخواستهایش بی اعتنایی می نمودی . و می گفتی : نمی آیم یا اگر دعوتش را اجابت کردی ، وسط کار می خواستی او را رها کنی ، از او می بریدی ، قطع رابطه می کردی.

ظاهرا امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر را با حالت غصه و تأسف فرموده است :

« أَتَزْعَمُ أَنَّک جِرمٌ صَغیرٌ » .

آیا گمان می کنی موجود کوچک هستی.

« وفیکَ انطوی العالَمُ

الأكبر » .

عالم اکبر در تو است.

« وأنتَ الكِتابُ المُبينُ الّذی بأحْرُفِه يَنْظَرُ المُنْظِرُ » ۱۸ .

تو کتاب پروردگاری ، تو با همه وجودت خدا را باید برای دیگران آشکار کنی.

پی نوشت ها

۱ . توبه (۹) : ۷۲.

۲ . آل عمران (۳) : ۴۵.

۳ . بقره (۲) : ۱۳۸.

۴ . یوسف (۱۲) : ۱۱۱.

۵ . غاشیه (۸۸) : ۹.

۶ . حاقه (۶۹) : ۲۱.

۷ . آل عمران (۳) : ۴۵.

۸ . لقمان (۳۱) : ۱۲.

۹ . بحار الأنوار: ۵۳/۳۲۶.

۱۰ . بقره (۲) : ۲۲۰.

۱۱ . یس (۳۶) : ۱ _ ۲.

۱۲ . بقره (۲) : ۱۲۹.

۱۳ . شفاء الصدور: ۱۴۲.

۱۴ . کهف (۱۸) : ۱۱۰.

۱۵ . نهج البلاغه: خطبه ۳۲.

۱۶ . حجر (۱۵) : ۳۴.

۱۷ . عبس (۸۰) : ۱۷.

۱۸ . تفسیر الصافی: ۱/۹۲.

ج_لسه ۲

ریشه معارف

از مسائل بسیار مهمی که در نبوت انبیا ، امامت امامان ، کتاب های باعظمت آسمانی ، حکمت حکیمان و عرفان عارفان الهی ، مسأله ای ریشه ای محسوب می شود و نقش کلیدی در نیل به سعادت دارد ، خودشناسی و معرفت به خویشتن است. این علم ، این عرفان و این معرفت ، بنا به فرموده پیغمبر عظیم الشأن اسلام ، ریشه همه معارف است و دری است که به روی همه حقایق باز می شود. از سوی دیگر ، خطرهای بسیار بزرگی متوجه انسانی است که عمری بر او بگذرد و خود و موقعیت خود را درک نکند و هویت و شخصیت خود را نشناسد.

روایت بسیار مهمی از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره نقل شده است که می فرماید : خروج جاهلانه انسان از دنیا ، در حقیقت ، حرکت او است به سوی عذاب سنگین پروردگار بزرگ

عالَم.

منابع معرفت چیست ؟

اهمیت اصل این مسأله ، مشخص است ؛ اما آن چه لازم است در این باره بیان شود ، این است که منابع معرفت چیست ؟ به بیان ساده تر ، اگر ما بخواهیم خود را بشناسیم ، کافی است که درباره خودمان مستقلاً فکر کنیم و از این راه ، خود را بشناسیم. تاریخ بشر ثابت کرده است که از این راه ، هیچ کس تاکنون به همه هویت خود نرسیده است. امکان رسیدن او هم وجود ندارد ؛ زیرا عقل انسان و قوه درک انسان و آن سرمایه ای که برای معرفت وجود دارد ، مانند دیگر اعضا و جوارح انسان ، محدود است و دیدگاه چشم او ، دیدگاهی بسته است. اگر انسان بخواهد خود را آیینه شناخت خود قرار دهد ، نمی تواند با ملاک قرار دادن خود ، خویشتن را بشناسد. تجربه تاریخی هم ثابت کرده است که این کار ، تاکنون شدنی نبوده است.

انسان منهای آن منابع معرفت ، هویت خویش را نمی شناسد. ناچار مجبور است به منابع معرفت مراجعه کند و به منابعی که انسان را تا مقام قرب و لقا و رضوان خدا حرکت می دهد و او را به شجره طیبه تبدیل می کند ، متصل شود :

« أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ * تُؤْتِیٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِینِ » ۱.

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است . میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد .

این منابع ، انسان را به موجودی به تمام معنا الهی تبدیل می کند ، به گونه ای که در روایات ما وارد شده است که در عین این که در زمین زندگی

می کنـد ، ولی کار خدایی می کند ، در حالی که در این سـیاره خاکی زندگی می کند ، به ملکوت نور و روشـنایی می دهد. وقتی که عقل به عقول عالیه و به منابع الهی وصل شود ، آن چه را بایـد دریافت می کنـد و آن چه را باید بفهمد ، می فهمد و آن چه را باید بیابد ، می یابد.

رأس منابع معرفت

در رأس منـابع معرفت ، کتـاب خـدا ، قرآن مجیـد است. برخی قرآن مجیـد را به آینه تشبیه کرده انـد ، که تشبیه بسـیار جالبی است. می گوینـد: قرآن مجیـد ، ماننـد یـک آینه است که انسان می توانـد خود را با همه هویتی که دارد ، در آن ببینـد. وقتی انسان خود را با این آیینه روبه رو می کند ، می فهمد که کیست ، همه حُسن ها را می شناسد ، همه زشتی های مربوط به خود را می شـناسد ، عوامل کمال و رشـد را می شـناسد ، راه قرب و لقا و اتصال و عشق و رابطه را پیـدا می کند به رذائل و فضائل اخلاقی آگاه می شود ، وجود خود را به فضائل آراسته و از رذائل اخلاقی پیراسته می سازد.

پس از نزول قرآن مجیـد بود که از میان مردم جاهلی عرب ، عالی ترین سـرمایه های الهی ساخته شد. کسانی ساخته شدند که پیغمبر عزیز اسـلام ، به وجود آنان افتخار می کرد. قرآن مجید از مردم کوچه و بازار ، معلم ملائکه ساخت. شـما شنیده اید که جبرئیل به پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می گفت: ملائکه از ابوذر ، برای معرفت به خـدا و رابطه با خدا درس می گیرند. قرآن مجید آینه ای است که همه هویت را نشان می دهد ، همه عوامل حرکت

و توقف را هم نشان می دهد. در مرحله اول ، ارزش وجودی انسان را نشان می دهد ، این آیه درباره چه موجودی غیر از انسان ، در این کتاب شریف نازل شده است :

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِیآ ءَادَمَ » ۲.

به یقین ، فرزندان آدم را کرامت دادیم .

بدون تردید آنچه سبب کرامت بخشیدن به انسان شده است عبارت از روح الهی آنان ، نفس زکیه آنان ، مایه عالی فطری آنان ، آن سرمایه عالی عقلی آنان ، وقت هایی که در اختیار ایشان گذاشته است که در قرآن مجید به این وقت ها قسم می خورد و به فرستادن انبیا. شب عاشورا حضرت سید الشهدا به این مطلب اشاره فرمود :

« عَلی أنْ أكرَمْتَنا بِالنُّبُوَّه » ۳.

این مسأله کوچکی نیست که خداوند معلمانی ، مانند نوح ، ابراهیم ، اسماعیل ، یوسف ، یعقوب ، اسحاق ، اسباط ، عیسی بن مسیح و وجود مقدس پیامبر عظیم الشأن اسلام را برای مردم فرستاده است. و اینان منابع کمی نیستند. با اتصال انسان به این منابع ، زمینی ها از آسمانی ها برتر می شوند. در « اصول کافی » است که روح اعظم ، بر دختر گرامی پیغمبر اسلام نازل می شده است. این انسان زمینی ، برتر از موجودات آسمانی است. خداوند انسان را با سرمایه های ملکوتی ای که درون و بیرون او قرار داده ، او را گرامی داشته است. اتصال به قرآن یا نبوت یا امامت ، نعمت کوچکی نیست. در این زمینه ، هم باید قرآن مجید را خوب خواند و هم روایات و اخبار را فهمید. خداوند درباره انسان ، در قرآن می فرماید :

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ

فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » ۴.

ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم .

هم چنین درباره انسان می فرماید :

« فَتَبَارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » ۵.

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

تفریط در دنیا

آری ، قرآن مجید آینه است و همه هویت انسان را نشان می دهد که انسان کیست. نبوت منبع دیگری برای نشان دادن انسان است. امامت نیز یک منبع است برای انسان. امیرالمؤمنین انسان را چنین تعریف می کند :

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه » ۶.

ریشه انسان ، مغز او است.

فرق میان انسان و حیوان ، این است که حیوان منحصر به همان گوشت و پوست و استخوان است ؛ ولی انسان به واقعیات دیگری منحصر است. خداوند در قرآن مجید می فرماید : برخی انسان ها در روز قیامت ، می گویند :

« ... أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَاحَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللّهِ » ۷.

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم .

بسیار کشنده است برای کسانی که در روز قیامت گرفتار این درد می شوند. بدبخت ترین انسان کسی است که وارد محشر شود ، وقتی که همه پرده ها را بالا می زند و « یوم تُبْلَى السَّرَائِرُ » می شود ، همه واقعیات نشان داده می شود ، فریاد بزند : وای بر من! تأسف و حسرت بر من ، « عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللّهِ » . این بسیار مهم است که من در دنیا برخلاف همه موجودات غیبی و برخلاف همه موجودات شهودی ، موجودی جنب اللهی بودم ، همه موجودات عالم ، در نقطه بُعد زندگی می کردند و من همسایه خدا و در کنار خدا بودم ، مال خدا

بودم ؛ اما دچار تفریط و کوتاهی و سهل انگاری شدم. مگر دیگران مال خدا نبودند ؟ دیگران ذاتا مال خدا بودند ، ولی اعتبارا خدا همه را برای انسان قرار داده بود :

« هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الْاَءرْضِ جَمِیعاً » ۸.

او است که همه آن چه را در زمین است ، برای شما آفرید .

خداوند آن ها را ساخت ؛ اما همه را سر سفره انسان قرار داد و به سر سفر تنعّمات خویش نشاند. آن گاه می گوید : « عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّه ِ » ؛ من در دنیا دچار تفریط شدم. افراط به معنای زیاده روی و تفریط به معنای کوتاهی است. دچار تفریط شدم ، یعنی آمده ام که زیاد شوم ؛ ولی پس از یک عمر ماندن ، خود را کم کردم. عده ای آن قدر خود را کم می کنند که قرآن مجید در سوره قارعه می گوید : روز قیامت وقتی آنان را در ترازوی ارزش ها می گذارند ، اصلاً در خور کشیدن نیستند. شی ء باید وزن داشته باشد که در مقابلش پول بدهند. کسی شی ء بی وزن را نمی خرد ؛ مثلاً اگر یک پر کاه را در ترازو بگذارند و بگویند : یک تومان باید پول بدهید ، ما می گوییم: یک ریال هم نمی ارزد.

در سوره القارعه می گوید : عده ای را در قیامت ، در ترازو می گذارند :

« وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَ زِینُهُ » ۹.

و اما هر کس اعمال وزن شده اش سبک و بی ارزش است .

اصلاً ارزش وزن کردن را ندارد.

« وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْاَءجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ * قَالُوا یَاوَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَانُ

وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ » ۱۰.

و در صور دمیده شود ، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند . می گویند : ای وای بر ما! چه کسی ما را از خواب گاهمان برانگیخت ؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند.

اینان تفریط کار بودند و از خود کم کردند.

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه » ریشه انسان مغز او است. مغز چیست ؟

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى » ۱۱.

و از روح خود در او دمیدم .

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا » ۱۲.

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت .

« لَاَءَيَاتٍ لِاٴُولِى الْاٴَلْبَابِ » ۱۳.

نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است .

« لَاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » ۱۴.

نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا] برای اندیشمندان است .

« لَاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » ۱۵.

یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا]ست .

این ها همه مغز است :

« فِطْرَةَ اللّه ِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّه ِ » ۱۶.

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی]روی آور ، [پای بند و استوار بر]سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست .

این مغز است. آن گاه ، برخی انسان ها موجب پوسیده شدن مغزشان شدند. حقیقت انسان ، مغز او است. پس باید این پوست و گوشت و استخوان را به

عنوان سپر حفظ آن مغز ، نگه دارد. اگر این پوست و گوشت و استخوان را زنـدان آن مغز قرار دهـد ، مغز در این زنـدان می پوسـد و می میرد. پیـامبر مَثَـل جـالبی درباره این افراد دارنـد. ایشان افرادی را ، که منحرف حرکت می کننـد ، به کرم ابریشـم تشبیه کرده انـد که پیله آن زندان آن است. سه ماه ، چهار ماه فقط به پیله می رسد. پس از سه ، چهار ماه ، که همه درها بسته می شوند ، داخل پیله می میرد. این بدن ، قبر و زندان نیست ، تاریک خانه نیست ، سپر حفظ است.

علمای بزرگ علم اخلاق می گوینـد : حداکثر چیزی که بدن در این دنیا می خواهد ، سه چیز است: مسکن ، پوشاک و غذا. همه کسب ها هم برای همین سه ناحیه است. گردانـدن و نگاهـداری این خیمه ، مایه چنـدانی نمی خواهـد ، نه مایه عمری می خواهـد و نه مایه کاری. به شخصـیت و به مغزت که خداونـد متعال ، بدن را سپری برای حفظ آن قرار داده است ، نه زندان و قبر و پیله آن باید رسیدگی کرد .

گریه بر بشر

روزی پیامبر اسـلام غصه می خورد ، به انـدازه ای که اشک مبارکش روی چهره اش جاری شـد. علت غصه ایشان هم این بود که چرا بیشتر مردم ، به سـخنان من گوش نمی دهنـد. مگر من چه می گویم ؟ آیا می گویم: نخوریـد ، نپوشـید ، خانه نداشـته باشـید ، دنیا نداشـته باشـید ، کسب و صـنعت نداشـته باشـید ؟ من به مردم می گویم : می دانیـد من برای چه آمده ام ؟ تابلوی آمدن من برای شما روشن است :

« فَإنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الدُّنیا وَ الآخِرَه

» ۱۷.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما (به ارمغان) آورده ام .

خیلی ها برای این بشر گریه کرده اند. در کتاب « وسایل الشیعه » ، از امام صادق نقل است که می فرماید : وقتی که یک گنه کار ، پشیمان شود و در پیشگاه خدا گریه کند و اشکش که روی صورتش جاری شود ، این اشک می تواند دو کار انجام دهد : در دنیا رحمت الهی را بر امتی نازل کند ، که در آن امت ، همه گونه انسان بد و خوب هست. کار دیگری که می تواند انجام دهد ، این است که شعله های آتش جهنم را خاموش می کند. این قدرت اشک یک گنه کار است که نمک خدا را خورده و نمکدان را شکسته است و اکنون پشیمان است. آن گاه اگر پیغمبر برای هدایت مردم گریه کند ، این اشک از مغز برخاسته است ، مغزی که انعکاس اسما و صفات است.

حضرت ابراهیم هم گریه کرد. وقتی که جنگ جمل تمام شد ، امیرالمؤمنین به سراغ کشته های دشمن رفت و زار زار گریه کرد ، در حالی که یک انسان پیروز ، بر سر کشته های دشمن باید کف بزند ، هلهله کند و جشن بگیرد. کسی که کنار دست حضرت نشسته بود ، گفت: چرا گریه می کنید ؟ فرمود : چرا اینان به جهنم رفتند ؟ من طاقت ندارم. چه دلی سوخت! چه دل هایی برای بشر سوخت! چه اشک ها از چه چشم هایی جاری شد! چه دعاهایی پشت سر این بشر شد! چه معلمانی خداوند برای این بشر فرستاد! و چه کتاب هایی برای این بشر نازل گردید ، امّا عدّه ای خود را

از تربیت آن محروم ساختند!

گریه پیامبر علیه السلام برای امتش

جبرئیل خدمت پیامبر آمد و گفت : آقا! چرا گریه می کنید ؟ فرمود : مردم به سخنان من گوش نمی دهند. ظاهرا وقتی جبرئیل آمد ، آیه ۲۲ سوره فاطر را آورده بود :

« وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ » ۱۸.

و تو نمی توانی [دعوت حق را]به کسانی که در قبرهایند ، بشنوانی .

می دانی چرا به سخن تو گوش نمی دهند ؟ زیرا بدن آنان قبر و مغزشان مرده داخل آن قبر شده است. چگونه مرده سخن تو را بشنود ؟ گوشی باقی نمانده است. از وجود بیش تر مردم مکه ، فقط تعدادی قبرهای متحرک مانده است. قبرهای در قبرستان ثابتند و بعضی از قبرها روی زمین راه می روند. قبرها محل مار و کرم و مور هستند. این بدن هایی هم که شکل قبرند ، خورنده دارند و مانند قبرند. قبرها پوشش دارند ، این ها هم پوشش دارند. مردم با قبرها سر و کار دارند ، مردم با این قبرها هم سر و کار دارند. مغز مُرده در این قبر پوسیده است و آن فرد زندانی در این زندان نابود شد. تو چگونه می خواهی برای آنان سخن بگویی ؟

امیرالمؤمنین می فرماید :

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه و عَقْلُهُ دینَهُ و قُوَّتُه » ۱۹.

پای بند انسان ، دین او و مردانگی او است.

نظر قرآن و امیرالمؤمنین را درباره موقعیت انسان دانستیم. اکنون ببینیم امام ششم در این باره چه می فرماید : « إنّ صُورَةَ الإنسانِیَّه ... » . سخن از انسانیت است و از حقیقت آدمی. این بدن را غیر از ما دیگران هم دارند ، درشت تر و محکم تر و گاهی هم

قشنگ تر از ما ؛ اما بدن آهو بسیار دونده تر از بدن ما است.

من شنیدم نمی دانم تا هفتاد کیلومتر می دود ، جیپ دنبالش کند گاهی حتی از ماشین تندتر می دود.

ارزش انسان به عقل است

می گویند: هر گاه چنگیز به شهری حمله می کرد ، در دروازه شهر می گفت: نماینده شهر را بفرستید تا با من صحبت کند. در یک شهری کودکی ده _ دوازده ساله را فرستادند. چنگیز ناراحت شد و گفت : بزرگ تر از تو در این شهر نبود ؟ گفت : چرا ، شتر بود. می خواهی بروم و آن را بیاورم ؟ اگر هیکل بزرگ می خواهی ، هیکل دارتر از من در شهر زیاد است. یکی از آنها شتر است.

گفت : قوی تر از تو در این شهر نبود که نزد من بفرستند ؟ گفت : چرا ، کرگدن هست ، اگر می خواهی ، بروم آن را بیاورم.

گفت : آیا این شهر ریش سفیدتر از تو نداشت ؟ گفت : چرا ، ما بزهایی داریم ریش های بسیار قشنگی دارند ، تمیز ، سفید ، پنبه ای ، مانند ابریشم نرم اگر دوست داری ، یکی از آن ها را بیاورم. تو عقل می خواهی و منطق یا هیکل می خواهی ومو ؟

البته باید به جسم نیز رسیدگی شود و نیاز آن تامین گردد . اما نه در حدی که زندان و قبر شود برای حقایق الهی ، که آن حقایق ، در این زندان و قبر بمیرند و بپوسند. این پنج حس باید به طرف ملکوت باز باشند. کسانی که درون قبر هستند ، از راه حواس ظاهری ، باید چیزی به آنان اضافه شود که فردا نگویند : « عَلَى مَا فَرَّطتُ

فِی

جَنبِ اللّه ِ » ۲۰. ما همسایه خـدا بودیم ؛ اما چه تفریطی کردیم! تمام نعمتهای ارزشـمند خـدا را در این جا نابود کردیم. اکنون باید همسایه شمر و معاویه و یزید بشویم.

کسـانی که سـاکن بهشت هسـتند ، « فِی جَنبِ اللّه ِ » هسـتند ؛ چون صـفت « جَنبِ اللّه ِ » بودن را در دنیـا هم حفـظ کرده انـد. کسانی هم که صـفت « جَنبِ اللّه ِ » بودن خود را نابود کرده انـد ، باید در کنار یزید و معاویه و فرعون و نمرود زندگی کنند ، همسایه هایشان آنان هستند.

شخصیت حقیقی انسان

این روایت ، بسیار مهم است :

« إنّ صُورَةَ الإنسانِیَّه هِیَ الطَّریقُ المُستقیم إلی کُلِّ خَیْر » ۲۱.

صورت انسانی طریق مستقیم به سوی هر خیری است .

این سـخن ، نه دربـاره ملائکه است ، نه درباره موجودات دیگر. چهره واقعی انسان ، راهی مسـتقیم است ؛ یعنی نزدیک ترین جاده می باشـد. راه مسـتقیم ، کوتاه ترین ، نزدیک ترین و بهترین راه است. وقتی که خداونـد انسان را خلق نمود ، چهره او را راه مسـتقیمی به سوی تمام خیر قرار داد. مرحوم حاجی سبزواری ، در کتاب منظومه ، وجود را که تفسیر می کند ، می گوید : وجود ، منبع کل خیر و کل شـرف است. کل خیر یعنی خـدا. وقتی که خداوند صورت انسانی را آفرید ، چهراش را روبه روی خود قرار داد تا پس از تربیت و تزکیه نفس ، به همان هدفی که رو در روی شما است ، معرفت پیدا کنید و به سوی او حرکت کنید.

طبق این فرموده امام صادق ، کسی که روی انسانیتش رااز خدا برگرداند و به خدا پشت

کنـد ، به کجا می رود ؟ وقتی شـما را ساخت ، پلی را هم ساخت بین بهشت و جهنم و شـما روی این پل هستید. فکر کنید که به کدام سوی پل در حال حرکتید.

این گونه روایاتی که تعریف از انسان می کننـد ، غرورآفریننـد. آیات قرآنی هم که درباره انسان سـخن می گویند ، و ماهیت انسان را بیان می کننـد ، لذت بخشـند ؛ مثلاً در آغاز سوره بقره ، وقتی که خداوند می خواهد انسان را به ملائکه معرفی کند ، می فرماید :

« قَالَ يَاادَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ » ۲۲

.[خدا] فرمود : ای آدم ! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده .

ای آدم! ملائکه آن گونه که بایـد و شایـد ، متوجه نیسـتند. آنـان را آگاه کن که من کیسـتم. ببینیـد ما چه مقامی داریم! پس انسان بایـد بسـیار سبک مغز باشـد که به امریکا یا دیگران که مجسـمه کفر و الحاد هسـتند بگویـد راه و رسم درست زندگی کردن را به من بیـاموز. به آدم می گویـد ملائکه درست نمی شناسـند و معرفت ندارنـد. من تو را پس از چنـد میلیارد سال که ملائکه آفریـده شـده بودند ، آفریدم. « أَنبِئْهُم » ایشان را آگاه کن. حال آیا مارکس یا دورکیم یا فروید یا وزارت امور خارجه آمریکا یا روسـیه بایـد راه و رسم زنـدگی را به ما آموزش دهـد. آیا باید بیگانگان از دین و قرآن و انسانیت به ما بگویند : ای بیچاره! بیا تو را با راه و رسم زندگی آشنا کنم.

« و هِیَ کِتابُ الَّذی کَتَبَهُ اللّه بِیَدِه » ۲۳.

انسان کتابی است که خداوند متعال آن را با دست خود نوشته

است.

بدن ما را عوامل متعدد عالم به اراده خدا با کمک هم نقاشی کرده اند ؛ اما حقیقت ما را دست مستقیم خودش نقاشی کرده است. پس نگذار روی این نقاشی شیطان قیر بپاشد که بعد نتوانی آن را پاک کنی .

« ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤوا السُّوآ أَيَآ أَن كَذَّبُوا بِايَاتِ اللّه » ۲۴.

آن گاه بدترین سرانجام ، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند.

پی نوشت ها

۱ . ابراهیم (۱۴) : ۲۴ _ ۲۵.

۲ . اسراء (۱۷) : ۷۰.

۳ . بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲. ۴ . تین (۹۵) : ۴.

۵ . مؤمنون (۲۳) : ۱۴.

۶ . الأمالی: ۳۱۲.

۷ . زمر (۳۹) : ۵۶ .

۸ . بقره (۲) : ۲۹.

۹ . قارعه (۱۰۱) : ۸ .

۱۰ . یس (۳۶) : ۵۱ _ ۵۲ .

۱۱ . حجر (۱۵) : ۲۹.

۱۲ . شمس (۹۱) : ۷.

۱۳ . آل عمران (۳) : ۱۹۰.

۱۴ . رعد (۱۳) : ۴.

۱۵ . رعد (۱۳) : ۳.

۱۶ . روم (۳۰) : ۳۰.

۱۷ . بحار الأنوار: ۱۸/۱۹۲.

۱۸ . فاطر (۳۵) : ۲۲.

۱۹ . الأمالی: ۳۱۲.

۲۰ . نهج السعاده: ۸/۳۱۲.

۲۱ . تفسیر الصافی: ۱/۸۶ .

۲۲ . بقره (۲) : ۳۳.

۲۳ . تفسیر الصافی: ۱/۹۲ .

۲۴ . روم (۳۰) : ۱۰.

ج_لسه ۳

باارزش ترین علم

خودشناسی در پیشگاه حضرت حق از باارزش ترین علوم است. منفعت این دانش برای انسان به گستردگی همه عالم هستی و هم به گستردگی عالم ابدی است.

برای این که انسان خودش را بشناسد و موقعیت خود را در این عالم درک کند ، چاره ای ندارد جز این که به منابع اصیلی که واقعیات مربوط به او در آن منابع ثبت است مراجعه کند. در رأس این منابع قرآن کریم است که برخی از واقعیات این کتاب ، پیش از این بیان شد. منبع اصیل دیگر اخبار و روایات است که از قول پیغمبران خدا ، رسول گرامی اسلام و

ائمه طاهرین قدس سرهما در مهم ترین منابع خبری ما نقل شده اند که برخی از آن سخنان را نیز بیان کردیم.

انسان با توجه به آن مایه های عظیمی که به دست اراده حضرت حق ، در ساختمان وجود او به کار رفته انـد ، موجودی است که در میان موجودات عالم غیب و شهادت ، موجود خاص و ممتازی است. سازنـده این موجود با این مایه های عظیم ارزشی که در آن قرار داده است ، رضایت ندارد که گوهر وجود او به دست شیاطین بشکند و از قیمت حقیقی خود سقوط کند ، و به موجودی تبدیل شود که در ترازوی ارزش الهی نتوان او را وزن کرد.

برای این که سرمایه هـای داده شـده به انسان ، به وسیله خودِ انسان به کار بیفتد و تبدیل به منافعی ابدی شود ، پروردگار بزرگ عـالم او را به سوی برخی حالات و اعمال دعوت می کند. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایـد : همه این اعمـال و حالاتی که انسان به آن ها دعوت شده است ، پروردگار در آیات قرآن مجید بیان کرده است.

صراط مستقیم

در سوره مبارکه یونس خداونـد آیه عجیبی درباره دعوت خود دارد که می فرمایـد من شـما را به چه چیزی دعوت می کنم. نمونه این آیه را در قرآن کریم کم داریم .

« وَ اللّه ُيَدْعُوآا إِلَی دَارِ السَّلامِ وَ يَهْدِی مَن يَشَاءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِيم » ۱.مردم را به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است]دعوت می کند و هر که را بخواهد ، به راهی راست هدایت می کند .

خدا شما را به دار سلام و به صراط مستقیم دعوت می کند. صراط مستقیم راهی است که

در دنیا برای انسان ترسیم کرده است و دار السلام نتیجه حرکت انسان در این صراط مستقیم است. صراط مستقیم چیست ؟ امام صادق علیه السلام ترجمه ای از صراط مستقیم دارند که بسیار عالی ، حقیقت آن را بیان می کند. این ترجمه را حکیم متأله ، فیلسوف بزرگ و محدث خبیر ، فیض کاشانی ، در تفسیر « صافی » نقل می کند.

شخصی از حضرت می پرسد که به نظر شما « اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِيمَ » یعنی چه ؟ البته پاسخ های بسیاری درباره ترجمه صراط مستقیم داده شده است که همه آنها در پاسخ حضرت صادق علیه السلام جمع است. توجه به صراط مستقیم و قرار داشتن در صراط مستقیم ، به اندازه ای اهمیت دارد که پروردگار عزیز عالَم برای به کار افتادن سرمایه هایی که از باب لطف و عشق و محبت ، به انسان مرحمت فرموده است ، بر بندگانش واجب کرده که در شبانه روز ، ده بار مسأله صراط مستقیم را تکرار کنند. البته گفتن صراط مستقیم و تکرار آن ، از نظر پروردگار بزرگ عالم ، به این سادگی ها نیست که من به صورت واجب ، در هر ۲۴ ساعت ، ده مرتبه بگویم : « اهدنا الصراط المستقیم » و بعد هم سراغ کار دنیایی ام بروم. در آیه شریفه ای خطاب به حضرت موسی آمده است که در همان لحظات آغاز نبوت ایشان است و خداوند به صورت امر واجب می فرماید :

« وَ أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِيٓ » ۲.و نماز را برای یاد من برپا دار .

نماز را برپا دار برای این که یاد من باشی. به تعبیر فارسی تر ، نماز بخوان که از

راه این نماز ، کرسی حکومت درون و برون تو ، برای همیشه در اختیار من قرار بگیرد ؛ چون تو موجودی هستی که از درون و برون خودت آگاهی نداری. خیلی ها به دنبال این هستند که کرسی حکومت بر تو را اشغال کنند ؛ ولی هر کس حاکم بر تو شود ، بود و نبود تو را از بین می برد. اگر غیر از خدا هم بر انسان حاکم شود ، جز شیطان هیچ چیز دیگری نیست. و غیر خدا شیطان است.

البته وقتی می گوییم : خدا ، شؤون خدا شامل هر چیزی که همراه پروردگار هست نیز می شود. نبوت و رسالت شأنی از شأن اللّه است. امامت شأنی از شأن اللّه است. وحی شأنی از شأن اللّه است. وقتی می گوییم خدا ، انبیا هم با خدا هستند ، امامان هم با خدا هستند ، قرآن هم با خداست و واقعیات هم با خدا هستند. فقیه و عالم ربانی واجد شرایط ، حکیم الهی و عارف بیدار ، همگی از شؤون پروردگار هستند ، اسمای حق هستند. غیر خدا هم که می گوییم ، یعنی غیر از همه اینها و آن شیطان است.

حکومت شیطان

خداوند بسیار هشدار می دهد که مواظب باشید حکومت وجودتان دست شیطان نیفتد. هرگز خداوند در قرآن مجید قبول نکرده است حکومت شیطان را و عذر کسی را که درون و برون خود را به دست شیطان بدهد. عجیب تر این که خود شیطان حاکم بر وجود انسان هم در روز قیامت در پیشگاه پروردگار ، همه خرابی های انسان را به گردن نمی گیرد و خدا هم سخنش را پذیرفته است که همه این خرابی ها گردن تو

نیست. ۹۹٪ خرابی ها به گردن خودِ انسان است و یک درصد آن ، به گردن دشمن است چون شیطان فقط وسوسه گری می کند لکن این خود انسان است که مهار خود را به دست شیطان می سپارد و به دنبال او حرکت می کند.

قرآن مجید ، هر عامل جدا کننده انسان از خدا را شیطان نامیده است ، هر کس که باشد ، ظاهری باشد یا باطنی ، شهری باشد یا روستایی ، با سواد باشد یا بی سواد ، فقیر باشد یا پولدار ، حکومت باشد یا غیر حکومت. هر عاملی که در حاکمیتش گوهر وجود و شخصیت وجود انسان را به نابودی می کشد و او را به جایی می برد که امکان وزن کردن در ترازوی ارزشها را نداشته باشد ، شیطان است.

عاقبت شیطان پرستان

در قرآن آیه بسیار عجیبی است :

« وَ قَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الْاٴَمْرُ » ۳.

وقتی کار از کار گذشته و دیگر تمام شده و راه برگشت و جبرانی نمانده ، همه درهای توبه و رحمت به روی شیطان پرست ها بسته شده ، دنیا به پایان رسیده و قیامت اتفاق افتاده ، دادگاه برپا شده و قرار است محاکمه آغاز شود ، شیطان به حرف می آید. این شیطان ، دولت امریکا می تواند باشد ، انگلیس می تواند باشد ، منافق داخلی می تواند باشد ، منافق خارجی می تواند باشد ، پدر بی دین هم می تواند باشد ، زن بی دین هم می تواند باشد ، بچه بی دین هم می تواند باشد. امیرالمؤمنین می فرمود : « الزُّبَیْرُ مِنّا » ۴. یعنی زبیر از ما می باشد . همان مطلبی که پیغمبر درباره سلمان می فرمود ؛ ولی تا وقتی که پسر زبیر ، در زندگی او

دخالت نکرده بود. از وقتی که این پسر بی تربیت و بی ادب و شیطان صفت ، حاکم بر پدرش شد ، دیگر « الزُّبیْرُ مِنَ الشَّیطان » شد.

فرقی نمی کند که این شیطان ، چه کسی باشد. شیطان آن عاملی است که مرا از پروردگار جدا کرد ، آن عاملی است که نگذاشت گوهرم را با دعوت خدا پرداخت کنم و به آن شکل بدهم ، شکل رضایت خدا را به آن بدهم ، شکل بهشت را به آن بدهم ، شکل نبوت را به آن بدهم ، شکل امامت را به آن بدهم. اجازه نداد من هم چون ابراهیم و اسماعیل شوم ، و چون یوسف عزیز مصر وجود خویش گردم. کلنگ برداشت و به جان ساختمان الهی من افتاد و هر جا را دلش خواست ، خراب کرد. من هم راه را به او نشان دادم. اگر من مبارزه کرده بودم ، لطمه نمی خوردم. من راه را به او نشان دادم و به جایی رسیدم که از خراب شدن خودم هم لذت می بردم. هزار دفعه به من گفتند که وجود تو در حال خراب شدن است ، از این مسیر راه نرو! گفتم : دوست دارم بروم و لذت هم می برم به کسی مربوط نیست.

اکنون که کار تمام شده است ، با چهره ای زشت و کریه وارد محشر شده است و از همه وجود او فقط خرده هایی استخوان و گوشت و پوست باقی مانده است که به درد سوزاندن می خورد. بدن را قبر برای عقل و فطرت و وجدان و روح و آن رابطه های الهی کرد ، آنها را خفه کرد و همه آن واقعیات

را ضایع کرد. بعد شیطان این سخنان را به مریدانش ، به بندگانش ، به برده هایش ، به کسانی که حرف او را خوب گوش دادند و لذت هم بردند ، می زند : « إِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ » ۵. این سخن شیطان در قیامت است به مردمی که دنباله رو او بودند. به ایشان می گوید: پروردگار بزرگ عالم ، خدای دروغ گویی نبود ، علتی نداشت که دروغ بگوید. هر وعده ای که خدا در دنیا به شما داد ، « وَعْدَ الْحَقِّ » بود. هر وعده ای که داد ، وعده رضایت بود. وعده بهشت ، وعده رشد ، وعده کمال ، وعده رسیدن به مقام قرب ، وعده رسیدن به مقام لقا و وعده رسیدن به مقام وصل بود. اگر وعده پیروزی داد ، همه وعده ها درست بودند. « وَ وَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ » . اما من هر چه وعده به شما دادم ، وعده قلابی و دروغ بود. گفتم : از این جاده بیا ، به هر چه لذت است می رسی ، وضع تو خوب می شود و کار و کاسبی تو بالا می گیرد. می گفتم: سعادت در این جاده است ، سعادت در رفاقت با این گروه است که از خدا بی خبرند : « وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ » ۶. شیطان به آنها می گوید من زورم به شما که نمی رسید ، فقط می توانستم به شما وعده بدهم. پروردگار بزرگ عالم چنان قدرتی به من نداده بود که سر شما را به سنگ بکوبم. یا با تیشه ، شما را ریشه کن کنم. من سلطنتی بر شما نداشتم. فقط می توانستم با شما رابطه برقرار

کنم و شما را دعوت کنم : « إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی » .

من فقط می توانستم بگویم : بیا ، شما هم جواب مرا دادید و گفتید می آییم. خدا هم شما را دعوت کرده بود : « وَ اللّه یَدْعُوآا إِلَی دَارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ » ۷. می خواستید بروید : « فَلَا تَلُومُونِی » .

انسانِ مختار

پروردگار می گوید : در صحنه محشر ، شیاطین به بندگان خود می گویند حق این که ما را سرزنش کنید ، ندارید. هیچ کدام از شما نمی توانید به ما بگویید : ای مخالف خدا! ای ملعون پست! ای رجیم! ای خائن! ای جانی! ای جنایتکار! چرا مرا به جهنم دچار کردی ؟ چرا مرا بدبخت کردی ؟ چرا مرا بیچاره کردی ؟

مرا ملامت نکنید: « وَلُومُوآا أَنفُسَكُم » هر چه می خواهید فقط خودتان را سرزنش کنید. برای خودتان آه بکشید. برای خودتان داد بزنید : « مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ » . من امروز کمترین قدرتی برای این که به فریاد شما برسم ، ندارم ؛ چون خود من هم گرفتارم. « وَ مَا أَنتُم بِمُصْرِخِیَّ » شما هم نمی توانید مرا نجات دهید. « إِنِّی كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ » : من بیزار هستم و کافرم به همه برنامه های بد شما. « مِن قَبْلُ » از قبل هم اصلاً با شما خوب نبودم و شما را نمی پسندیدم. آن موقع هم ما شما را مردمی پست ، زبون ، ضعیف ، برده ، بدبخت و بیچاره حساب می کردیم. « إِنِّی كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ » . این جمله ، دیگر بسیار دردناک است که شیطان

در روز محشر فریاد می زند :

« إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ » ۸؛ یعنی هر کس از حدود خدا تجاوز کرده است ، آماده عذاب دردناک خدا باشد.

تأثیر نماز

خداوند به موسی بن عمران می فرماید :

« وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی » ۹. نماز را به یاد من برپا دار . نماز برای این است که حاکمیت من بر تو استقرار پیدا کند.

« إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنکَرِ » ۱۰.یقیناً نماز از کارهای زشت و کارهای ناپسند ، باز می دارد .

خودِ نماز ذکر است. برای چه ما را مأمور به ذکر کرده اند. در ذکرگویی همه وجود باید شرکت کنند. ذکر واقعی ، ذکری است که همه هستی در آن شرکت کند. وقتی می گویم : « لا إله إلاّ اللّه » ، « اللّه اکبر » ، « لا شریک له » ، « لا حول ولا قوه إلاّ باللّه » ، همه هستی من باید در این ذکر شرکت کند. « لا إله إلاّ اللّه » یعنی هر چه حرام است ، به دور از من و هر چه واقعیت است ، برای من می باشد. آن قدر هم باید این ذکر را با زبان تکرار کنم تا آخر عمر که قلب و روحم در این حقیقت غرق شود و نَفْس شناگر در این حقیقت شود.

وضوی پاکان

به یکی از بزرگان دین گفتند : چگونه نماز می خوانی ؟ گفت : وقتی هنگام نماز فرا می رسد ، من دو وضو می گیرم : یک وضو برای بدنم و یک وضو برای حقیقتم. وضویی که برای بدنم می گیرم ، همان وضویی است که امام صادق تعلیم داده

و گفته است : وقتی که وضو می گیری ، آبی که به صورتت می ریزی ، توجه داشته باش که صورتت را و هر چه در صورت تو است ، برای او پاک کن :

« إنَّ اللّه لا یَنْظُرُ إلی صُوَرِکُمْ بَلْ یَنْظُرُ إلی سیرَتِکُمْ » .

بدرستی که خداوند به صورت (ظاهری) شما نظر ندارد بلکه به سیرت و باطن شما می نگرد .

گفت : وضو که می گیرم ، چشمم را از نظر انداختن به نامحرم با وضو مُهر می کنم. این قدر هم این مُهر قوی است که اگر من هم بخواهم آن را باز کنم ، باز نمی شود ؛ مانند این که دو پلک را به هم چسبانده باشند. در کتابی دیدم خطرهای نگاه کردن به نامحرم را تحلیل کرده بود و یازده خطر سنگین برای نگاه به نامحرم شمرده بود. همه آن خطرها هم درست بود. اگر مردان و زنان در ایران ، راست بگویند ، علت بیشتر طلاق ها فقط نگاه است. مرد ، خانم نامحرمی را بیرون از خانه دیده است که زیباتر از همسر خودش بوده است. از همسر خود دلسرد شده است و یا خانم نیز ، یک نفر را دیده است که زیباتر از شوهر خودش بوده است و در او خیره شده و دل او را برده است و از شوهر خودش فراری شده است. بعد هم طلاق می خواهد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

« النَّظَرُ شُعْبَةٌ مِنَ الزِّنا » .

نگاه (آلوده) بخشی از زنا است .

می گویند : نگاه مقدمه زنا است. می گویند : نظر به شهوت مورث حسرت طویل است. می گویند: « سَهْمٌ مِنْ سَهامِ الإبلیس »

۱۱. نگاه تیری از تیرهای شیطان است .

چشـمم را که می شویم ، می گویم : تو مـال او هسـتی ، نه مـال نـامحرم. هنگـام وضو دو لبم را هم که کاملاًـ می شویم و می گویم : اجازه نـداده انـد که با همه جا تماس برقرار کنی. در روایات ما دارد کسـی که نامحرمی را ببوسـد ، فرقی نمی کند که پسر باشد یا دختر ، در برخی از روایات ، به خصوص پسر گفته شده است ، وقتی از قبر بیرون می آید ، بندی از آتش جهنم به بدن او می گذارند و حساب آخرین نفر را که رسیدند ، تازه می آیند سراغ او که بیا ببینیم وضع تو به کجا باید بکشد ؟

وضو می گیرم ، زبـانم را هم خوب می شویم. وضو یعنی طهـارت ، یعنی مهـار. زبـانم را با وضو مهار می کنم. وضو می گیرم که مرا در پیشـگاه مقدس اوراه دهند. با وجود مقدس او حرف بزنم. جدی اهل غیبت نیستم. اگر می خواهم حرف بزنم ، روبه رو حرف می زنم. او را به کناری می کشم ، به او احترام می گـذارم ، سـلام می کنم و می گویم : معذرت می خواهم ، خیال کردم عیب داری ، می خواسـتم عیب تـو را گوشـزد کنم. بـا این روش ، او می پـذیرد که عیب دارد. می گویم : حیف است ، گوهر وجودت در حال لطمه خوردن است.

دست هایم را که می خواهم بشویم ، به دسـتم می گویم : انگشتان تو را برای گرفتن لقمه حرام نساخته اند ، تو را برای گرفتن آلات موسـیقی و قمار نساخته اند ، برای گرفتن شیشه مشروب خلق نکرده اند ، برای امضا علیه کسی نساخته اند ، برای پرونده دروغ ساختن درست نکرده اند

، برای گرفتن اسلحه به روی مؤمن و مسلمان و نفس محترم نساخته اند. هنوز دارم وضو می گیرم و وارد نماز نشده ام. نماز که مقام قرب است ، مهمانی است. این ها همه مقدمات است.

بعد سرم را مسح می کنم. کلمه « مسح » در قرآن چه معنایی دارد : « وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ » . باطن سرم را نیز شستشو می کنم تا پاکیزه گردد :

سر که نه در راه عزیزان بود

بار گرانی است کشیدن به دوش۱۲

سرم را چنان تطهیر می کنم که روزهای آخر ، وقتی شمشیر به او زدند و خونش روی محراب پاشید ، ببینم چه چیزهایی در این خون موج می زند ، اصالت ، معرفت ، شرافت ، کرامت ، بینایی ، درستی و فضیلت .

وضوی باطن

وضویم که تمام می شود. این تازه وضوی ظاهر است. بعد وارد وضوی باطن می شوم. وضوی باطنم چیست ؟ ظاهرم را با آب به روش امام صادق ، این گونه پاک می کنم. باطنم را هم هر روز با توبه پاک می کنم. همه انبیا با این که گناهی نداشتند ، همواره در حال توبه بودند. و به صیقل و شستشوی باطن می پرداختند.

نماز ابراهیمی

وقتی وضویم تمام شد و باطنم را با آب توبه شستم ، تا آن جا که امکان داشته باشد ، نمازم را در مسجد می خوانم. عده ای به قول پیامبر ، همه کره زمین برای آنان مسجد و خانه محبوب است :

« لِیَ الأرضُ مَسْجِدا و طَهُوراً » ۱۳.

زمین را برای من (پیامبر) مسجد و طهور قرار داده شده است .

امیرالمؤمنین درباره دنیا می فرماید : « مَسْجِدُ أحِبّاءِ اللّه » ۱۴. این جا مسجد عاشقان خدا است.

وقتی وارد مسجد می شوم از درون مسجد ، مسجد را نگاه می کنم .

« وَ إذِ ابْتَلَیآ إبْرَ هِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إمَاماً » ۱۵.

و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت [آزمایش کرد ، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید ، پروردگارش [به علت شایستگی ولیاقت او]فرمود : من تو را برای همه مردم ، پیشوا و امام قرار دادم .

می بینم صدای خدا در ابتدای نماز من بلند است که من نماز ابراهیم وار از تو می خواهم ، نه عربی خواندن و فرار کردن.

نماز ملکوتی می خواهم ، نمازی می خواهم که با تو باشم و تو با من باشی : «

فِی جَنبِ اللّهِ » . آن وقت بهشت را کاملاً طرف دست راست خودم می بینم.

« وَ أَصْحَابُ الْیمینِ مَا أَصْحَابُ الْیمِینِ » ۱۶.و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند ، سعادتمندان !

طرف دست چپم را نگاه می کنم .

« وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ » ۱۷.و شقاوتمندان ، چه دون پایه اند ، شقاوتمندان !

پـل روی جهنم را زیر پاهـایم می بینم ، ملـک الموت را بالای سـرم ، در حال پرواز مشاهـده می کنم که الان است نوبت رفتن من. همه هستی ام را به خـدا می سـپارم و بعـد از این ، تـازه تکبیره الاـحرام می گویم : « اللّه اکبر » . آن موقع ، وارد نمـاز می شوم : بسم اللّه الرحمن الرحیم « الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِینَ » ؛ ای همه کاره عالَم! هیچ کس را غیر از تو کاره ای نمی دانم.

« الرَّحْمَانِ الرَّحِیمِ * مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ * إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ * اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِیمَ » ۱۸. امام صادق این آیه را چنین معنا می کنند :

« أرْشِدْنا لِلُزومِ الطَّریقِ الّذی مُعَدّی إلی مَحَبَّتِک و المُبَلِّغ إلی جَنَّتِک » ۱۹.

خدایا! طلب می کنم از وجود مقدس تو راهی را که مرا به دریای عشق تو برساند.

معلوم می شود معرفت جزء صراط مستقیم است. عشق جزء صراط مستقیم است. عشق هم پدیده ای است که از معرفت حاصل می شود. پایان مسیری که در حال حرکت هستم ، درِ بهشت است. انسان بهشت را در صراط مستقیم می بیند. خود در به روی انسان باز می شود .

« ادْخُلُوهَا بِسَلامٍ ءَامِنِینَ » ۲۰.

[به آنان گویند :] با سلامت و امنیت وارد شوید .

« و المانِع مِنْ إن نتَّبِعِ أهْوآءَنا فَنَعطب »

.۲۱

خدایا! در این راه ، سالک و کسی که در حال حرکت است ، مانع دارد از این که از هواهای خود متابعت کند.

خدا و امامان معصوم صراط مستقیمند

کسی که تابع حال و هوای شهوات و غرایزش است ، در راه نیست.

« أو أنْ نَأخُذَ آرآءَنْا فَنَهْلِك » ۲۲.

در صراط مستقیم ، هیچ کس متکی به رأی خود نیست.

می گوید : من باید ببینم که رأی خدا چیست ، رأی انبیا و ائمه چیست. من خودم رأی می دهم ؛ ولی رأی من باید مساوی با رأی آنان باشد. این صراط مستقیم است :

« أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللّه ُ یَدْعُوآا إِلَی دَارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ » ۲۳.

دیگران شما را به چه چیزی دعوت می کنند ؟

دیگران شما را دعوت می کنند تا حسابی شما را بسوزانند و خاکستر کنند ، از شما غیر از بدن چیزی باقی نگذارند. کاری که فرهنگ غرب و شرق ، در سراسر اروپا و امریکا کرده است ، این است که از انسان فقط بدن خالی باقی گذاشته است. اگر یک فیلم از مردم و جوانان و زنان آن جا را در این جا نشان دهند ، برای منحرف کردن یک میلیون نفر کافی است :

« أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَاللّه ُ یَدْعُوآا إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَیُبَیِّنُ ءَایَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » ۲۴.اینان [که مشرکند ، نه تنها مردم ، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند ، و خدا به توفیق خود ، به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید

تا متذکر شوند .

روی سنگ معبد یونانی نوشته بود که خود را بشناس .

« وَ فِیٓ أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ » ۲۵.و نیز در وجود شما نشانه هایی است آیا نمی بینید ؟

آگـاه بـاش که چه کسـی هستی. وقتی که بـدانی چه کسـی هستی ، یکپارچه مال او می شوی. یکپارچه که از او شـدی ، یک پارچه هم اسما و صفات او را جذب می کنی. آن گاه ببین چه می شود.

جدّ تو ، آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند بحر او سجود

یک گنه چون کرد ، گفتندش تمام

مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با عمری گناه

داخل جنّت شوی ای رو سیاه!۲۶

پی نوشت ها

۱ . یونس (۱۰) : ۲۵.

۲ . طه (۲۰) : ۱۴.

۳ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲.

۴ . بحار الأنوار: ۲۸/۳۴۸ ، باب چهارم.

۵ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲.

۶ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲.

۷ . یونس (۱۰) : ۲۵.

۸ . ابراهیم (۱۴) : ۲۲.

۹ . طه (۲۰) : ۱۴.

۱۰ . عنكبوت (۲۹) : ۴۵.

۱۱ . حدائق الناظره: ۲۳/۵۲.

۱۲ . ديوان اشعار سعدى شيرازى

۱۳ . من لا يحضره الفقيه: ۱/۲۴۰.

۱۴ . بحار الأنوار: ۷۰/۱۲۵.

۱۵ . بقره (۲) : ۱۲۴.

۱۶ . واقعه (۵۶) : ۲۷.

۱۷ . واقعه (۵۶) : ۴۱.

۱۸ . فاتحه (۱) : ۱ _ ۶.

۱۹ . عيون اخبار الرضا عليه السلام : ۲/۲۷۳.

۲۰ . حجر (۱۵) : ۴۶.

۲۱ . وسائل الشيعه: ۱۸/۳۱.

۲۲ . وسائل الشيعه: ۱۸/۳۱.

۲۳ . بقره (۲) : ۲۲۱.

۲۴ . بقره (۲)

: ۲۲۱.

۲۵ . ذاریات (۵۱) : ۲۱.

۲۶ . شیخ بهایی

ج_لسه ۴

سرچشمه هستی

در مقدمه بحث خودشناسـی که ریشه سعادت انسان در دنیا و آخرت است ، به چند آیه در قرآن کریم درباره کره زمین برمی خوریم. خداونـد دربـاره کره زمین مسائـل مختلفی را در قرآن مطرح کرده است ؛ از جمله ، در سوره مبارکه یس ، به مرگ و حیات زمین اشاره می کند.

« وَ ءَايَةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ » ۱.و ایـن زمیـن مرده برای آنـان نشـانه ای [آشـکار بر این که ما مردگـان را در قیامت زنـده می کنیم] است که آن را زنـده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورنـد ، و در آن بوسـتان هـایی از درختـان خرمـا و انگور قرار دادیم و در آن از چشـمه های گوناگون روان ساختیم تا از میوه آن و آن چه دست هایشان به عمل می آورد [مانند شیره ، کشمش و شربت] بخورند ، آیا سپاس گزاری نمی کنند ؟

در این سه آیه پروردگـار بزرگ عـالم ، چهـار بـار خود را مطرح می کنـد. یـک بـار در جمله « أَحْيَيْنَاهَا » ؛ چون بـدون او که کـاری صـورت نمی گیرد ، برنـامه ای تحقـق نمی یابـد ، چراغی روشن نمی شود و در عنصـری حرکت ایجـاد نمی شود. اگر عنایت وجود مقـدس او نباشـد ، چه چیز لباس هستی می پوشد و چه چیز می تواند در عالم ظهور پیدا کند ، چگونه زندگی را ادامه می دهد ، از چه

منبعی می توانـد خود را تغـذیه کنـد و به چه تکیه دارد ؟ زمین مُرده را من زنـده کردم : « أَحْيَيْنَاهَا » . البته ضـمیر جمع در آیه شریفه آورده است ؛ یعنی مـا او را زنـده کردیم. با این که وجود مقـدس او یکی است و صـفات و اسـما و ذات او هم ، همه با همدیگر ، وحدت حقه حقیقیه دارد ، اما معنای ما در زبان خداوند و در اصـطلاح او ، به این معنا است که هیچ چیزی در عالم ، وجود حقیقی ندارد و همه چیز ، پرتو نور من و تجلی من است. هر چه را شما می خواهید بخوانید یا درباره آن فکر کنید ، با من می توانیـد بخوانیـد و با من می توانیـد فکرش را بکنیـد. وقتی نور نباشد ، وقتی چراغ نباشد ، در تاریکی ، من چه چیزی را بخوانم و چه چیزی را نشان دهم ؟ در پرتو نور او است که هر چیزی را می توان خواند و به هر چیزی هم می توان اندیشه کرد :

بس که هست از همه سو وز همه رو راه به تو

به تو بر گردد اگر راهروی بر گردد

تکوینا هم روی گردانـدن از وجود مقـدس او برای هیـچ موجودی امکان ندارد. هر کس هر حرفی می زند ، به ذات سـخن او که انسان فکر می کند ، می بیند حرف او را می زند. بعضـی ها می فهمند که حرف او را می زنند و بعضی ها نمی فهمند. انبیا آمدند برای این که بشر را آگاه کنند که هر چه می گویی ، او را می گویی و خودت نمی دانی. روی آن ، پوشش انداخته ای ، آن را بردار تا همه چیز

برای تو معلوم شود. خیلی خوب است که انسان معالج باشد. درد نداشته باشد ، درد هم برای کسی نسازد ؛ ولی هر دردمندی را که می بیند ، معالج او باشد.

میل به زندگی

ما انسانها دستور داریم کاری کنیم که بیمار نشویم. منظور سرما خوردگی و سردرد و دندان درد نیست. البته باید کاری کرد که این گونه بیماری ها هم سراغ ما نیایند. قرار مردن برای ما صادر شده است و می میریم ؛ ولی با دست خودمان مرگ را به سوی خودمان نکشانیم. البته این مطلب ، از مسأله جهاد بیرون است. آن جا کشیدن حیات به سوی خود است ، نه کشیدن مرگ. آن جا وجود تبدیل به وجودی می شود که جاذبه حیات می شود. قرآن می گوید :

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَ تَا بَلْ أَحْيَاءٌ » ۲.و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند .

این جا انسان جاذب حیات می شود و دافع مرگ ؛ اما در مسأله دنیایی ، چرا ما با دست خود ، به سمت مرگ برویم ؟ باید تا جایی که امکان دارد آن را دفع کنیم. آن جا که دیگر قرار مردن برای ما صادر شد و امکان دفع آن نبود ، به سراغ ما می آید و لازم نیست شما خود را در معرض مرگ قرار بدهی. در قرآن مجید هم هست که اگر کسی خود را در معرض مرگ قرار دهد و خود را بکُشد ، تا ابد به عنایت الهی نخواهد رسید. ما به دنیا نیامده ایم که بمیریم. آمده ایم تا زنده شویم. ما نزدیک به

پنـج هزار قاعده بهداشتی داریم. جلد اول و دوم « وسائل الشیعه » را که انسان ورق می زند ، تعجب می کند. چهارده قرن قبل ، آن هم در دو شهر مکه و مدینه ، این اندازه قاعده بهداشتی ، برای تأمین سلامت انسان ارائه کرده اند. این واقعا معجزه است. معنـای آن هم این است که مرگ را به سوی خود نکشـید. اگر مرگ دهـان بـاز کرد و شـما را کشـید و بُرد ، کاری نمی توان کرد ؛ اما شـما حق ندارید خود را در معرض مرگ قرار دهید. وقتی که گوشه ای از نظامات بدن به هم خورد ، به سرعت باید به سراغ پزشک رفت.

موسـی بن عمران بیمار شده بود و ناله می کرد. روز سوم گفت : خدایا! این قدر ما درِ خانه تو ناله کردیم ما را ، پس شفا بده. که از بیماری در رنـج هسـتم. خطاب رسـید که پزشک را برای چنین روزی گذاشـته اند. باید به پزشک مراجعه کنی تا خوب شوی.

اثر بهداشت در سلامت انسان

من هرگز حق ندارم از مرگ با آغوش باز استقبال کنم. قواعد بهداشتی هم ، که واقعا عجیب است ، به ویژه برخی از قواعدش ؛ مثلاًـ این روایت ، بسـیار جـالب است که رهبر عـالی قـدر اسـلام می فرمایـد : پرهیز شـکمی ، ریشه درمـان هر بیماری است. شکستن پرهیز شکمی و شناکنان به سوی شکم رفتن ، جاده مرگ است.

گاهی که از قبرستان عبور می کرد ، به اصحابش می گفت: این قبرها را همه مرده ها با دندان هایشان کنده اند ؛ یعنی به علت بی نظم خوردن و بد خوردن ، جان داده اند. می توانستند بیش تر در این دنیا بمانند. این جا در فکر نیاید

که خدا تقدیر کرده بود که در این لحظه بمیرند ، نه خدا چنین تقدیری نکرده بود. خودش مرگ را در آغوش کشید. خودش گفت : می خواهم بمیرم ، وسیله اش را هم فراهم کرد.

می فرمود : اگر مسواک زدن به دندان ، هر شب برای امت من مشقّت نداشت ، آن را واجب می کردم ؛ چون باعث سلامت دهان ، مری ، معده ، روده بزرگ و روده کوچک و دو کلیه است و مجموع این ها باعث سلامت دستگاه خون است.

مرگ عقل و روح

به ما حق نداده اند که به سمت مرگ حرکت کنیم و بدن را در معرض نابودی قرار دهیم ، چه برسد به این که مرگ را برای عقل و روح و دل خود فراهم کنیم. دیگر وای به حال آن کسی که وجودش بشود جاذبه موت برای عقل ، جاذبه مرگ برای دل ، جاذبه مرگ برای روح و بیماری را در دلش راه دهد : « فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ » یا در نفس خود بیماری راه دهد و نفس زکیه طبیعیه را ، که از اول خلقت هم زکیه ساخته شده بوده ، به نفس شریره ، نفس خبیثه تبدیل کند. او دیگر چه حسابی با معمار هستی و بانی هستی دارد.

بازگردیم به آن سه آیه :

« وَ ءَايَةٌ لَّهُمُ الاْءَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا » ۳. زمین مرده را من زنده کردم. بله او زنده کرد ؛ زیرا وجود مقدس او عاشق حیات است. او خود حی است ، مرکز عشق و محبت است ، صفتش هم مثل ذاتش است ، عاشق حیات است. اصلاً دنبال این است که هر جا مرده است ،

او را زنـده کنـد. بسـیاری از مرده ها زنده می شوند. اگر کافر مرده است ، با مرگش زنده می شود. این آیه ، خطاب به کفار ، فجار ، فساق ، مشرکان و بریده های از حقیقت است :

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ » ۴.بگو : بی تردید مرگی را که از آن می گریزیـد ، با شـما دیـدار خواهد کرد . سـپس به سوی دانای نهان و آشـکار بازگردانده می شوید . پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید ، آگاه خواهد کرد .

موءمن مرگ ندارد

مرگ ها هم با هم فرق می کننـد. بعضـی تمام مرگ را دارنـد ؛ماننـد کفار. بعضـی هم مثل ما نیمه کاره می میرند ؛ چون هم خدایی هسـتند و هم شیطانی ؛ هم خرمایی هستند و هم خدایی هستند ؛ هم پولی هستند و هم آخرتی ؛ هم عشقی هستند و هم غیرعشـقی ؛ هم نگاه می کنند و هم نگاه نمی کنند ؛ هم اگر دسـتشان به سـفره حرامی برسد ، یک لقمه می خورند و هم نمی خورنـد. مـا مثـل برف و شـیره هستیم ، یک جا خیلی یـخ هستیم و یک جا خیلی گرم. ما که می میریم ، آن نصف مرگمان را خدا زنده می کند :

« فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ » ۵.آن گاه شما را به آن چه همواره انجام می دادید ، آگاه می کند .

لـذا مرگی وجود نـدارد. قرآن مجیـد می گویـد : وقتی مردم به جان خودشان می افتنـد و خودشان را می کُشـند ، خدا آنان را زنده می کند. همین که می گویند : فلانی مُرد ، یعنی زنده شد :

« تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ

الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ » ۶. مؤمن که مرگ ندارد. مؤمن فقط تولد دارد.

ابراهیم به دنیا آمده است ، نمرده است. می گوید: او را زنده نکردم ، او زنده بود. در روایت دارد که به پیغمبر ملاقات دادند ، به ابی عبداللّه ملاقات دادند ، آنان را زنده نکردند ، بلکه فقط به مقام لقا و قرب و وصال و عشق بردند. خود قرآن می گوید : آنان را مرده نپندارید. آنان فقط تولد دارند. اینان که متولد شده اند ، زنده شدند و بعد مُردند و اکنون خدا آنان را زنده می کند.

فعل الهی

کار خدا این است که مرده را زنده کند ، از نیستی به هستی بیاورد ، دانه را به درخت تبدیل کند و کوچک را بزرگ کند. در دعای عرفه و ابوحمزه آمده است که کار خدا این است که ذلیل را عزیز کند ، تشنه را سیراب کند ، گرسنه را سیر کند ، برهنه را بپوشاند ، مُرده را زنده کند ، جاهل را عالِم کند ، گمشده را پیدا کند ، غریب را از غربت درآورد و درد دردمند را دوا کند. این ها کار خدا است :

« يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوآءَ » ۷.وقتی درمانده ای او را بخواند ، اجابت می کند و آسیب و گرفتاری اش را دفع می کند .

او است که :

« لَئِن شَكَرْتُمْ لَاَءَزِيدَنَّكُمْ » ۸.اگر سپاس گزاری کنید ، قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می افزایم .

او است که دستور می دهد شما دعا کنید تا من استجابت کنم. او است که می گوید : بخوان تا من عطا کنم. اوست که می گوید : « فَاذْكُرُونِيآ أَذْكُرْكُمْ »

. او است که می گوید : شـما را دعوت می کنم به « دَارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیم » . او است که می گوید : « یَدْعُوآا إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ » . کار وجود مقدس او چیست ؟ کار او میراندن نیست. در همه جوانب کار او زنده کردن است. مرگ کار انسان است ، که خودش را می کُشد. « وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ » ۹. چه چیزی در گوش او می خوانی ؟ خود را کشـته است. به چه چیزی او را دعوت می کنی ؟ او گوشـش را کر کرده است. بگـذار من او را زنـده کنم تا بفهمد چه خبر است. اما چه خوب است که انسان این جا به دم الهی زنده شود ، نه به مرگ :

« إِلهِی لاَ تُؤَدِّبْنِی بِعُقُوبَتِکَ ، وَلاَ تَمْکُرْ بِی فِی حِیلَتِکَ ، مِنْ أَیْنَ لِیَ الْخَیْرُ یَا رَبِّ وَلاَ یُوجَدُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِکَ وَمِنْ أَیْنَ لِیَ النَّجاهُ وَلا تُسْـتَطاعُ إِلاَّ بِکَ لاَ الَّذِی أَحْسَنَ اسْـتَغْنی عَنْ عَوْ نِکَ وَرَحْمَتِکَ ، وَلاَ الَّذِی أَساءَ وَاجْتَرَأَ عَلَیْکَ وَلَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ ، یَا رَبِّ » ۱۰ .

این خـدا است. ببینیـد کـارش چیست. اگر مـا بفهمیم کـار خـدا چیست ، چنان گرفتار او می شویم ، چنان دل به او می بازیم ، چنان عاشق او می شویم که دیگر هیچ چیز غیر او را نمی شناسیم.

درمان طبیب

یکی از عرفا بیمار شده بود. امیر شهر به این عارف ، علاقه بسیار داشت ؛ چون انسان خوب و مفیدی بود. اتفاقا بهترین پزشک شهر هم گبر بود. امیر شهر برای این پزشک پیام فرستاد و گفت:

زود بیا که یک انسان مایه دار و زیبا در شهر ما هست که بیمار شده است. او را معالجه کن ، هر مقدار هم پول بخواهی ، من می دهم.

طبیب آمد و یک علامتی هم به گردنش بود که علامت گبری بودن او بود ، به نام زنّار. بالای سر این آقا که نشست ، گفت : به قیمت جانم هم که شده باشد ، تو را درمان می کنم. عارف گفت : با قیمت ارزان تری می توانی مرا درمان کنی ، لازم نیست از جانت مایه بگذاری گفت : به چه قیمت می توانم تو را علاج کنم. عارف گفت : اگر این بند رقیت تحمیلی شیطانی را از گردنت باز کنی ، آزاد شوی و به او که تو را ساخته است ، بپیوندی ، من خوب می شوم.

گفت : من نامردم اگر این کار را نکنم ؛ چون وقتی آمدم و قیافه تو را در رختخواب دیدم ، چنان قیافه تو مرا گرفت که به تو قول دادم که اگر به قیمت جانم هم شده است ، تو را درمان می کنم. زنجیر را پاره کرد و بیمار هم از رختخواب برخاست و نشست. گویی حالش بهبود یافت. گفت : پس اسلام را به من عرضه کن تا من هم مسلمان شوم. پزشک را مسلمان کرد و او رفت.

امیر شهر گفت : بیمار را درمان کردی ؟ گفت بله گفت : چقدر پول به تو بدهم ؟ گفت : من چیزی نمی خواهم ؛ چون من رفتم بالای سر او و مسلمان شدم. امیر گفت : من گمان کردم که پزشک فرستاده ام تا بیمار را درمان کند ، نمی دانستم

که بیمار فرستاده ام نزد طبیب که معالجه شود.

تو خود را نگه دار و با هر کس هم که روبه رو شدی درمانش کن یا اگر بیمار هستی دست کم کسی را بیمار نکن. اگر حسود هستی خودت باش ، اگر بخیل هستی خودت باش ، اگر مغروری ، خودت باش ، عاشق جهنم رفتن هستی خودت باش ، دیگر زن و بچه و رفقا را به آن سو نکش و دیگران را بیمار نکن.

محاکمه یوسف

یوسف هم انسانی به تمام معنا سالم بود و هر بیماری را به راه سلامتی می کشید. خود ، کپسول شهوت بود ؛ ولی طرف مقابل خود را بیمار نکرد. این قدر تلاش کرد تا طرف مقابل او هم سالم شد. این قدر تلاش کرد تا مملکتی را به جاده سلامتی کشاند :

« اجْعَلْنِی عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ » ١١.

اقتصاد بیمار مصر را به سوی سلامتی کشید. عقیده عزیز مصر فرعون پرست را به سوی توحید کشید. برادران بیمار خود را به سوی سلامتی کشید. سه مرتبه آنان را به کنعان برد و برگرداند تا این که سالم شدند. چنان با آنان رفتار کرد که همگی اشک می ریختند و به او التماس می کردند و به پدر التماس می کردند که شفیع ما شو و ما را از این ناراحتی نجات بده. تا هم خودت سالم باشی و هم سلامت را پخش کنی. اگر هم بیمار هستی ، خود را قرنطینه کن تا فقط خودت این بیماری را داشته باشی ، دیگر مرا بیمار نکنی ، زن و بچه ها را بیمار نکنی ، مردم ، مدرسه و خیابان را دیگر بیمار نکنی.

شاگرد امیرالمؤمنین ابن عباس

می گوید : هفت سال در کاخ عزیز مصر بود و یک بار هم قیافه زلیخا را نگاه نکرد که ببیند او چه شکلی است.

اعصاب زلیخا خیلی خراب شده بود. یک روز در اتاق نشسته بود ، داد زد و گفت : یک بار این پلک را بالا بزن و مرا نگاه کن و ببین من چه شکلی هستم. خدا لعنت کند زن عشوه گر را ، زن طنّاز را ، « النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ » را. من به کسانی که رعایت محرم و نامحرم را نمی کنند ، بگویم که از رحمت خدا دور هستند. به بیش تر قلب ها خدا اطمینان ندارد و می گوید : « فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ » ۱۲. این آیه ، خطاب به چه کسانی است ؟ به زنان پیغمبر. زن پیغمبر پنجاه ساله و شصت ساله. خدا به او می گوید : اگر در زدند و تو رفتی پشت در ، با آن صدای طبیعی زنانه ات نگو : چه کسی هستی. بلکه تغییر صدا بده. من به بیش تر این دل هایی که در مدینه است ، اطمینان ندارم. امروز که دوره تجدد و تمدن است ، که دیگر هیچ. هنوز که فرهنگ امریکا از مملکت ما بیرون نرفته است.

زلیخا گفت: یک بار چشم باز کن و چهره مرا ببین. یک وقت من می روم به دنبال قیافه دیدن ؛ اما یک وقت قیافه دار پنج سال التماس می کند که مرا ببین ، تفاوت از کجا است تا کجا.

گفت : نه ، من پلک چشمم را باز نمی کنم و به تو نگاه نمی کنم. گفت : چرا ؟ یوسف گفت : از کور شدن چشم هایم می ترسم ؛ چون

اگر یک بار تو را نگاه کنم ، از تماشای جمال او محروم می شوم.

آن کس که تو را شناخت ، دیگر به چه چیزی نگاه کند ؟ کسی که در مغازه نشسته و دستش به طرف مال حرام دراز است ، آدم بسیار بدبختی است. کسی که چشمش به قیافه حرام دراز است ، آدم بسیار پست و بیچاره ای است :

عالمی خواهم از این عالم به در

تا به کام دل کنم خاکی به سر۱۳

گفت : یوسف! تو که به ما نگاه نکردی ، حالا هم که می گویی نگاه نمی کنم ؛ اما به تو می گویم : چشم های بسیار قشنگی داری. یوسف گفت : به چه جای عجیبی دل بسته ای! چه آدم بدبختی هستی! بدن مرا که داخل قبر می گذارند ، اولین عضوی که از بین می رود ، چشم است ؛ چون خیلی لطیف است. پیه است.

به یک نفر نگاه کن که از بین نمی رود. گفت : ای یوسف! بوی بسیار خوبی داری. یوسف گفت : ای زن بدبخت! گول این بو را نخور ، صبر کن تا ما را درون قبر بگذارند ، روز سوم بیا یک گوشه از قبر ما را سوراخ کن و ببین چه بوی گندی فضای شهر را پر می کند. گفت : ای یوسف! چه مشکلی داری که به من نزدیک نمی شوی ؟ چه دردی داری ؟ من که رایگان در اختیار تو هستم ، پولی که از تو مطالبه نمی کنم ، چرا به من نزدیک نمی شوی ؟ زیر پایت را نگاهی بینداز. فرش زیر پایت در این اتاق ، از حریر خالص است. گفت بیا از یکدیگر کامجوئی کنیم. گفت :

من تـاکنون این فرش را اصـلاً نگـاه نکرده ام ؛ چون به دنبـال نصـیب خودم در بهشت هسـتم. این جـا نصـیب ما چهار تا دیوار خشتی است که بعـد از مردن ما ورثه می زنند تا شب چهلم به زور هم که شده ، از یک آقای معمّم اجازه می گیرند و ارث را تقسیم می کنند. گفت : ما این جا نصیبی نداریم. اگر بخواهیم به دنیا بچسبیم ، به گونه ای که تو می گویی ، نصیب خود را از بهشت از دست داده ایم. گفت : حالا که به هیـچ شـکلی زیر بار حرف من نمی روی ، امروز تو را به شـکنجه گران زندان می سپارم. یوسف گفت : به به! چه کار خوبی می کنی! چون امروز که از دست تو خلاص می شوم و خـدا مرا به قیمت گران می خرد.

محاکمه یوسف در قرآن هم با این مسأله تمام می شود که خـدا می گوید : وقتی او را در آن زندان تنگ و تاریک انداختند ، گفت :

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيآ إِلَيْهِ » ۱۴.یوسف گفت : پروردگارا ! زنـدان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .

پی نوشت ها

۱ . یس (۳۶) : ۳۳ _ ۳۵.

۲ . آل عمران (۳) : ۱۶۹.

۳ . یس (۳۶) : ۳۳.

۴ . جمعه (۶۲) : ۸ .

۵ . مائده (۵) : ۱۰۵.

۶ . توبه (۹) : ۹۴.

۷ . نمل (۲۷) : ۶۲.

۸ . ابراهیم (۱۴) : ۷.

۹ . فاطر (۳۵) : ۲۲.

۱۰ . بحار الأنوار: ۹۵/۸۲ .

۱۱ . یوسف (۱۲) :

۵۵ .

۱۲ . احزاب (۳۳) : ۳۲.

۱۳ . شیخ بهایی

۱۴ . یوسف (۱۲) : ۳۳.

ج_لسه ۵

شناخت خدا ، مقدمه همه علوم

سخن درباره خودشناسی است. این مطلب را انبیای گرام خدا در همه دوران عمرشان و آیات قرآن کریم و روایات بیان کرده اند ؛ زیرا انسان به هر واقعیت و هر عالَمی که می خواهد راه یابد از طریق خودش باید راه پیدا کند. اگر انسان به خود برسد و خود را کاملاً بشناسد ، موقعیت و شخصیت خود را درک کند ، به واقعیات می رسد ، قبل از مرگش ، سفر به عوالم الهی می کند و پس از مرگ هم سود رسیدن به واقعیات و نتیجه رفتن به عوالم را به احسن وجه به او عنایت می کنند.

« وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ » ۱.و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم .

انسان که متولد می شود ، به فرموده پیامبران و آیات قرآن و روایات ، مرکز انواع سرمایه های الهی و مایه ها و استعدادها است. با پیدا کردن معرفت به قواعد الهی می تواند همه این مایه ها و سرمایه ها و استعدادها را آن چنان منظم به کار گیرد که صاحب یک ساختمان عظیم معنوی و الهی شود. وقتی صاحب این ساختمان عظیم معنوی و الهی شد ، نخستین خیرش نصیب خود او می شود و بعد هم نصیب دیگران می گردد .

روایتی را فیض کاشانی در « تفسیر صافی » ، از پیامبر اسلام نقل می کند که می فرماید :

« إنَّ أكْيَسَ الكَيِّسين مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ و عَمِلَ لِما بَعْدَ المَوت » ۲ .

زرنگ ترین زرنگ ها در این دنیا کسی است که به حساب خود برسد

و برای بعد از مرگ عمل کند.

انسان وقتی به حساب خود رسیدگی می کند ، درمی یابد که چه مایه های عظیمی در اختیارش است ، گذشته از بدن ، که برای ما تا حدی شناخته شده است ؛ زیرا بدن یک جزء از همه این موجودیت است ، و همه آن نمی باشد. این یک حصار است ، یک چهاردیواری است. اصل کار درون این چهاردیواری است. این چهاردیواری را قرار داده اند که آنها محفوظ باشند. ما همواره روی این چهار تا دیوار را آجر می چینیم ؛ ولی به کسانی که درون آن هستند ، کاری نداریم. وقتی بار این دیوارها سنگین شد ، فرو می ریزند و همه آنها را زیر آوار این تن می کشند.

سخن گفتن اهل جهنم

در قرآن مجید هست که اهل جهنم ، پنج بار با پروردگار سخن می گویند. علت آن را ما نمی دانیم. هر پنج مرتبه هم یک درخواست دارند و یک پاسخ می شنوند. این پنج مرتبه سخنشان این است که خدایا! تو می توانی ما را از جهنم بیرون بیاوری ، ما را به دنیا برگردان تا همان کسی شویم که تو می خواهی ؛ یعنی آن گوهرهای گرانی که در وجود ما گذاشتی ، بشناسیم. پیامبر می فرماید : در جهنم انسان همه چیز را به خاطر می آورد ، در بهشت هم انسان همه چیز را از یاد می برد ؛ چون بهشت جای به خاطر آوردن چیزی نیست. بهشت جای استراحت است. اگر انسان بخواهد دوباره یاد گذشته کند ، ممکن است ناراحت شود. نیازی هم نیست که انسان در بهشت به یاد دنیا بیفتد. مسافرتی داشته است به نام عبودیت و انواع رنج ها ، زحمت ها و

مشـقت ها را در این مسیر تحمل کرده است. مردن که فرا می رسـد ، ملک الموت می آید برای این که فضای استراحت به او بدهـد. در ایـام اسـتراحت ، چنـان او را مست می کننـد که در آن مسـتی ، فقـط لـذت می برد. جـای هیـچ چیز دیگری نیست. کسانی که دارای مقامات عالی هسـتند ، « مِنَ اللّه » لذت می برند. آنان که دارای مقام متوسط هسـتند ، « مِنَ النّعیم » لذت می برنـد. کسـانی که خیلی بالاـتر هسـتند ، « من اللّه و من النعیم » هر دو لـذت را می برنـد. بعضـی ها هم که خیلی بالاتر هسـتند. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایـد : انسان نمی تواند بفهمد که چیست و چه خبر است. حتی ملائکه هم به آنان دست رسـی ندارنـد ؛ یعنی لیاقت این که برونـد پیش آنان را ندارنـد. جای دیگری هسـتند. فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ، آنجا فقط با خدا هستند.

پایان جاده اهل معرفت

اهل معرفت وقتی به آخر جاده اهل عشق ، اهل عمل ، اهل اخلاق و اهل عبادت می رسند خسته اند ؛ زیرا کار بسیار کرده اند. ساختن یک ساختمان الهی ، واقعا کار ساده ای نیست. رنـج بسـیار می خواهـد. انسان وقتی که می خواهـد بـدن را بسازد طبق نقشه معمار و مهندس اصلی عالَم ، کار ساده ای است :

« كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ » ۳.

از خوردنی های پاکیزه بخورید.

« وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّه ُحَلالاً طَيِّباً » ۴.و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما فرموده است ، بخورید .

« وَلَا تَأْكُلُوآا أَمْوَ لَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ » ۵.و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید .

این ها همه مصالح ساختمانی بدن هستند که البته در

آن چه در این بدن هست ، تأثیر می گذارند :

« النّاسُ مَعادِنَ کَمَعادِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ » ۶.

پیغمبر می فرماید : مردم معدن هستند و این بدن چهار دیواری دور معدن است. هر چه هست درون آن معدن است.

« قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » ۷.به مردان مؤمن بگو : چشمان خود را [از آن چه حرام است ، مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند .

تا وقتی هستی ، چشم بدن را نگه دار.

« وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ » ۸.و به زنان باایمان بگو : چشمان خود را از آن چه حرام است ، فرو بندند و شرمگاه خود را حفظ کنند .

شهوت بدن را نگاه دار و آن را حفظ کن .

« وَ لاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً » ۹.و در زمین ، با تکبر و سرمستی راه مرو.

سنگینی بدنت را روی پاهایت نینداز و سینه ات را سپر نکن. به گونه ای راه نرو که چشم ها را به خودت خیره کنی ، یعنی که ما هم هستیم.

آنچه گفتنش شرک است

کسی که خدا را شناخته است ، احساس مستی به او دست نمی دهد. در دعای عرفه سید الشهدا علیه السلام به حضرت حق عرض می کند : با همه علمم که آن علم را هم تو به من دادی ، جهل محض هستم در برابر تو ، وای به جهل محض من در برابر تو! او عالِم است ، او حکیم است ، او قادر است ، او مالک است ، دیگر بعدی ندارد. اگر شما بگویی : من هم مالکم ، شرک است ، بگویی : من هم عالمم ، شرک

است ، بگویی : ما هم قدرت داریم ، شرک است. شما نگو من عالِم هستم ، بلکه شما بگو :

« وَ عَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الْاَءَحَادِیثِ » ١٠.پروردگارا ! تو بخشـی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی .

ŤƠامانت دار علم هسـتم ، نه عالِم. « قَدْ ءَاتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ » ١١. من مالک نیسـتم ، مُلکی ندارم ، قدرتی ندارم. « لا حول و لا قوّه إلاّـ باللّه » و « لا مؤثّر فی الوجود إلاّ اللّه » . همین یک کلمه هم بیش تر نیست. « لا إله إلاّ اللّه » یعنی او هست و تمام. وقتی می گویم : او هست ، یعنی عالم او است ، مالک او است ، قادر او است ، سلطان او است ، سید او است ، مولا او است ، عزیز او است ، حی او است ، قیّوم او است. اگر بخواهم یک کلمه از این حرف ها را درباره خودم بزنم ، شروع کرده ام به خراب کردن ساختمان وجود. پیغمبر جنگ های به آن مهمی کرد ، چه جنگ هایی! بدر ، احد ، خندق و حنین ، آخر جاده ، پس از آن همه زحمت ، خداوند به او گفت :

« وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّه َرَمَی » ١٢.

[ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی ، تو پرتاب نکردی ، بلکه خدا پرتاب کرد.

یک تیر به دست شما به هدف نخورد تیر در دست خودم بود. خودم به هدف می زدم. به خود نبالید که ما زدیم. از این رو می بینید کسی که

هیـچ ادعایی نـدارد ، چه انسان خوبی است و کسـی که ادعا دارد ، چه انـدازه مشـکل ایجاد می کنـد. انسانی ادعادار اختلاف ایجاد می کنـد ، کار را خراب می کنـد ، آسان را مشـکل می کنـد ، زنـده را می میرانـد ، آبادی را خراب می کند و درگیری های شدیـد ایجاد می کند ؛ اما کسـی که ادعا ندارد ، مانند آفتاب ، فقط نور پخش می کند ، هیچ چیزی را هم نمی گوید که مال من است! چون مال او هم نیست :

« إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * وَ دَاعِیاً إِلَی اللّه ِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً » ۱۳.ای پیامبر ! به راستی ما تو را شاهد [بر امت]و مژده رسان و بیم دهنده فرسـتادیم و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم .

فلسفه ایجاد صراط مستقیم

امام صادق می فرمایـد : صـراط مسـتقیم را برای این گذاشـته انـد که ما هیـچ چیزی نگوییم ، فقط بگوییم : او ، تا در همه چیز راحت باشـیم و این خیلی زحمت دارد که کسـی خـود را نبینـد. البته اگر کسـی خود را بشـناسد ، دیگر خود را نمی بینـد. اگر انسان خود را بشناسد ، خدا را می بیند. پیامبر هم می فرماید :

« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » ۱۴.

کسی که خود را بشناسد به تحقیق که خدا را شناخته است .

اگر انسان خود را بشـناسد و به حساب خود رسـیدگی کنـد ، در حسابرسـی به خود ، خـدا را پیدا می کند و محو جمال او می شود و دیگر چشم دیدن خود را ندارد. تا خود را نشناخته ، خودبین است.

تا خود را نشناخته ، متکبر است و تا ادعا دارد. وقتی که خود را شناخت ، خدا را شناخته است و محو آن جا می شود و همواره می گوید: مِنَ اللّه ، الی اللّه ، علی اللّه ، باللّه ، فی اللّه ، للّه :

« وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَـٰوَ ٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ » ۱۵.من به دور از انحراف و بـا قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید ، متوجه کردم و از مشرکان نیستم .

دیگر هیچ ادعایی ندارد :

« وَ عَجِلْتُ إِلَیْكَ رَبِّ لِتَرْضَی » ۱۶.

گفت : پروردگارا ! من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی .

« وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ » ۱۷.و هنگامی که بیمار می شوم ، او شفایم می دهد.

« إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ » ۱۸.و [وقتی از این مهلکه جـان سـالم به در برد]گفت : به راستی من به سوی پروردگارم می روم و [او]به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد .

ساختمان بدن

حضـرت موسی می گوید : من با همه هستی ام می دوم تا به تو برسم و رضایت تو را جلب کنم. کار دیگری غیر از این ندارم. این بدن سازی نیست که کار ساده ای باشد. قرآن درباره بدن سازی می فرماید :

« قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » ۱۹.

چشم را خراب نکنیـد. بگذاریـد سـر جـای خودش باشـد. ساختمـان بـدن ، این گونه درست می شود : با ندیـدن نامحرم. بگو شهوت را نگه دارند ، دستشان را نگه دارند ، پایشان را نگه دارند : « وَ لَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً » . شکم را نگه دارند : «

كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ » . زبانشان را از دروغ ، غیبت ، تهمت ، فحش ، مسخره و ناسزا نگه دارند. پوست را از لمس بدن غیر نگه دارند. لباسی که می پوشند ، لباس فخر و تکبر و افتخار و خودنمایی نباشد. این مربوط به بدن ؛ اما بگو عقل را هم بسازند:

« لَاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » ۲۰.نشانه هایی بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا است .

« لَاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » ۲۱.یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند ، نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا]است .

سفارش به خودسازی

بگو که کتاب آفرینش را پیش رویشان بگذارند و ورق بزنند که من چه کار کرده ام. عقل را بسازند ، روح را بسازند ، نفس را بسازند:

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْواهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا » ۲۲.و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت. پس بزه کاری و پرهیزگاری اش را به او الهام کرد . بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد ، رستگار شد .

باید شروع کنند به ساختن. بنده های خدا باید یک نفری هم بسازند و کمکی ندارند. در این جا چون انسان مکلف است ، می سازد و می سازد و آخر جاده ساختمان را که تحویل می دهد ، یک بدن به تمام معنا پاک و ساخته شده تحویل می دهد.

« إنَّ أكْيَسَ الكَيِّسين مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ » ۲۳.

زرنگ ترین زرنگ ها کسی است که به حساب خود رسیدگی کند.

بدن را ساخته ، نفس را ساخته ، عقل را ساخته ، روح را ساخته است و بسیار خسته شده

است. آخر جاده ، خدا می خواهد او را تحویل بگیرد. چه کسی می تواند معنای این آیه را بفهمد که پروردگار می فرماید :

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً » ۲۴.و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند .

خود من در آخر جاده ، مجلسی برپا می کنم و این مهمان ، بر من وارد می شود و ساقی خودِ من هستم ، خودم شراب طهور در کام او می ریزم. چه کسی از مستی آن شراب ، درمی آید ؟

افکار جهنّمی ها

اما جهنمی ها هزار نوع فکر به ذهنشان هجوم می برد. برای چشمشان ، برای دستشان ، برای گوششان ، برای شکمشان ، برای شهوتشان ، برای هر یک از گناهانی که انجام داده اند ، و برای ظلمها و جنایتها ، خیانتها ، زدوبندها ، مکرها و غلها و غشها ، همواره هجوم فکر خواهد بود که چرا این طور شد ؟ ای کاش نکرده بودیم! ای کاش نخورده بودیم! همه را آورده بودند و روی این چهار دیوار بدن چیده بودند. هنگام مرگ هم ، که همه این گوهرهای درون ، زیر آوار خرد شده و از بین رفته است ، می خواهد آنها را از زیر آوار بیرون بکشد. پنج بار به خدا می گوید : من را بیرون بیاور! تا به دنیا برگردم. جای ساختمان سازی این جا است. وقتی که ملك الموت آمد ، دیگر همه وسایل را از دستت می گیرند و به مرده تبدیل خواهی شد. البته مرده ای که امیرالمؤمنین می فرماید : این گونه او را از خواب بیدار می کنند :

« النّاسُ نِيام إذا ماتُوا إنْتَبَهُواْ » ۲۵.

تا امروز مرده بودند و زیر آوار رفته بودند. امروز آنان را زنده

می کنند. خداوند در سوره تبارک می فرماید :

« أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ » ۲۶.آیا برای شما بیم دهنده ای نیامد ؟

آیا در دنیا که بودی ، به تو نگفتند که چگونه زندگی کن ؟

« قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ » ۲۷.می گویند : بله ، برای ما بیم دهنده ای آمده بود.

این همه خرابی که به بار آوردی ، خودت مقصر هستی. شیطان هم به گردن نمی گیرد و می گوید : من خراب نکردم ، بلکه من فقط یک گوشه ایستادم و گفتم : خراب کن. می خواست خراب نکند.

اگر به حرف شیطان هم گوش ندهی و خراب نکنی عجیب بدبخت می شود دائم می آید می بیند که گوش نمی دهی خسته می شود تو را رهامی کند ومی رود ، ضعیف می شود.

بیچارگی شیطان

پیامبر می فرماید: یک روز شیطان را دیدم ، مانند چیزی که در نمک بیفتد و آب شود ، آب شده بود ، زرد ، رنگ پریده ، لاغر ، مردنی و بیچاره. به او گفتم : چه شده است ؟ گفت : از دست چهار برنامه سخت بیمارم : یکی از کسب حلال. هر چه تلاش می کنم که عده ای را حرام خوار کنم ، نمی شود. هر چه پول و طلا و نقره را نزد آنان جلوه می دهم ، هر چه مال دنیا را جلوی چشم آنان می آورم ، اصلاً توجه نمی کنند. کسب حلال ، کلنگی است که به جان من افتاده است. بعضی از مردم هم با همه توان ، برای خراب کردن خودشان می تازند. یک عمر روی این بدن می چینند و درون را نگاه نمی کنند که آن را هم بسازند. درون کاملاً خراب است :

« مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّه ُبِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ

فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ » ۲۸.

سرگذشت آنان سـرگذشت کسانی است که [در شب بسیار تاریک بیابان]آتشی افروختند [تا در پرتو آن ، خود را از مهلکه نجات دهند] ، چون آتش ، پیرامونشان را روشن ساخت ، خدا [به وسیله توفانی سهمگین] نورشان را از میان برداشت و آنان را در تاریکی هایی که مطلقاً نمی دیدند ، واگذاشت.

خداوند چه مَثَل زیبایی می زند! می گوید : این چراغی را که روشن کرده است ، نگاه نکن. اگر باد بزند ، خاموش می شود و کران تا کرانش را تاریکی می گیرد.

انسـان اهـل جهنـم ، بـار دوم هم می گویـد : من را برگردانیـد. بـاز به او می گوینـد : برای چه می خـواهی برگردی ؟ اگر می خواهی خودت را درست کنی که قبلاً در آن جا بودی. بار پنجم که می گوید : خدایا! مرا برگردان ، پروردگار به ملائکه می گوید :

« قَالَ اخْسَئُوا فِیهَا وَ لاَ تُکَلِّمُونِ » ۲۹.

[خدا]می گوید : [ای سگان !] در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید !

ای ملائکه من! این التماس کننـده های جهنم راماننـد سگ رد کنیـد و زبانشان را برای همیشه ببندیـد که دیگر حرف نزننـد. اینان هر چه حرف داشتند ، در دنیا زدند. این جا دیگر جای حرف زدن نیست.

« إنَّ أکْیَسَ الکَیِّسین مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ » ۳۰.

زرنگ ترین زرنگ ها کسی است که به خودش برسد.

و عَمِلَ بَعْدَ المَوت .

برای پس از مردنش کار کند.

« و أحْمَقَ الحُمَقاء مَنِ اتَّبَعَ فیهِ نَفْسُهُ هَوآهُ » ۳۱.

نادان ترین نادانان کسی است که خود را به دست هوا سپرده باشد.

و تَمَنّا عَلَی اللّه ِ الأمانی .

بدون سازندگی و

فعالیت ، به پروردگارش امید بسته باشد.

این احمق ترین احمق ها است.

هادی مطلق خداست

خوش به حال کسانی که این جاده را طی کرده اند و خود را ساخته اند. خوش به حال ما که به ما هم عشق ساختن خودمان را داده اند. فعلاً اسمش را می بریم و حرفش را می زنیم و نقشه اش را می کشیم. پس از این که شروع کنیم به خودسازی ، همه درهای رحمت ، به روی ما باز می شود :

« وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » ۳۲.

یعنی ای بنده من! تو برخیز حرکت کن ، دیگر کاری به بقیه اش نداشته باش. من دست تو را می گیرم و در همه کارها خودم کمکت می کنم. به آخر جاده هم که رسیدی ، ساقی ات برای رفع خستگی ، خودم هستم :

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً » ۳۳.

شیطان گفت : کسب حلال ، مرا بیچاره کرده است. همین انسان حلال خور ، وقتی صدای اذان بلند می شود :

« رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تَجَارَةٌ وَ لاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّه » ۳۴.مردانی که تجارت و داد و ستد ، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد .

اعلامیّه خدا

انسان مؤمن با شنیدن صدای اذان ، همه کارهایش را رها می کند. دیگر دستش به کاری بند نیست. اذان اعلامیه خدا است که ای بنده من! به سوی من بیا. معنای اذان ، این است که لحظه ای رسیده است که تو را می خواهم ، بیا! او هم می رود. می دانید که اینان چگونه وارد نماز می شوند ؟ با بدن پاک و با لباس حلال. شیطان از دست آنها ضعیف شده است و ناله می کند. در نماز هم دیگر کاری به آنان ندارد. نماز آنان سفر است. شیطان گفت ای رسول

اللّه ! کار دیگر آنان که مرا بیچاره کرده و تا مرز کشتن پیش برده ، آن است که با عمل صالح و اخلاق ، از دست من به خدا پناه می برند. « اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم » یعنی ترک حرام و ادای واجب. « اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم » . کار دیگر آنان که برای من بسیار سنگین است و طاقت آن را ندارم ، وقتی است که به سوی میدان جنگ سرازیر می شوند.

« يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ » ۳۵.خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند .

بنیان مرصوص

شیطان با این بنیان مرصوص چه کار کند ، جز این که از هر سو ، که به بنیان مرصوص برخورد می کند ، خودش زخمی می شود و اسکلت خودش می شکند ؟ مخصوصا وقتی که ببیند شب های جمعه و در نیمه شب ها جوانان و نوجوانان پاکدل و عاشق حق ، صورت بر زمین نهاده و این گونه با خدای خود نجوا می کنند : « إلهی قَلْبِی مَحْجُوب » و « إلهی و رَبّی مَنْ لی غَیْرُك » فرار می کند. اگر فرار نمی کرد و به قول پیامبر ، مانند جنس افتاده در نمک ، آب نمی شد ، اینان به شهادت نمی رسیدند ، کسب حلال آنان ادامه پیدا نمی کرد ، به اذان گوش نمی دادند ، این گونه به خدا پناه نمی بردند. معلوم می شود که آنان خوب او را رانده اند.

خوش به حال همه شما! خوش به حال کسانی که رفتند! خوش به حال کسانی که در حال حرکت هستند! خوش به

حال کسانی که نیت کردند که حرکت کنند! خود حرف زدنش هم لذتی دارد. حرف زدن ، مانند در زدن است. این « یا رب » گفتن ، « یا اللّه » گفتن ، نیت کردن ، ناراحت شدن که چرا بد گذراندم ، همه اینها در زدن است. از هر کدام که استفاده کنید ، واللّه بلافاصله خود پروردگار می گوید: کیست ؟ تو هم همان سخن زین العابدین علیه السلام را به او بگو : « إلهی هَلْ یَرجِعُ العَبْدُ الآبق إلاّ الی مَوْلاهُ » ۳۶؛ بنده فراری تو هستم ، نمی دانستم ، اکنون برگشتم ، در را باز کن! آن گاه ملائکه را به استقبال تو می فرستد :

« هُوَ الَّذِیآ أَنزَلَ السَّكِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ » ۳۷.او است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد ، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید .

« أُولَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْاءِیمَانَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ » ۳۸.ایناننـد که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده است و به روحی از جانب خود ، نیرومندشان ساخته است .

پی نوشت ها

۱ . نحل (۱۶) : ۹۷.

۲ . تفسیر الصافی: ۱/۸۴ .

۳ . مؤمنون (۲۳) : ۵۱ .

۴ . مائده (۵) : ۸۸ .

۵ . بقره (۲) : ۱۸۸.

۶ . الکافی: ۸/۱۷۷.

۷ . نور (۲۴) : ۳۰.

۸ . نور (۲۴) : ۳۱.

۹ . اسراء (۱۷) : ۳۷.

۱۰ . یوسف (۱۲) : ۱۰۱.

۱۱ . یوسف (۱۲) : ۱۰۱.

۱۲ . انفال (۸) : ۱۷.

۱۳ . احزاب (۳۳)

: ۴۵ _ ۴۶.

۱۴ . عوالی اللئالی: ۱/۵۴.

۱۵ . انعام (۶) : ۷۹.

۱۶ . طه (۲۰) : ۸۴ .

۱۷ . شعراء (۱۷) : ۸۰ .

۱۸ . صافات (۳۷) : ۹۹.

۱۹ . نور (۲۴) : ۳۰.

۲۰ . رعد (۱۳) : ۴.

۲۱ . رعد (۱۳) : ۳.

۲۲ . شمس (۹۱) : ۷ _ ۹.

۲۳ . تفسیر الصافی: ۱/۸۴ .

۲۴ . انسان (۷۶) : ۲۱.

۲۵ . بحار الأنوار: ۴/۴۳.

۲۶ . ملک (۶۷) : ۹.

۲۷ . ملک (۶۷) : ۱۰.

۲۸ . بقره (۲) : ۱۷.

۲۹ . مؤمنون (۲۳) : ۱۰۸.

۳۰ . تفسیر الصافی: ۱/۸۴ .

۳۱ . تفسیر الصافی: ۱/۸۴ .

۳۲ . عنکبوت (۲۹) : ۶۹.

۳۳ . انسان (۷۶) : ۲۱.

۳۴ . نور (۲۴) : ۳۷.

۳۵ . صف (۶۱) : ۴.

۳۶ . صحیح سجادیه ، ابطحی : ۴۰۲.

۳۷ . فتح (۴۸) : ۴.

۳۸ . مجادله (۵۸) : ۲۲.

ج_لسه ۶

توجه خداوند به زمین

در بخشی از سوره مبارکه یس که از مهم ترین سوره های کتاب خدا است و پیامبر اسلام آن را قلب قرآن نامیده اند و حاوی قسمت بزرگی از مسائل الهی ، انسانی ، دنیایی و آخرتی است _ درباره عنایت خداوند به زمین ، این گونه می خوانیم :

« و الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا » ۱.

خدا می فرماید : زمین مُرده با دم من و با نسیمی که به او می زنم ، زنده می شود. با زنده شدن زمین ، آثار مهمی از آن بروز می کند که البته تعداد این

آثار مهم ، هنوز برای دانش بشر روشن و معلوم نشده است. کره زمین و حیات آن از شگفتی های بسیار باعظمت عالم هستی و عالم خلقت است. در آیه یکی از سوره های قرآن ، پروردگار عالم همه را به تماشای مجموع آثاری که از زمین ظهور می کند ، فرا می خواند ، آن هم از دو منبع خاک و آب و می گوید: ببینید از آمیختن آب و خاک دو تا عنصری که شکل و رنگی ندارند ، من چه منافعی و چه آثاری در اختیار شما قرار می دهم!

دنیای علم ، برای هر یک از آثاری که از زمین بروز می کند ، کتاب جداگانه نوشته است ، پرونده های بزرگی در مراکز مهم علمی ، برای آثار زمین تشکیل داده اند و عمرها برای شناختن آثار زمین مصرف کرده اند. زمین در دنیای علم ، احترام و عظمت بسیار دارد. این دم حیاتبخش الهی وقتی به زمین مرده می رسد ، زمین زنده می شود :

« وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ » ۲.

آثار زمین

باغ های مختلفی از خرما پس از زنده شدن زمین به وجود می آید. از آن جا که در چند آیه نمی شود همه آثار زمین را توضیح داد ، خداوند برای معرفی کردن خود و برای نشان دادن بسیاری از واقعیات ، دورنمایی از مسائل را ذکر می کند. اگر می خواست همه آثار را بیان کند ، باید کتابی بزرگ به قطر خودِ کره زمین تشکیل می شد ؛ چون بیان آثار هر عنصری باید همراه با همه اجزایش باشد. البته انسان ها از درک حقیقت همه اشیا عاجزند و کسی تاکنون نتوانسته است حقیقت یک عنصر را آن گونه که هست ،

بیان کند. آن چه بیان شده است فقط درباره طول ، عرض ، عمق ، حجم و صفات عناصر است ، نه حقیقت آنها. البته این گونه هم نیست که انسان به کلی درباره حقیقت اشیا جاهل بماند. اگر انسان مسافرت روحی به عالم الهی بکند و قطره وجود او به دریای نامتناهی الهی بپیوندد ، می تواند حقیقت ها را ببیند ؛ اما اگر تنبلی کند و این سفر را نداشته باشد ، فقط می تواند به تماشای آثار و صفات و رنگها و طولها و عرض ها و حجم ها بنشیند.

بنابراین ، انسان می تواند حقیقت را به دست آورد. بعضی از اولیای خدا ثابت کرده اند و این مطلب که در فلسفه بیان شده و از جملات ریشه ای دانش فلسفه است ذاتی لایتغیر است ، درست نیست و می توان حدود ذاتی را شکست و از چهارچوب آن درآمد. جبرئیل امین ، از ادامه سفر با پیامبر باز ماند. پیغمبر به او فرمود : چرا نمی آیی ؟ او گفت : اگر به اندازه بال مگسی حرکت کنم ، همه هستی ام به باد می رود ، طاقت ما تا این جا تمام است.

« ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » ۳.سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر.

ما نمی دانیم این نزدیک شدن یعنی چه و انسان تا کجا پیش رفته است. انسانی که روزگاری بر او گذشت و پروردگار می گوید :

« لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً » ۴.آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود ؟

یعنی انسان ارزش ذکر را نداشت که

ما سخن از او را پیش بیاوریم ؛ اما وقتی حرف او را پیش آورد ، کامل و جامع آن را مطرح نمود.

انسان مطلع الفجر عالَم

انسـان کلمه اللّه خاص است. بقیه موجودات عالَم ، کلمه عام هسـتند. همه موجودات ، کلمه رحمانیه هسـتند. انسان ، هم کلمه رحمانیه است و هم کلمه رحیمیه است . عرفای بزرگ الهی می گوینـد : جامع ترین تعبیری که در حق انسان می توان گفت ، این است که انسـان « مطلع الفجر » همه واقعیـات عـالم است. محـل طلوع همه حقـایق است. بقیه ، مشـرق جزئی هسـتند و این موجود ، مشـرق کلی است. قرآن مجیـد وقتی که از عالم علم الهی ظهور پیـدا می کنـد ، از چه مشـرقی طلوع می کنـد ؟ خودِ قرآن مجید می گوید :

« وَ الْقُرْءَانِ الْعَظِيمَ » ۵.و قرآن بزرگ را به تو عطا کردیم .

« وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ » ۶.و اگر بدانید بی تردید این سوگندی بس بزرگ است .

« إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ » ۷.یقینا این قرآن ، قرآنی است ارجمنـد و باارزش ؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد].

از کتاب های مکنون طلوع می کنـد. کتاب مکنون در این عالَم چیست ؟ سـینه وجود مقـدس پیغمبر می باشد. این مطلع الفجر همه حقـایق است. مـایه مشـرق و مطلع الفجر شـدن ، در وجود انسان هست. کسانی که بی معلم ، عالی ترین مطالب را در این عـالَم گفتـه انـد ، چگـونه گفتـه انـد ؟ ابراهیـم هر چـه گفته است ، بی معلم بشـری گفته است. این همه عنـایت از چیست ؟ از مشرقی بودن و مطلع

الفجر بودن او است. مردی که خدا در قرآن مجید می فرماید: در همه چهل سال عمرش از هنگامی که متولد شد تا وقتی که امین وحی ، بر او نازل شد ، نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت و پروردگار می فرماید : بعد هم اجازه ندادم یک بار بنویسد :

« إِذاً لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ » ۸.

و پیش از این [قرآن] ، تو هیچ نوشته ای را نمی خواندی و آن را با دست خود نمی نوشتی وگرنه باطل گرایان یاوه گو [در وحی بودن و حقانیّت آن] شک می کردند.

نمی خواست چشمی ببیند که او قلم به دست گرفته است ؛ یعنی بی قلم و بی معلم و بی قرائت ، مطلع الفجر همه حقایق عالم شده است :

« سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ » ۹.این شب تا برآمدن سپیده دم [سراسر] سلام و رحمت است .

او مطلع الفجر است و هر خورشیدی از حقایق الهی ، از وجود او طلوع کرده است.

نزول پیامبر

خداوند در سوره لقمان می گوید : اگر دریاها مرکّب شوند و درخت ها قلم و همه نویسنده ، کلمات خدا تمام نمی شود. خداوند درباره پیامبر عزیز اسلام ، ماده « نزل » را به کار برده ، می گوید : او را نازل کردم و درباره ما می گوید : شما را از خاک آفریدم ؛ یعنی شخصی که شما می بینید این نیست. او بی رنگِ بی رنگ در عالَم الهی ، ظرف همه چیز بود. رنگ بشری را که به او زدم ، به این علت بود که بیاید و دست شما را بگیرد. اگر هدایت شما در کار نبود ، او را این جا نمی فرستادم. این جا ظرف پذیرش او

نیست.

حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله

این روایت را ملا صـدرای شـیرازی در تفسـیر آیه نور نقل می کنـد و می گوید : خداوند حقیقت پیغمبر را مسـتقیم از حقیقت خود او خلق کرد. و نکته مافوق درک بشر نیز همین جا است. از آیات قرآن و روایات و وضع بشر ، دانسته می شود که بشر از مجموعه ای از عناصر مادی خلق می شود که بعد دم حیاتی به او دمیده می شود :

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ » ۱۰.شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند ، فقط به آن می گوید : باش ، پس بی درنگ موجود می شود .

بـا لحاظ زمان و ترکیب مواد و عناصـر ، « وَ صَوَّرَه » : به او شـکل داد. « و صَـدَّرَهُ عَلی يَقِهُ » : در دست عنایت خود ، پیغمبر را بالاـ دست همه عـالَم نشانـد. در دست عنـایت خود ، او را خلق نکرد و کنـار بگـذارد. در همـان دست عنایت و فضای رحمت خـاصه ، او را نگـاه داشت ، آن هم بالاـدست همه چیز. « يَبْقى ذلِكَ نُورٌ بَيْنَ يَـدَى تَعالى مِائَة أَلْفَ عامٍ » . منظور از « مِائَةَ أَلْفَ عامٍ » زمان مادی نیست. این دست به معنای عنایت خاص است. « فَكانَ يُلاحِظُ فی كلّ يومٍ و لَيْلهٍ سَبْعينَ أَلْفَ لحظةً و نَذَرَهُ » : پروردگـار در شـبانه روز عالَم الهی ، هفتاد هزار بار به این نور در دست رحمتش نظر عنایت می کرد و در هر نظری ، عنایتش به او اضافه می شد. « يَكْسُواْ فی نَظْرَه نُورا جَديدا و كَرامَةً جَديدةً » : هر مرتبه ای که در

آن صد هزار سال به پیامبر نظر کرد ، نور و کرامت جدیدی به او داده شد. پس از طی این منازل ، « خَلَقَ مِنْهُ المَوجودات کُلَّها » : همه هستی را از پرتو همان نور آفرید.

منظور این است که همه خلقت ، غیب و شهودش را مدیون وجود پیغمبر است. آن گاه خدا نکند که این انسان ، در قیامت وارد شود و بگوید : از فلان شخص شاکی هستم. ببینید چه می شود.

رضایت ولی خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام که تربیت یافته دست پیامبر و قطعا دارای مقام پس از ایشان است ، با دو یا سه نفر در جایی نشسته بودند. شخصی ظرف غذایی برای آنان آورد. یکی از آنان دست برد تا از غذا بردارد و بخورد. امیرالمؤمنین علیه السلام دست او را گرفت و فرمود : نخور ، غذا مسموم است. او گفت : ما هر وقت با تو جایی رفتیم ، یک چیزی را مسموم اعلام کردی. آن گاه لقمه اول را در دهان گذاشت و خورد. لحظاتی نگذاشت که لرزش شدیدی به او دست داد و از دنیا رفت. دوستانش جنازه او را به مسجد پیغمبر آوردند و از ایشان خواستند بر جنازه نماز بخوانند. پیامبر صلی الله علیه و آله علت مرگ او را پرسیدند. داستان را گفتند. حضرت فرمودند: باید علی را بیاورید تا ببینیم دل علی از او رنجیده است یا نه. اگر رنجیده است ، من نماز نمی خوانم. امیرالمؤمنین آمد. پیامبر فرمودند : علی جان! جریان چیست ؟ امام گفت من به او گفتم : غذا را نخور ؛ اما او خورد و به من هم پرخاش کردم.

پیامبر فرمود : اکنون درباره او در چه حالی هستی ؟ عرض کرد : از او راضـی شدم. پیامبر فرمود : نماز می خوانم سپس فرمود: اگر علی از او راضی نمی شد ، تا ابد درِ نجاتی به روی او باز نمی شد.

اکنون حساب کنیـد که اگر خود پیامبر از کسـی دلگیر شود ، چه خواهـد شـد. پیامبری که ۲۳ سال ، خودش زحمت کشـیده است. پس از ایشان هم سال ها امیرالمؤمنین و دیگر امامان زحمت کشیده اند و رنج برده اند. بعد هم علمای بزرگ

دین زحمت کشیده اند تا امروز دین به دست ما برسد. مخالفت با پیامبر ، با قرآن ، با ائمه و با ولی فقیه ، بسیار سنگین است.

برکات زمین

زمین مُرده را زنـده کردم. « وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ » ۱۱ : بـاغ هـای مختلفی از درخت خرما در این زمین به وجود آورد. خداونـد خرمـا را مَثَل می زنـد ؛ زیرا میـوه پرحرارت و پرقـدرتی است. هر کس دچـار ضـعف شـود ، به او خرمـا می دهنـد و کمبودش را جبران می کنند. وقتی که مریم کبری عیسی را به دنیا آورد ، پروردگار به او فرمود : شاخه بالای سرت را با دست پـایین بیاور. « تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا » ۱۲: خرمایی به تو می دهـد ، آن خرما را بخور. خرما برای زایمان کننـده ، بهترین دارو است. « وَ أَعْنَابٍ » و انواع انگورهـا را من از این خـاک مرده زنـده شـده بیرون آوردم. آب انگور بنابر تحقیقات دانشـمندان ، مساوی است با همه موادی که در شیر مادر وجود دارد و برای بدن مفید است. این انگور ، برخلاف دیگر میوه ها ، اگر

کهنه شود ، تبدیل به کشمش می شود و اثرش از انگور تازه بیش تر است. هر میوه ای اگر کهنه شود ؛ خواص آن تضعیف می شود ، غیر از انگور ، که وقتی کهنه می شود ، بهتر می شود.

« وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ » ۱۳: و سنگ های سخت ، تپه ها و کوه ها را می شکافم و برای شما و از زمین چشمه ها آشکار می کنم. « لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ » : برای این که از ثمرات این زمین بخورید. « وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ » ۱۴ : و آن چه با دست خود انجام می دهید.

« أَفَلَا يَشْكُرُونَ » ۱۵: پس از زنده کردن زمین و به وجود آوردن انواع خرماها و انواع انگورها و راهنمایی شما ، که با مواد غذایی چه کار کنید ، آیا باز هم جای تشکر از من نیست ؟ این لحن گلایه است ؛ یعنی چرا شکر نمی کنید ؟

معنای شکر

داستان شکر از داستان همه عبادت ها مهم تر است. خداوند نماز را در قرآن مطرح می کند ؛ اما نمی گوید: مشتری آن کم است. درباره روزه نمی گوید که مشتری آن کم است. حج را که مطرح می کند ، نمی گوید که مشتری آن کم است. جهاد هم با آن عظمتی که نزد خداوند دارد ، نمی گوید که مشتری آن کم است ؛ اما به شکر که می رسد ، می گوید: مشتری آن کم است. مگر شکر چیست ؟ خود او شکر را معنا می کند و می فرماید : همه نعمت هایی که به شما داده ام ، اگر در همان جایی که خودم به شما گفته ام ، مصرف کنید ، این شکر است.

معنای ناسپاسی

آدم ناسپاس هم در میان انسان ها بسیار است. از صبح که ما بیدار شده ایم تا الان ، به هر چه نامحرم نگاه کرده ایم ، ناشکری چشم بوده است. غیبت ها و تهمت ها ناشکری زبان بوده است. گلایه ها از عالَم ، ناشکری زبان بوده است. اگر دختری از کنار انسان رد شده است و ما اندکی خود را به او نشان داده ایم ، ناشکری همه بدن بوده است. زنی که از خانه بیرون آمده و موهایش را بیرون انداخته است برای جلب مردم ، ناشکری همه وجود بوده است. اگر با همسر و فرزندان ، بی جا دعوا کرده ایم ، ناشکری در برابر عنایات الهی بوده است. اگر در فروش کالا تقلب کرده ایم ، ناشکری در معاملات و روزی خدا بوده است. همه این ها ناسپاسی است.

موءمن مانند زمین است

« و الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ » ۱۶. این آیات سوره یس ، چه جالب چهره زمین را نشان می دهند! روزی پیامبر اسلام ، روی منبر به مردم فرمود : می دانید مؤمن ، مانند چیست ؟ « المؤمن كالأرض » . وجود هر یک از شما برای خدا مانند زمین است. طبیعت مسأله هم همین است : « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » . ما شما را از زمین خلق کردیم. هر کدام از ما برای خودمان یک کره زمین هستیم ؛ زیرا همه عناصر وجود ما از زمین است. مادر اصلی و ریشه ما زمین است. آیا خدا زمین را دوست دارد مرده ببیند یا زنده ببیند یا زنده ؟

اگر خـدا زمین مرده را دوست داشت ، رهایش می کرد تا مرده باشد و اگر مرده بود ، موجودی خشـکی بود که دیگر تعریفی نداشت ؛ اما چون این را دوست نداشت ، دم حیاتی به او دمید. پس از آن دم حیاتی ، ببینید زمین چه شد .

« یاأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اسْتَجِیبُوا للّه ِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیكُمْ » ۱۷.

آنچه مرده را زنده می کند

خداوند مهربان دوست دارد زمین وجود بشر زنده باشد.

پس ای انسان و این دم خـدا و دم پیغمبر را بپـذیر تا زنـده شوی. دم خـدا چیست ؟ قرآن است. دم پیامبر چیست ؟ سـنت پیامبر صلی الله علیـه و آلـه ، زهرا ، امیرالمـؤمنین ، امـام صـادق و امـام بـاقر اسـت. کسـانی که گـوش می دهنـد زنـده می شونـد. در وجودشان پس از زنده شدن ، چه چیزی روییده می شود.

امیرالمؤمنین در برنامه ای ده مسأله را برمی شـمرد که در سـرزمین وجود اینان می رویـد. این مسائل را حضـرت در قالب شـعر بیان می کند :

« إنّ المَکارِمَ أخلاقٌ مُطَهَّرَهٌ فَالـدّینُ أوَّلُها » ؛ زنده می شوند به حیات ایمانی ، غوغای درونی برپا می شود برای آنان. « و العَقْلُ ثانِیَهـا » ؛ بهترین اندیشـمندان می شونـد ، عقـل می شونـد ، موجودیت آنـان عقـل می شود. « و العلمُ ثالِثُها » ؛ دانش و بینش و آگـاهی می شونـد. او همـان زمین مرده است که به سـخن خـدا گوش کرده است. « و الحِلْمُ رابِعُهـا » ؛ بردبـار می شود و هیچ حادثه ای نمی تواند او را از جا بکند. « و الجُودُ خامِسَـِها » ؛ همه وجود او سخاوت می شود. مانند چشمه های بیابان ، برکت از او جاری می شود. چشمه های جود می شود. « و الفضلُ

سادِسُها » ؛ هنرمند عجیبی می شود « و البِرُّ سابِعُها » ؛ همه وجود آنان خوبی می شود. « و الصَّبر ثامِنُها » ؛ مانند کوه می شوند. « و الشُّکْر تاسِعُها » ؛ همه وجودشان شکر می شود. « و الّلینُ باقیها » ؛ نرمی فوق العاده ای در روح و نفس و قلبشان پیدا می شود و نمونه خدا می شوند. « و النَّفْسُ تَعْلَمُ أنّی لا أصادِقُها » ؛ هواهای من بدانند که من هرگز قصد آشتی کردن با آن ها را ندارم. « و لَسْتُ أرْشُدُ إلاّ حینَ أعْصـی » ؛ اگر من بخواهم به خدا برسم ، هرگز با این بادهایی که در وجودم می وزد ، نباید این سو و آن طرف بروم.

اگر زمین وجـودم به دم الهی بخورد ، این ده برنـامه از درون آن می جوشـد که از وجود زنـده شـده به حیـات الهی ظهور می کند.

برنامه وجود انسان

در « تحف العقول » حـدیثی از حضـرت علی درباره مؤمن ، نقل شـده است که می فرمایـد : در انسان مؤمن ، چهارصـد برنامه وجـود دارد. اگر انـدکی جلـوتر برویم ، می شویم مظهر جوشن کـبیر ؛ یعنی هزار اسم و صـفت در مـا ظهور می کنـد. انـدکی جلوتر چهارچوب هزار اسم را هم می شکنیم : « عَبْدی أَطِعْنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی » .

سوره انعام ، آیه ۱۲۲ درباره زمین زنده وجود انسان می فرماید :

« أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا » ۱۸.آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی]مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری

قرار دادیم تا در پرتو آن ، در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند ، مانند کسی است که در تاریکی ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟

فرق بین زنده و مرده

آیا کسی که زمین وجودش را در معرض دم حیاتبخش الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد و زنده شد با آن مرده پوسیده گندیده ای که غیر از شکم و شهوت ، هیچ خاصیت دیگری در این دنیا ندارد ، برابر است ؟ قرآن مجید می گوید : این شخص ، نور را با خود می برد. هنگام مردن ، روشن است ، در برزخ روشن است و در قیامت که وارد می شود ، به پیامبر می گوید :

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم » ١٩.

این نوری که با خود آورده انـد ، جلوی آنان را روشن می کنـد. با این نور ، راه را می بینند که کجا باید بروند. نور او تا عمق بهشت کشیده شده است. با زنده شدن به دم الهی ، انسان چراغ دار می شود:

« يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » ٢٠.

این زنده شدن ، فوز عظیم است. در میان این نور است که انسان خوب راه می رود و خوب عمل می کند.

نوری که می توان با آن همه دنیا را دید

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری فرزنـد مؤسـس حوزه علمیه قم که در قم از بهترین مـدرّسان فقه و اصول بود می فرمود: من یک شب ، در قم خواب دیدم که صدایی به من می گوید : به مشهد بیا ، هزینه سفرت را می دهیم. از خواب بیدار شدم و به خانواده گفتم : برخیزیـد تا امسال به مشهد برویم. تصمیم گرفتم که همه تابستان را در مشهد باشم و برای این که در شـهر ، کسی مزاحم عبادت و درس و مطالعه ام

نباشد ، به منطقه ترقبه رفتم و هر روز به مشهد می آمدم و برمی گشتم. پس از سه ماه ، همه پولی که داشتیم ، تمام شد. خانمم مقداری پول نزد من امانت گذاشته بود که هر زمان خواست ، به او برگردانم. با اجازه از ایشان مبلغ ۳۲۹ تومان از آن پول را برداشتم و خرج کردم. هنگام بازگشت ، در راه آهن مشهد ، بارهایمان را درون قطار گذاشتم و سوار شدیم. با خود فکر کردم که ۳۲۹ تومان از مال خانمم خرج کرده ام. پس این چه مهمانی ای بود. من که مبلغی را هم بدهکار شدم! سوت آخر را که قطار کشید ، دیدم پسر مرحوم آیت اللّه العظمی سید محمد هادی میلانی ، که یکی از عرفای شیعه بود و برای بیشتر مردم ایران ناشناخته بود ، پشت پنجره قطار ایستاده است و اشاره می کند که پنجره قطار را باز کن. پنجره را باز کردم و ایشان پاکتی را به دست من داد و قطار حرکت کرد. پاکت را باز کردم و با کمال تعجب دیدم که مبلغ ۳۲۹ تومان پول نقد درون آن است. این نوری است که خداوند به برخی می دهد. چراغی است در دست آنان که همه جا را با آن می بینند. عده ای هم با دل تاریک ، یک نفر را می خواهند که همواره دستشان را بگیرد و در گوششان فریاد بزنند که مواظب باشید که دچار سقوط نشوید .

پی نوشت ها

۱ . یس (۳۶) : ۳۳.

۲ . یس (۳۶) : ۳۴.

۳ . نجم (۵۳) : ۸ _ ۹.

۴ . انسان (۷۶) :

.۱

۵ . حجر (۱۵) : ۸۷ .

۶ . واقعه (۵۶) : ۷۶.

۷ . واقعه (۵۶) : ۷۷ _ ۷۸.

۸ . عنکبوت (۲۹) : ۴۸.

۹ . قدر (۹۷) : ۵ .

۱۰ . یس (۳۶) : ۸۲ .

۱۱ . یس (۳۶) : ۳۴.

۱۲ . مریم (۱۹) : ۲۵.

۱۳ . یس (۳۶) : ۳۴.

۱۴ . یس (۳۶) : ۳۴.

۱۵ . یس (۳۶) : ۳۵.

۱۶ . یس (۳۶) : ۳۳ _ ۳۵.

۱۷ . انفال (۸) : ۲۴.

۱۸ . انعام (۶) : ۱۲۲.

۱۹ . حدید (۵۷) : ۱۲.

۲۰ . حدید (۵۷) : ۱۲.

ج_لسه ۷

مزرعه دل

سخن درباره خودشناسی ، به این جا رسید که هر انسانی که از مادر متولد می شود ، زمین وجود او همانند مزرعه ای در ایام

زمستان ، یک زمین مرده ای است که با تابش خورشید وحی ، لیاقت و استعداد زنده شدن او ، وی را به منبعی برای ظهور و تجلی مسائل باعظمت الهی تبدیل می کند.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

کتاب سپید وجود انسان ، پس از این که در برابر خورشید وحی قرار می گیرد ، به نقش های ثابتی آراسته و منقش می شود که می تواند در این دنیا نشان دهنده خدا شود. اگر می خواهی خدا را ببینی ، چون او دیده نمی شود ، انسان را ببین که دیدن او ، دیدن خدا است. پیامبر اسلام می فرماید :

« مَنْ رَءآنی فَقَدْ رَأی الحَقُّ » ۱.

هر کس مرا

ببیند ، خدا را دیده است.

آن حضرت می فرماید: هر کس علی را ببیند ، خدا را دیده است ، همه انبیا را دیده است.

فاصله بین دو ضد

در « اصول کافی » از امام باقر نقل شده است که می فرماید : هر کس ما را ببیند ، وجه خدا را دیده است ، اسمای حُسنای الهی را دیده است :

« أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا » ۲.آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی]مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم ، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن ، در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند ، مانند کسی است که در تاریکی ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ » ۳.آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند مساوی اند ؟

« وَ مَا يَسْتَوِي الْاَعْمَى وَ الْبَصِيرُ * وَ لاَ الظُّلُمَاتُ وَ لاَ النُّورُ * وَلاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ * وَ مَا يَسْتَوِي الْاَحْيَاءُ وَ لاَ الْاَمْوَ تُ » ۴.

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند ، و نه تاریکی و روشنایی ، و نه سایه و باد گرم سوزان ، و زندگان و مردگان هم یک سان نیستند . بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند و تو نمی توانی [دعوت حق را]به کسانی که در قبرهایند ،

بشنوانی .

« أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِـقاً لَّا يَسْـتَوُنَ » ۵.با این حال ، آیا کسانی که مؤمننـد ،ماننـد کسانی هسـتند که فاسق اند ؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یک سان نیستند .

این هـا سـخنان پروردگـار است. واقعـا آیـا زمینی که هر نـوع زراعـتی روی آن به عمـل می آیـد بـا زمینی که هیـچ دانه ای را پرورش نمی دهـد ، مساوی است ؟ ترازوی کـدام عقلی این دو زمین را مساوی می داند که یک انسان زنده شده به دم الهی با یک انسان پیچیده در خرقه نفس کثیف مساوی باشد ؟

عظمت خلیفه اللّه

انسـان موجودی بـالقوه بسـیار عظیم است. جهـانی بنشسـته در گوشه ای است. فضایی که برای حرکت ، در اختیار او قرار داده شـده است ، به هیـچ موجودی حتی به ملائکه مقرّب عطـا نشـده است ، در وجود این انسـان و در این ساختمان و بنای عظیم ، اعضـا و جوارحی قرار داده شـده است که هر کـدام از آنهـا می توانـد یـک منبع عظیم منفعت برای خودِ انسان و برای دیگران باشد.

قلب

یکی از عضوهایی که قرآن ، پافشاری دارد که آن را بشناساند قلب است.

پیغمبر عزیز اسـلام بـا توجه به مجموع آیاتی که در قرآن مجیـد درباره قلب هست ، می فرمایـد : در ساختمان وجود شـما پاره گوشتی است که اسم آن را قلب گذاشته اند.

اگر این قلب در راه صـلاح قرار بگیرد ، همه اعضـا و جوارح انسان به پیروی از آن ، آراسـته به صـلاح می شونـد و اگر فاسـد شود ، همه را فاسـد می کند. پیغمبر می فرماید که به قلبت رسـیدگی شود زحمتی برای دیگر اعضا و جوارح نخواهی داشت ؛ اما اگر به قلب رسـیدگی نکنی و به سـراغ دیگر اعضا و جوارح بروی تا آنها را به اصلاح بیاوری ، اصـلاح آنها ضمانت دوام نـدارد. ضـمانتی نـدارد که در برابر خطر محفوظ بماند. امیرالمؤمنین علیه السـلام از قلب تعبیر به « معدن » می کند و می گوید که همه چیز آنجا است. قرآن مجید می گوید :

« ذلِکَ وَ مَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّه ِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ » ۶.این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد ، بدون تردید ، این بزرگ شمردن

، ناشی از تقوای دل ها است .

قلب حرم خدا است

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد : « القَلْبُ عَرْشُ اللّه ِ الأـعْظَم » . و در روایتی دارنـد : « عرشُ اللّه ِ الأـکْبَر » . بعضـی ها می گویند : در آیه « وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَ تِ وَالْاءَرْضَ » ، منظور از کرسی ، دل مؤمن است. امام صادق می فرماید :

« قَلْبُ المؤمِنُ حَرَمُ اللّه ِ فَلا تَسْکُنْ حَرَمَ اللّه غَیْرُ اللّه ِ » ۷.

قلب مؤمن حرم خدا است در حرم خدا نباید غیر خدا مأوی گزینند.

خـدا چنـد حرم دارد یا به تعبیر دیگر ، خداونـد متعال چنـد بیت دارد. یک بیت خـدا بیت المعمور است که در قرآن مجید هم اسـمش را برده است. یکی بیت المقدس است که مسـجد الأقصی در آن جا است و در قرآن مجید به عنوان قبله و حرم خدا از آن یاد می کند. یکی بیت اللّه است که کعبه معظمه است و نگذاشت دست کسی آن جا را برپا کند ، جز پاک ترین دست ها که به دست ابراهیم خلیـل بود. آن قطعه زمین زیر بیت را به عنوان ام القری ـ که یک معنای طبیعی دارد و یک معنای الهی و عرفانی ـ خودش انتخاب کرده است و ما فلسـفه کار را نمی دانیم. یک نظر به سراسـر کره زمین انـداخت در علم ازلی خود ، این قطعه را برای برپا شدن بیت در آن جا انتخاب کرد. اولین بیت عبادت را هم آن جا برپا کرد :

« إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً وَهُـدًی لِّلْعَالَمِینَ » ۸.یقیناً نخستین خانه ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد ، همان است که در

مکه است ، که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است .

زمین مبارک

خود خداونـد می گویـد : این زمینی که دسـتور دادم خانه را روی آن بسازنـد ، زمین مبارکی است ، هم مبارک ظاهری و هم مبارک باطنی است. حتی با چشم هم می توانید ببینید :

« لِّيَشْـهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ » ۹. مساحت آن قطعه را جبرئیل نشان داد که چنـد در چنـد است. قطعه مورد نظر وجود مقـدس او است. بنّای خانه هم به انتخاب خود خداوند ، دو نفر بنام: ابراهیم و اسماعیل بودند . دست بنّای اول ، به قلبی وصل بود که آن قلب ، با ملکوت سماوات و ارض رابطه داشت و آینه انعکاس همه حقایق بود.

شما ملاحظه کنید ساختن این خانه را به دست چه کسی سپرده است!

نمی دانم مسأله را پیرامون همین محور تمام کنیم بعد بیاییم سـراغ انسان یا روابط مسأله عظمت انسان را با مسأله بیت جداگانه هم بگوییم.

آن قطعه زمین را خودش برای ساختن حرمش انتخاب کرد ، برای ساختن آن بیت بنّایی را که انتخاب کرد در رابطه با ملکوت سماوات و أرض بود هر دستی را اجازه نداد خاک بردارد و این بیت را برپا کند :

« وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَٰتِ وَالْأَرْضِ » ۱۰.و این گونه فرمـانروایی و مـالکیت و ربوبیت خود بر آسـمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم.

مسـافر عـالم فنـا و ساکن عالم بقا بود. چشم او پرده نـداشت. گوش او گوش الهی بود. دست او دست ملکوتی بود ؛ یعنی اول سراغ کسی رفت که قلبی به تمام معنا کامل داشته باشد. پس از این

که او قلب کامل خود را نشان داد خداوند به او گفت : به همراه اسماعیل خانه مرا بنّایی کن.

یک خانه هم قلب انسان است. قلبی که در سینه من و شما است.

قلب عرش خداست

بین همه زمین های هستیِ موجودات عالم ، برای قرار دادن بیت خودش ، یعنی قلب ، زمین وجود انسان را انتخاب کرد و خانه خود « عرشُ اللّه ِالأكْبَر » ، « عرشُ اللّه ِالأعْظَم » و « حَرَمُ اللّه » خود را در این زمین قرار داد. آن گاه به ابراهیم گفت : حرم را بساز :

« أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ » ۱۱.

ای ابراهیم! آن را پاک بساز و پاک نگه دار ؛ اما ساختن زمین وجود ما را حتی به ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی نداد ، بلکه مستقیما خودش این حرم را ساخت. این خانه ، غیر از بیت اللّه است که بین او و بین ساختمان بیت ، ابراهیم و اسماعیل واسطه شدند ؛ یعنی با دست خودش این خانه دل را برپا کرد و آن را تحویل شما داد. زمینی که زیر بیت است ، قابل فروش نیست ؛ چون مالک انسانی ندارد. مالک آن قطعه زمین ، خدا است. خودش هم آن را وقف کرده است. ابراهیم نگفت : « وَقَفْتُ هذَا البَيْتِ للّه » . آن قطعه زمین ، وقف ازلی و ابدی است. متری صد میلیون تومان ، دویست میلیون تومان یا ده هزار میلیارد تومان ، به کسی اجازه نمی دهند که این حرف ها را بزنند ؛ چون قابل خرید و فروش نیست ؛ اما زمین وجود

تو مهم تر از زمین کعبه است ؛ چون این جا دیگر واسطه ای در ساختن بیت نبوده است و خودِ خدا بیت را ساخته است. با این وصف ، زمین وجود انسان چه مقدار می ارزد ؟

موءمن از کعبه بالاتر است

زمین وجود انسان بالاتر از زمین کعبه است. شما « فَضَّلْنا مِمَّا خَلَقْنَآ » هستید ، محل « عَرْشُ اللّه ِ الأکبر » هستید ، محل « عرشُ اللّه ِ الأعظم » هستید. این محل را چند می شود فروخت آیا با عقل بشر می توان برای زمین وجود انسان قیمت تعیین کرد ؟ اما متأسفانه امروزه انسانها اصل زمین را با دشمنان صاحب زمین ، رایگان معامله کرده اند. روی این زمین زنا می شود ، مشروب ریخته می شود ، با ابزار این زمین ، قمار می شود ، ربا خواری می شود ، دروغ گفته می شود ، غیبت و خدعه انجام می گیرد ، حیوانیت ، درندگی ، خونریزی ، خیانت ، جنایت و ظلم می شود. این ها همه معامله با دشمن خدا است. مخالفت با دستورات الهی یعنی زمین را به شیطان فروختن و چیزی هم دریافت نکردن ؛ یعنی انسان به شیطان بگوید : زمین ما را برای هر چه می خواهی ، استفاده کن.

باید دید اکنون این حرم دست کیست ؟ ای جوان محترم! حرم خدا این « عرشُ اللّه ِ الأکبر » الان جای چه بتی است ؟ ای کسی که عمری را سپری کرده ای! حرم اللّه شما الان دست کیست ؟

« تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا » ۱۲.وثروت را بسیار دوست دارید .

آیا فقط پول در قلب می غلتانید ، مگر خدا صندوق پول درست کرده است ؟ این جا بیت اللّه است. ای انسانی

که آتش شهوت تو شعله ور است ، آیا اینجا جای چهره نامحرمان است ؟ مکه ای ها پانصد سال در را باز نمی کردند که این بت ها را از درون حرم خدا بیرون بریزند. تو هم این همه بت در حرم قلب جای داده ای و در آن را هم باز نمی کنی که آنها را بیرون بریزی چرا بیگانه را به حرم الهی راه دادی و دنیا و آخرت خود را فروخته ای ؟ زمین وجود خودت را به چه قیمتی معامله کرده ای ؟ این جا وقف ابدی بوده است. چگونه به وقف دست زدی ؟ به چه اجازه ای آن را فروختی ؟ اگر فروخته ای ، چرا پول آن را نمی گیری ؟ هیچ پولی هم نگرفته ای و معامله کرده ای! یک نفر با آمریکا ، یکی با لنین ، یکی با مارکس ، یکی با منافقان ، یکی با شکم ، یکی با زن ، یکی با دختر محله شان و یکی با اسکناس معامله کرده است. زمین وقف ازلی و ابدی را که خدا در آن است ، حرمی که خودِ خدا آن را ساخته است ، چون مهم تر از بیت اللّه بوده است ، آن را از دست داده ای ؟

جفای در حق یوسف

قیمت یوسف چند است ؟ این موجود الهی را از دامن یعقوب ربودند و کاروانی را در بازار مصر به حراج گذاشت. خریداران غلام هم ریختند در بازار و به سراغ این کاروان آمدند. برادرانش که ارزشی برای او قائل نبودند. قرآن مجید عقیده ندارد که برادرانش او را فروختند. آنان فقط دو نقشه در خانه ریختند و گفتند : « اقْتُلُوا یُوسُفَ » ۱۳ ؛ یا او را

بکشیم و نابود کنیم و یا این که « وَ أَلْقُوهُ فِی غَیَابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَهِ » ۱۴ ؛ او را داخل چاه بیندازیم. اگر زنده ماند ، چند نفر می آیند و او را می برند و شر او کنده می شود. پس برادرانش او را نفروختند ؛ چون اصلاً ارزشی برای این جنس قائل نبودند. کاروان هم در بازار مصر گفت : این غلام را می فروشیم. خداوند می فرماید :

« وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَ هِمَ مَعْدُودَهٍ وَ کَانُوا فِیهِ مِنَ الزَّ هِدِینَ » ۱۵.و او را به بهایی ناچیز ، درهمی چند فروختند و به او بی رغبت بودند .

دراهم معدوده چه قدر است ؟ حضرت می فرماید : به تعداد انگشتان دست نمی رسد هشت درهم یا هشت دینار یا کم تر است. در بعضی از روایات هم چهار درهم نقل شده است. او را فروختند و بعدها معلوم شد که چه کسی را به چه قیمتی فروخته اند ، آن زمان که یوسف

« مَّکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ » ۱۶ شد.

خدا در سوره مبارکه یوسف ، وضع یوسف را شرح می دهد که چه گوهری بود و آنان چگونه در حق او نادانی کردند. برخی از ما نیز زمین وجود خود و حرم خود را ، که وقف ازلی و ابدی است و خداوند آن را به دست خود ساخته است ، چه ارزان می فروشیم.

مقامات یوسف

مقام اول: یک مقام یوسف این بود که خدا از او در بوته انواع آزمایش ها ، گوهری ناب ساخته بود برای خودش که به موجودات عالم بگوید : من خدایی هستم که یوسف دارم.

می گویند : هر سلطانی که روی تخت می نشیند ، یک گوهر قیمتی

را در دست خود نگه می دارد که به آن دل خوش است. خـدا در قرآن می گویـد: این گوهر نـاب را ساخته بودم تا در دسـتم باشد و به او دل خوش باشم.

مقام دوم: « إِجْتَبِیهُمْ بِعُبُودِیَّتِهِ » . همه آثار بندگی را در یوسف ظهور داده بودم. آن زمان که در دامن پدرش بود ، بنده ام بود. آن گاه که زیر دست ده برادر خود ، کتک می خورد ، بنده من بود. آن وقت که ته چاه افتاده بود ، در فضای بندگی من بود. آن هنگام که کاروانیان او را بیرون آوردند ، بنده من بود ؛ وقتی او را فروختند ، بنده من بود. هفت سال گرفتار آن زن مصری شد ، بنده من بود و در حکومت مصـر ، که نه سال به زندان افتاد ، بنده من بود ؛ چون زمین او وقف ازلی و ابدی است و نمی توان آن را با کسـی معامله کرد ، نه با کاروان ، نه با زلیخا ، نه با زنـدان ، نه با کتک ، نه با جـدایی از پـدر و مادر و نه با هیچ چیز دیگر. وقتی هم که روی تخت سلطنت مصر قرار گرفت ، باز هم بنده من بود. وقتی هم که از دنیا رفت کلامش این بود :

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ » ۱۷.جانم را بگیر و به شایستگان مُلحقم کن .

باز هم بنده من بود.

مقام سوم: او :

« آتَیْنَاهُ حُکْماً وَ عِلْماً » ۱۸.و هنگامی که یوسف به سن کمال رسید ، حکمت و دانش به او عطا کردیم .

به او علم داده بودم ، نه از این علم هایی

که در کلاس درس ، استاد به ما آموزش می دهد. این ها علم الفاظ است. از اول کتاب های درسی تا آخر ، همگی الفاظی است که ما ذهنمان را از آنها پر می کنیم و بعد با آنها محاوره می کنیم.

به یوسف علمی دادم که همه درهای ملکوت و رحمت مرا به کمک آن ، باز کرد و پیش آمد. ما هنوز روی چهارپایه منبر گرفتار هستیم. چند روز دیگر صدای ما ضعیف تر می شود و از قیافه هم می افتیم و تمام می شود و دیگری را به جای ما می آورند.

مقام چهارم :

« يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً » ۱۹.حکمت را به هر کس بخواهد می دهد ، و آن که به او حکمت داده شود ، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند .

آیا حکم یعنی حکومت مصر است ؟ گمان نمی کنم که آن صندلی این اندازه مهم باشد که خدا در قرآن ، از آن تعریف کند.

مقام پنجم :

« وَ يُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ » ۲۰.و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تفسیر خواب ها به تو می آموزد .

او را به عالم خواب راه دادم. یک نفر ، در جای دیگر خواب می دید و او می توانست در عالم خواب او قرار بگیرد و همه چیز را ببیند و به او بگوید.

مقام ششم: که بالاترین سرمایه ای است که همه انبیای خدا داشتند : « كَانَ عَبْداً مُتَّقِياً » . سراسر وجود یوسف ، تقوای محض بود.

مقام هفتم : « عَبْدا صَبُورا » . بنده ای بود که هیچ حادثه ای نتوانست او را از خدا جدا کند.

مقام هشتم : « كانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ » . واژه

« محسن » در قرآن ، فراوان آمده است ؛ مانند :

« وَ مَن یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ » ۲۱.و هرکس همه وجود خود را به سوی خدا کند ، در حالی که نیکوکار باشد ، بی تردید به محکم ترین دستگیره چنگ زده است.

« الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللّه یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ » ۲۲.آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهایِ] مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

« إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللّه لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ » ۲۳.گفتند : شگفتا ! آیا تو خود یوسفی ؟ گفت : من یوسفم و این برادر من است. همانا خدا بر ما منت نهاده است. بی تردید هر کس پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد ، [پاداش شایسته می یابد] ؛ پس خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند .

به نظر می رسد که این « محسن » ، جامع همه آن محسّنات است.

مقام نهم : « وَالصَّالِحِینَ » ؛ از عباد صالح من بود. عبد صالح کیست ؟ قمر بنی هاشم را عبد صالح می نامند : « السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا العَبْدُ الصّالِح » .

مقام دهم : قرآن می گوید: یوسف از صدیقین بود.

این ده مقام الهی ، در یوسف بود ؛ ولی او را به بازار برده فروش ها بردند و به کم ترین قیمت فروختند. بعدها که یوسف را شناختند ، تازه دریافتند که چه جنسی را به چه قیمت فروخته اند.

ارزش وجود

برخی از ما هم که وارد برزخ می شویم ، تازه درمی یابیم که زمین وقفی ازلی و ابدی وجود خود را

بـه کم ترین قیمت فروخته ایم و پـول آن را هم نگرفته ایم. آن زمـان تـازه می خـواهیم که کالا ـیی فروخته شـده خـود را پس بگیریم ؛ اما خریـدار که با ما به برزخ نیامـده است. او جنس ها را خریده است و اسـتفاده کرده است و برای ما لاشه ای با یک پرونده سـیاه گذاشـته است. پرونده ای که هر صـفحه آن را که ورق می زنند ، می بینند پر از معصیت ، خطا ، لغزش ، اشتباه ، کسالت ، سستی ، روزه خواری ، بی نمازی ، خنده به انقلاب ، تهمت به رهبر ، بی توجهی ، شکم چرانی و شهوت رانی است. یک لاشه عجیب باقی مانده است. دشمن کار خود را کرده و فرار کرده است و تو به زندان خودت افتاده ای.

« قَلْبُ المؤمِنُ حَرَمُ اللّه » ، « قَلْبُ المؤمِنَ عَرْشُ اللّه ِ » و « مـاهِیَّهُ المؤمِنُ أرضُ اللّه ِ » . قلب انسـان مؤمن ، یک زمین و یک حرم است این دست و چشم و گوش و لب و زبان ، همان سـتون های مسـجدالحرام و چراغ ها و بلندگوهای آن هستند ؛ ولی سخن اصـلی این است قیمت این زمین چقدر است ؟ « لا یَسَعُنی أَرْضِی و سَمآئی بَلْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِی المؤمِنُ » ۲۴. اینجا قبله نماز است. این جا محل تجلی صاحب بیت است آن بیت صـدا نـدارد ؛ اما این خانه صدا دارد. آن را ابراهیم ، یعنی یک انسان قلب دار سـاخته است ؛ امـا این را خـدا خودش ساخته است. بنابر این به چه قیمتی می ارزد ؟ بایـد دیـد که با چه کسـی می خواهی معامله کنی تا قیمت آن مشخص شود. وقفیت این زمین ، سنگین تر

از وقفیت زمین بیت است. خود بیتش هم که مهم تر از آن بیت است. یوسف وجود تو چند می ارزد ؟ یک تومان ؟ اندکی پول ؟ دو تکه زمین ؟ یک گناه ؟ این زمین چند تومان می ارزد ؟ خانه اش چطور ؟

خوش به حال کسانی که خود را شناختند! خوش به حال کسانی که مواظب یوسف وجود خود بودند! خوش به حال کسانی که خود را نفروختند! خوش به حال کسانی که خود را با غیر خدا معامله نکردند. آنان فقط می گویند : خدا. عشقشان خدا است. دلشان خدا است. وجودشان خدا است. مظهر اسما و صفات هستند. وجه اللّه هستند و غیر از دوست هیچ چیز دیگر را نشاختند. نمی خواستند هم بشناسند ؛ چون فایده ای برای آنان نداشت. به دنبال هیچ چیزی هم در این دنیا نرفتند و هر قدمی که برمی داشتند ، عالَم دنبال آنان می دوید.

پی نوشت ها

۱ . کنز العمال : ۱۵/۳۸۲.

۲ . الانعام (۶) : ۱۲۲.

۳ . زمر (۳۹) : ۹.

۴ . فاطر (۳۵) : ۱۹ _ ۲۲.

۵ . سجده (۳۲) : ۱۸.

۶ . حج (۲۲) : ۳۲.

۷ . بحار الأنوار: ۶۷/۲۵.

۸ . آل عمران (۳) : ۹۶.

۹ . حج (۲۲) : ۲۸.

۱۰ . انعام (۶) : ۷۵.

۱۱ . بقره (۲) : ۱۲۵.

۱۲ . فجر (۸۹) : ۲۰.

۱۳ . یوسف (۱۲) : ۸ .

۱۴ . یوسف (۱۲) : ۹ .

۱۵ . یوسف (۱۲) : ۲۰.

۱۶ . انعام (۶) : ۶.

۱۷ . یوسف (

۱۲) : ۱۰۱.

۱۸ . یوسف (۱۲) : ۲۲.

۱۹ . بقره (۲) : ۲۶۹.

۲۰ . یوسف (۱۲) : ۶.

۲۱ . لقمان (۳۱) : ۲۲.

۲۲ . آل عمران (۳) : ۱۳۴.

۲۳ . یوسف (۱۲) : ۹۰.

۲۴ . بحار الأنوار: ۵۵/۳۹.

ج_لسه ۸

جایگاه انسان

بعثت انبیای گرام الهی مهم ترین حادثه در آفرینش از نظر منفعت و سود است. انسان در عالم خلقت ، در بین موجودات هستی مکان و ارزش خاصی دارد. پوششی که به ویژه از عالم معنا خداوند برای انسان قرار داده و خیمه ای که از معنویت برای او برپا کرده ، دلیل بر این است که این موجود ، از ارزشی برخوردار است که دیگر موجودات عالم این جایگاه را ندارند. وظیفه انسان هم در برابر این همه محبت و عنایت و این همه ابراز علاقه و عشق خدا این است که در پوشش معنوی نفس و زیر خیمه الهی قرار بگیرد و با همه هستی ، از این برنامه های معنوی تغذیه کند ، تا به جایی برسد که پیغمبر می فرماید : دست ملک مقرّب از آن جا کوتاه است.

این سفر هم مخصوص انبیا و ائمه طاهرین نیست ؛ چنانچه مقام عصمت ، مخصوص این بزرگواران و انحصاری نیست. ما هیچ دلیلی نداریم که عصمت مقامی است مخصوص انبیا و ائمه قدس سرهما و دیگران نمی توانند در این شأن قرار بگیرند.

مقام عصمت

خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب ، مریم کبری را همراه با مقام عصمت معرفی می کند. دلایلی هم خارج از قرآن مجید داریم که بسیاری در تاریخ عالم ، از جمله زینب کبری ، قمر بنی هاشم و علی اکبر قدس سرهما مقام عصمت داشته اند. به ویژه در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی حضرت علی اکبر را معرفی کردند ، فرمودند : در همه مدت عمرش یک لحظه این مرد بزرگ الهی از عمل صالح جدا نبود. در عمری که

خدا به او داده بود ، هرگز جایی برای ورود گناه نگذاشت. یک لحظه ، کم تر از یک چشم بهم زدن است. اگر انسان یک لحظه غفلت نداشته باشد ، راه به شیطان ندهد ، راه به هوای نفس ندهد ، راه به طغیان غرایز و امیال و شهوات ندهد ، انسانی که دارای آزادی و اختیار است ، از این آزادی و اختیار ، کم تر از یک لحظه سوء استفاده نکند ، این مقام عصمت است. میان انسان ها کسانی پیدا شدند که آسمان و زمین در برابرشان تعظیم می کرده است :

این حسین است که بر تعظیم او

عرش قامت را دو تایی می کند

این حسین است کز غبار کوی او

حورِ جنّت توتیایی می کند

این حسین است کز برایش جبرئیل

وحی را نغمه سرایی می کند

در بین ما انسان ها کسانی پیدا شدند که پروردگار عالم به انبیا دستور داده است که کمال احترام را درباره آنان رعایت کنید. کمال احترام درباره یک نفر رعایت شود ، یعنی همه عالم احترامش را رعایت کرده اند : « مَحْبُوبَةً فی أرضِکَ و سَمآئِکَ » ۱. از بعثت انبیا ، امامت ائمه ، نزول کتب آسمانی می توانیم دریابیم که دارای چه شخصیتی هستیم. انسان عبارت از بدن ، مغازه ، اداره و خانه نیست. ما غیر از آن چیزی هستیم که عده ای گمان می کنند.

انسان دریایی بیکران است. از این که دور او را ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر و دوازده امام و این همه کتاب آسمانی ، این همه علم و حکمت و عرفان و فلسفه و منطق و اصول و علم اجتماع و علم تربیت احاطه کرده است ، معلوم می شود که موجود بسیار برجسته ای است. اگر

برجسته نبود ، برای حفظ و رشد او این اندازه سرمایه به کار نمی رفت.

عقل و قلب ، بزرگ ترین نعمت ها

درون انسان را که نگاه می کنیم ، می بینیم خداوند شیرین ترین میوه هستی و پرمنفعت ترین مایه خلقت ، که عقل است و والاتر از عقل ، وسیع ترین ظرف عالم آفرینش را ، که قلب می باشد ، به انسان عطا نموده است. اگر قلب و عقل ، هر دو را از انسان بگیرند ، انسان به یک حیوان پست تبدیل می شود و چیز دیگری برای او باقی نمی ماند. با همین عقل و فهم می تواند با آن همه نیروی بیرونی رابطه برقرار کند ، چون استخوان و گوشت و پوست این ظرفیت را ندارد. با استخوان و گوشت و پوست می تواند با آب و مواد غذایی و هوا و آفتاب تماس بگیرد که این رابطه را همه حیوانات عالم هم دارند. وسیله رابطه ما با فضای الهی ، نبوت ، امامت و آیات کتاب خدا ، عقل و قلب است :

« المُؤمِنَ أعْظَمَ حُرْمَةً مِنَ الكَعْبَه » ۲.

قلب مؤمن از بیت اللّه باارزش تر و مهم تر است.

چون وقتی می خواست بیت را بسازد ، زمین را که انتخاب کرد ، بنّایی قلب دار را آورد که بیت انعکاسی از قلب او باشد و « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » گردد :

« إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ » ۳.

ارزش کعبه به قلب موءمن است

این « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » برای آن چهار سنگ سیاه و یک تخته گِل نیست. این « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » ریشه در قلب ابراهیم و امامت و نبوت او دارد. این آثاری از آن قلب است قلبی هم که قرآن مجید می گوید ، همین قلب است. این قلب است که همه معانی از او سرچشمه می گیرد.

قرآن مجید نیز فهم

را به قلب نسبت می دهد که واسطه دریافت است.

خداوند در سوره مبارکه بلد می فرماید :

« لَآ أُقْسِمُ بِهَاذَا الْبَلَدِ » ۴.قسم به این بلد!

چه هنگام ؟

« وَ أَنتَ حِلٌّ بِهَاذَا الْبَلَدِ » ۵.

یعنی ای پیامبر :

اگر تو نباشی ، من به این بلد قسم نمی خورم. من به سنگ و گل و چوب قسم نمی خورم ، بلکه با بودن تو به این بلد قسم می خورم. ارزش این قسم مال تو است. بیت و مسجد و زمین ارزشش را از تو می گیرد. « وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ » ۶ ؛ قسم به تو و قسم به دخترت ، زهرا!

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ فِی کَبَدٍ » ۷. قسم به این شهر ، در حالی که تو در آن هستی.

این آیه می خواهد بگوید : فعلاً در سراسر کره زمین ، یک پدر و یک فرزند ، بیش تر نیست که بتوان نام پدر و فرزند را روی آنان گذاشت ، آن هم تو و فرزندت هستید. دیگران فعلاً راه را اشتباه می روند. سوره مربوط به اوائل بعثت است.

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ فِی کَبَدٍ » .

من انسان را در کوشش و زحمت و رنج قرار دادم.

اگر انسان می خواهد به تو و قلب تو برسد ، اگر می خواهد فرزندش مانند دختر تو باشد و به مقامات ملکوتی برسد ، باید زحمت بکشد ، باید در جهت منافع قلب ، عقل ، نفس ، روح و تصفیه خود حرکت کند و برای تصفیه اعضا و جوارحش با نشاط کامل زحمت بکشد.

« لَآ أُقْسِمُ بِهَاذَا الْبَلَدِ » بلد سه مفهوم دارد : یکی حرم است. حرم کجا است ؟ از چهار

سوی کعبه ، در یک خط مستقیم ، تا چهار فرسخ حرم است.

درون حرم ، مسجد الحرام است و درون مسجد ، بیت اللّه است.

شرایط ورود به حرم الهی

از سراسر عالم ، اگر کسی بخواهد وارد حرم شود ، باید شرایطی را رعایت کند. از خانه اش که بیرون می آید ، اولین کاری که باید بکند ، این است که همه اموالش را غربال کند تا هر چه حرام و شبهه ناک است ، بیرون بریزد. پس از آن باید خود را غربال کند. ریا ، غرور ، کبر ، عجب ، حسد ، حرص ، کینه و خودبینی ، نگاه به نامحرم ، آواز حرام شنیدن و سخن حرام گفتن ، همه را بیرون بریزد. وارد مدینه که شد ، باز به حساب خود برسد تا تصفیه بیشتری پیدا کند. بعد در مسجد شجره ، خود را حسابی تصفیه کرده و خالص شود. لباس های پاک و خالص را از این بدن پاک و خالص ، به خاطر رنگ و دوختش دربیاورد و با دست خود ، خودش را کفن کند ؛ یعنی حسابی

بمیرد از آن چه بوده است و به خدا زنده شود ، مُحرم شود و لبّیک بگوید. امام زین العابدین هنگام صبح وقتی لباس هایش را درآورد ، دو حوله را که به خود بست ، تا بعد از ظهر در مسجد اشک می ریخت و لبّیک می گفت و ذکر را به پایان نمی برد. گفتند : آقا! کاروان رفت ، لبّیک گفتن که چیزی نیست ، آن را بگو تا حرکت کنیم. او می داند که لبّیک گفتن بسیار معنا و مفهوم دارد. فرمود : نمی توانم بگویم ، می ترسم بگویم

: آمدم و آنان در جوابم بگویند : نمی خواستیم بیایی ، کجا آمدی ؟ این چه آمدن است که تو آمدی ؟ اموری هم بر محرم حرام می شود. مگر می خواهی کجا بروی ؟ به حرم که می رسی ، این جا دیگر امنیت کامل الهی است ؛ یعنی اگر درختی بیرون از حرم روییده باشد و سایه آن ، داخل حرم افتاده باشد ، اگر چند کبوتر روی شاخه این درخت نشسته باشند ، انسان حق ندارد با حرکتی بی جا آن کبوترها را بترساند و آن ها را پرواز دهد ، و اگر چنین کند کفاره بر او واجب می شود.

هنگامی که وارد حرم شدی ، نمی توانی هیچ جای آن را خاص خود بدانی. در هر مقامی که هستی ، حتی یک نفر محافظ هم حق ندارد همراه تو داخل حرم شود. آن جا ذلیل هستی. در شهر خودت آقا هستی ؛ اما آن جا کسی نیستی. یک اسلحه دنبال شما نباید بیاید :

« وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ » ٨ .

یعنی : شرایط حرم مرا هر کس رعایت نکند ، منتظر دردناک ترین عذاب قیامت باشد. این تازه حرم گِلی است. امام حسن و امام حسین بیست و پنج سفر با هم دیگر ، با پای برهنه ، از درون اتاقشان در مدینه بیرون آمدند و نود فرسخ را تا مسجدالحرام طی کردند ، در حالی که شتر و پول هم داشتند. این دلیل بر آن است که حرم چه اندازه عظمت دارد که ائمه پیاده می آمدند.

هنگامی که به مسجدالحرام رسیدی ، یک باره وارد مسجد

نشو! صورتت را به دیوار بیرون مسجد بگذار و بگو :

أللّهُمَّ هـذَا البَلَدُ بَلَدُک و الحَرَمْ حَرَمُک ، و البَیْت بَیْتُک و العَبْد عَبْدُک یا مُحْسِنُ! قد أتاکَ الْمُسی ء فَتَجاوَزَ عَنْ قَبیحِ ما عِنْدِی بِجَمیلِ ما عِنْدَک .

اگر خوابت می آید یا خسته ای ، به حرم نرو. در مسجدالحرام دور هم جمع برای گفتن و خندیدن نشوید. چون همه انبیاء و اولیاء الهی در این مسجد ، صورت خود را روی خاک گذاشته اند. قدم به قدم این مسجد ، پر از اشک زین العابدین و ابی عبداللّه و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

این ها برخی از شرایط ورود به حرم الهی است.

شرایط حرم دل

قلب هم شرایطی دارد. اگر شرایط آن را رعایت کنید ، حیثیت حرم اللهی را نگه داشته اید ؛ اما اگر این شرایط را رعایت نکنید ، مانند کعبه که به دور از چشم انبیا بتکده شد و سیصد و شصت بت در آن آویزان کردند ، در این جا سیصد و شصت هزار بت آویزان می کنند.

شرایط این حرم چیست ؟ شرط اول: توحید است. توحید یعنی چه ؟ یعنی سر تا پا عاشق حق شدن است. چگونه عاشق حق شویم ؟ حق را بشناس تا عاشقش شوی. از کجا او را بشناسم ؟ صفات و اسمایش را در هزار آیه قرآن بخوان یا از دیگران بپرس : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ فِی کَبَدٍ » . از طریق کمیل و علی علیه السلام خدا را بشناس

که خدا با کیست. از طریق دعای عرفه ابی عبداللّه و دعای ابوحمزه ثمالی خدا را بشناس. شرط اول شرط باطنی است.

شرط دوم: تقوا است. تقوا یعنی چه ؟ یعنی از اول

پانزده سالگی یا نُه سالگی ، منتظر ملک الموت باشد ؛ یعنی مُحرم بودن در برابر گناهان. حرم خدا است. زنا حرام است ، محرم باش! ربا ، ظلم ، تحمیل کردن خود بر مردم ، ریا ، حرص و بخل حرام است ، محرم باش! غیبت حرام است ، تهمت حرام است ، فحش دادن حرام است ، از این ها بپرهیز تا با تقوا گردی.

شرط سوم: متخلق بودن به اخلاق خدا است : « تَخَلَّقُوا بأخلاقِ اللّه » ۹ ، « تَخَلَّقُوا بأخلاقِ الرُّوحانيّين » . روحانیین در این جا یعنی ارواح انبیا.

شرط چهارم: ادای همه واجبات بدنی و مالی.

این چهار دیوار را که دور این حرم بکشی قلبت می شود قلب سلیم. در قیامت که وارد شدی یک بازار بیشتر نیست و در آن بازار هم یک خریدار بیشتر نیست. جنس هم یک جنس بیشتر نیست :

« يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » ۱۰.روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد ، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد .

پی نوشت ها

۱ . زیارت امین اللّه .

۲ . بحار الأنوار: ۶۴/۷۱ .

۳ . آل عمران (۳) : ۹۶.

۴ . بلد (۹۰) : ۱.

۵ . بلد (۹۰) : ۲.

۶ . بلد (۹۰) : ۳.

۷ . بلد (۹۰) : ۴.

۸ . حج (۲۲) : ۲۵.

۹ . بحار الأنوار: ۵۸/۱۲۹.

۱۰ . شعراء (۲۶) : ۸۸ _ ۸۹ .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

